



تحقیق پایانی سطح ۲ تخصصی

رشته: علوم اسلامی

گرایش: تعلیم و تربیت

بررسی رابطه میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی با تأکید بر آموزه های فقهی

مرکز تخصصی تعلیم و تربیت علامه مصباح یزدی (ره) قم

امیر حسین احسان ساعتلو

قابستان-۱۴۰۵

((بسم الله الرحمن الرحيم))

چکیده

امنیت اجتماعی به عنوان یکی از بنیادین ترین نیازهای بشری، بستر اصلی توسعه، تعالی و تحقق کرامت انسانی در هر جامعه‌ای به شمار می‌رود. در نظام فکری اسلام، دستیابی به امنیت پایدار تنها از طریق اعمال قانون و ابزارهای قهری و انتظامی میسر نمی‌شود، بلکه نیازمند درونی‌سازی ارزش‌ها و ایجاد نیروی بازدارنده درونی (تقوا) است که این مهم مستقیماً از رهگذر «تربیت دینی» محقق می‌گردد. پژوهش حاضر با هدف «بررسی رابطه میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی با تأکید بر آموزه‌های فقهی» و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای تدوین شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که فقه اسلامی و تربیت دینی دو بال مکمل برای پرواز جامعه به سوی امنیت همه‌جانبه هستند. فقه اجتماعی اسلام با تأسیس قواعدی راهگشا و کلان همچون «قاعده لاضرر و لاضرار»، «اصل لزوم حفظ نظام» و تشریع فریضه نظارت همگانی تحت عنوان «امر به معروف و نهی از منکر»، چارچوب‌های حقوقی و خطوط قرمز جامعه را ترسیم می‌کند. همچنین تحریم اکید افعالی نظیر تجسس، غیبت، تهمت و سوءظن در فقه، مستقیماً امنیت روانی و آبرویی افراد را تضمین می‌نماید. از سوی دیگر، تربیت دینی با بهره‌گیری از ظرفیت نهادهای جامعه‌پذیری شامل «خانواده» (به عنوان هسته اولیه نهادینه‌سازی فطرت)، «مسجد» (کانون انسجام و اخلاق اجتماعی)، «مدرسه» (بستر آموزش هدفمند) و «رسانه» (جهت‌دهنده افکار عمومی در عصر جدید)، این آموزه‌های فقهی را از سطح قوانین خشک به باورهای قلبی و رفتارهای نهادینه شده تبدیل می‌کند. نتیجه آنکه، تلفیق نظام حقوقی فقه با نظام ارزشی تربیت دینی، به شکل‌گیری جامعه‌ای می‌انجامد که در آن امنیت نه به واسطه ترس از مجازات، بلکه به دلیل التزام درونی افراد به حقوق یکدیگر و خداترسی تأمین می‌گردد.

کلیدواژه‌ها

تربیت دینی، امنیت اجتماعی، فقه اجتماعی، بازدارندگی درونی، قواعد فقهی، قاعده لاضرر، حفظ نظام، امر به معروف و نهی از منکر، نهادهای تربیتی.

امنیت، در کنار سلامت، همواره یکی از دو نعمت ناشناخته و گوارایی است که قوام حیات فردی و جمعی بشر به آن وابستگی مطلق دارد. در مطالعات جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، امنیت اجتماعی پیش‌شرط قطعی برای هرگونه رشد فرهنگی، شکوفایی اقتصادی و تعالی معنوی قلمداد می‌شود. در جهان متلاطم معاصر، نظام‌های بشری برای کنترل جرم و ناهنجاری، بودجه‌های کلانی را صرف گسترش سیستم‌های پلیسی، نظارتی و کیفری می‌کنند؛ با این وجود، آمار روزافزون بزهکاری و ناامنی نشان می‌دهد که اتکای صرف به ابزارهای قهری و نظارت‌های بیرونی برای ایجاد جامعه‌ای امن، رویکردی ناقص و ناکارآمد است. در اینجا است که خلاء یک نیروی کنترل‌گر درونی به شدت احساس می‌شود.

از منظر اسلام، امنیت پایدار ریشه در عمق جان و روان انسان‌ها دارد و از درون به بیرون می‌جوشد. «تربیت دینی» رسالتی است که با تکیه بر فطرت الهی انسان، به دنبال ایجاد «تقوا» و «خودکنترلی» است. انسانی که در مکتب تربیت اسلامی پرورش یافته است، عالم را محضر خدا می‌داند و به دلیل برخورداری از ملکه تقوا، پیش از آنکه نیازمند دوربین‌های مداربسته یا نیروی انتظامی باشد، توسط وجدان بیدار و باورهای ایمانی خویش از تجاوز به حقوق دیگران، هنجارشکنی و ایجاد ناامنی بازداشته می‌شود. این بازدارندگی درونی، ارزان‌ترین، عمیق‌ترین و کارآمدترین ضمانت اجرایی برای حفظ امنیت اجتماعی است.

با این حال، اسلام به قلمرو اخلاق و توصیه‌های فردی بسنده نکرده است. «فقه اسلامی» به عنوان سیستم حقوقی و هنجاری دین، رسالت مهندسی اجتماعی و تنظیم روابط میان افراد را بر عهده دارد. فقه با نگاهی واقع‌بینانه به نیازهای جامعه، قواعد و احکامی را تشریع کرده است که خروجی قطعی آن‌ها، استقرار نظم و امنیت اجتماعی است. قواعدی بنیادین همچون «قاعده لاضرر» که هرگونه آسیب رساندن به جان، مال و آبروی دیگران را نفی می‌کند، یا «اصل لزوم حفظ نظام» که بر هم زدن آرامش عمومی و اختلال در معیشت مردم را حرام می‌شمرد، استوانه‌های فقهی امنیت اجتماعی‌اند. افزون بر این، تحریم قاطعانه رفتارهایی نظیر تجسس در حریم خصوصی، غیبت، تهمت و اشاعه فحشا، حصاری مستحکم به دور امنیت روانی و حیثیتی شهروندان می‌کشد. در کنار این بازدارنده‌ها، تشریع فریضه پویای

«امر به معروف و نهی از منکر»، نشانگر آن است که فقه، امنیت را یک مسئولیت اجتماعی و همگانی می‌داند که آحاد جامعه در قبال آن مسئولیت دارند.

آنچه در این میان اهمیت مضاعف می‌یابد، حلقه وصل میان این قوانین فقهی و اجرای آن‌ها در بستر جامعه است. آموزه‌های ناب فقهی برای آنکه در تار و پود جامعه تنیده شوند، نیازمند بسترها و نهادهای تربیتی هستند. «خانواده» به عنوان اولین و مهم‌ترین کانون تربیتی، سنگ بنای شخصیت اجتماعی فرد را می‌گذارد. «مسجد» با ایجاد شبکه‌ای از روابط مؤمنانه، همبستگی اجتماعی را تقویت می‌کند. «مدرسه» در نقش نهاد رسمی آموزش، ارزش‌ها و هنجارهای قانونی را به نسل جدید منتقل می‌سازد و «رسانه» نیز به عنوان فراگیرترین نهاد در عصر حاضر، می‌تواند به قدرتمندترین بازوی تربیت دینی و ترویج قانون‌مداری تبدیل شود.

پژوهش حاضر در پی آن است تا با رویکردی تحلیلی و مستند، به این پرسش اساسی پاسخ دهد که آموزه‌های فقهی و نظام تربیت دینی چگونه در یک تعامل دوسویه، به تولید و بازتولید امنیت اجتماعی می‌پردازند؟ در این رساله تلاش شده است تا با گذر از نگاه‌های صرفاً تئوریک، ضمن تبیین قواعد فقهی مرتبط (با رفع تعارضات بدوی روایات در مقام استنباط) و بررسی نقش نهادهای چهارگانه (خانواده، مسجد، مدرسه و رسانه)، الگویی منسجم از کارکرد تربیت دینی در تأمین امنیت همه‌جانبه ارائه گردد. امید است دستاوردهای این تحقیق بتواند گامی در جهت تبیین افق‌های اجتماعی فقه و ارائه راهکارهای عملیاتی برای مدیران فرهنگی و تربیتی جامعه بردارد.

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۱-۱. کلیات

پژوهش حاضر با عنوان «بررسی رابطه میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی با تأکید بر آموزه‌های فقهی» می‌کوشد نسبت میان دو مفهوم بنیادین در حیات فردی و اجتماعی انسان، یعنی تربیت دینی و امنیت اجتماعی، را از دریچه فقه اسلامی مورد کاوش قرار دهد. فصل نخست این پژوهش، به منزله دروازه ورود به کل تحقیق، وظیفه دارد چارچوب کلی بحث را ترسیم کند؛ به این معنا که پیش از ورود به تحلیل‌های تفصیلی فصول بعدی، باید روشن شود که مسئله پژوهش دقیقاً چیست، چرا این مسئله اهمیت دارد، پژوهشگر با چه پرسش‌ها و فرضیه‌هایی به سراغ آن رفته، از چه روشی برای پاسخ‌گویی بهره برده، و پیش از او دیگران چه گفته‌اند.

بر همین اساس، این فصل در هفت بخش سامان یافته است. نخست، مسئله پژوهش طرح می‌شود تا مرز دقیق موضوع از مباحث مشابه روشن گردد. سپس اهمیت و ضرورت پرداختن به این مسئله، هم از منظر نظری و هم از منظر کاربردی و اجتماعی، تبیین می‌شود. آنگاه پرسش‌های تحقیق و فرضیه‌ها مطرح می‌گردند تا نقشه راه فصول بعدی ترسیم شود. پس از آن، روش تحقیق، یعنی شیوه گردآوری و تحلیل داده‌ها، معرفی می‌شود و در پایان، پیشینه پژوهش، یعنی جایگاه این تحقیق در میان آثار پیشین، بررسی می‌گردد.

اهمیت این فصل از آن روست که بدون شفاف‌سازی مفاهیم و تعیین حدود بحث، امکان ورود دقیق و علمی به تحلیل‌های تربیتی و فقهی وجود ندارد. بخش قابل‌توجهی از اختلاف‌نظرهایی که در آثار مربوط به دین و امنیت اجتماعی مشاهده می‌شود، نه ناشی از اختلاف در اصل موضوع، بلکه ناشی از ابهام در تعریف مفاهیم کلیدی مانند امنیت، تربیت، و فقه اجتماعی است. برخی نویسندگان امنیت را صرفاً در معنای نبود جرم و تهدید فیزیکی به کار می‌برند، در حالی که برخی دیگر آن را مفهومی گسترده‌تر می‌دانند که ابعاد روانی، اخلاقی و اعتمادی جامعه را نیز در بر می‌گیرد. به همین ترتیب، برخی تربیت دینی را محدود به آموزش احکام عبادی می‌دانند و برخی دیگر آن را فرایندی همه‌جانبه برای شکل‌دهی شخصیت انسان تلقی می‌کنند. از این رو، این فصل می‌کوشد با دقت در تعریف مفاهیم و تعیین دقیق مسئله، بنیان نظری لازم را برای فهم درست رابطه میان دین‌ورزی تربیتی و امنیت عمومی جامعه فراهم آورد و زمینه را برای تحلیل‌های عمیق‌تر فصول آینده مهیا سازد.

۲-۱. بیان مسئله

مسئله امنیت اجتماعی از بنیادی‌ترین و در عین حال از دیرینه‌ترین مسائلی است که فکر بشر و نهادهای اجتماعی با آن دست‌به‌گریبان بوده‌اند. انسان، خواه در جامعه‌ای دینی زیست کند و خواه در جامعه‌ای غیر دینی، نیازمند فضایی است که در آن جان، مال، آبرو، حیثیت، روابط خانوادگی، اعتماد عمومی و امکان زیست آرام از تعرض، تهدید و تجاوز محفوظ بماند. این نیاز، ریشه در فطرت انسانی دارد و پیش از آنکه به یک خواسته سیاسی یا حقوقی تبدیل شود، خواسته‌ای طبیعی و همگانی است.

با این حال، تجربه تاریخی و معاصر جوامع انسانی به‌روشنی نشان می‌دهد که امنیت صرفاً با ابزارهای انتظامی، حقوقی و کنترلی تحقق نمی‌یابد. هرچند وجود قانون، نهادهای نظارتی، دستگاه قضایی و نیروهای انتظامی برای هر جامعه‌ای ضروری است، اما تجربه ثابت کرده که این عناصر به‌تنهایی برای تضمین امنیت پایدار کافی نیستند. جوامعی که صرفاً بر نظارت بیرونی و مجازات تکیه کرده‌اند، اغلب با پدیده‌ای مواجه شده‌اند که می‌توان آن را «جرم در سایه» نامید؛ یعنی افرادی که در غیاب ناظر بیرونی، هیچ بازدارنده درونی برای پرهیز از رفتار ناهنجار ندارند. این واقعیت نشان می‌دهد که امنیت پایدار و درون‌زا، تنها زمانی شکل می‌گیرد که رفتار افراد جامعه از درون مهار شده و بر پایه باورهای اخلاقی و دینی تنظیم شود، نه صرفاً از ترس مجازات یا نظارت بیرونی.

در این میان، تربیت دینی به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای درونی‌سازی هنجارها، نقشی محوری و بی‌بدیل ایفا می‌کند. تربیت دینی، انسان را با خدا، مسئولیت در برابر او، تقوا، حق‌الناس، حرمت ظلم، صدق، امانت‌داری، عفت، و رعایت حدود الهی آشنا می‌سازد. این آشنایی که از دوران کودکی در خانواده آغاز می‌شود و در مسیر رشد فرد در مدرسه، مسجد و سایر نهادهای دینی تقویت می‌گردد، زمینه رفتارهای اجتماعی امن و اعتمادآفرین را فراهم می‌کند؛ زیرا فردی که باور دارد در برابر خداوند مسئول است و رفتارش حتی در نبود ناظر بیرونی زیر نظر خداوند قرار دارد، به‌طور طبیعی از تجاوز به حقوق دیگران خودداری می‌کند.

از سوی دیگر، فقه اسلامی، به‌عنوان دانش استنباط احکام عملی از منابع دینی، هرگز در محدوده عبادات فردی باقی نمی‌ماند. بررسی دقیق منابع فقهی نشان می‌دهد که فقه اسلامی مجموعه گسترده‌ای از قواعد را در اختیار جامعه اسلامی می‌گذارد که نظم اجتماعی، حقوق عمومی، سلامت روابط انسانی، و پیشگیری از آسیب‌های فردی و جمعی را تضمین

می‌کند. قواعدی مانند لاضرر و لاضرار، حفظ نظام، امر به معروف و نهی از منکر، و حرمت غیبت و تهمت و ایذاء مؤمن، تنها نمونه‌های محدودی از این ظرفیت گسترده فقهی هستند.

بنابراین، مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه تربیت دینی، با تکیه بر آموزه‌های فقهی، به امنیت اجتماعی منجر می‌شود و چه سازوکارهایی این پیوند را شکل می‌دهند و تقویت می‌کنند. این مسئله از آن جهت اهمیت ویژه دارد که در بسیاری از تحلیل‌های موجود، یا دین به سطحی از توصیه‌های اخلاقی صرفاً فردی تقلیل داده می‌شود و نقش اجتماعی و ساختاری آن نادیده گرفته می‌شود، یا فقه فقط به عنوان مجموعه‌ای از احکام عبادی و فردی تلقی می‌گردد و بُعد اجتماعی و امنیت‌ساز آن مورد غفلت واقع می‌شود. در حالی که در منطق جامع اسلام، تربیت دینی و فقه اجتماعی دو رکن مکمل و به هم پیوسته در ساخت جامعه امن هستند؛ به این معنا که فقه، چارچوب هنجاری و حقوقی رفتار اجتماعی را ترسیم می‌کند و تربیت دینی، بستر درونی‌سازی و اجرای همان چارچوب را فراهم می‌آورد. پژوهش حاضر در پی آن است که این پیوند دوسویه را با دقت علمی مورد بررسی و تبیین قرار دهد.

نخست، از منظر واقعیت‌های اجتماعی موجود. جامعه معاصر، اعم از جوامع دینی و غیر دینی، با انواع آسیب‌ها و تهدیدهای اجتماعی روبه‌روست؛ از جمله کاهش اعتماد عمومی میان افراد و نهادها، گسترش خشونت در روابط خانوادگی و اجتماعی، رواج دروغ‌گویی و خیانت در معاملات و روابط انسانی، مصرف‌گرایی افراطی و بی‌توجهی به ارزش‌های معنوی، فروپاشی برخی نهادهای خانوادگی، بی‌تفاوتی اجتماعی نسبت به سرنوشت دیگران، و عادی‌شدن تدریجی برخی ناهنجاری‌های اخلاقی در نگاه عمومی. این وضعیت به روشنی نشان می‌دهد که امنیت اجتماعی تنها با شدت عمل قانونی و افزایش مجازات‌ها حاصل نمی‌شود، بلکه نیازمند بازگشت به تربیت انسان از درون است.

دوم، از منظر نگاه اسلامی به انسان. در نگاه اسلامی، انسان موجودی صرفاً قانون‌پذیر نیست که با وضع مقررات سخت‌گیرانه اصلاح شود، بلکه موجودی تربیت‌پذیر است که ظرفیت رشد اخلاقی و معنوی دارد. اگر تربیت بر مبنای ایمان و تقوا صورت گیرد، فرد در سطح درونی و در وجدان خود کنترل می‌شود و نیازی به نظارت دائمی بیرونی ندارد. به همین دلیل، می‌توان گفت تربیت دینی نوعی پیشگیری بنیادین و ریشه‌ای از ناامنی است؛ پیشگیری‌ای که نه به هزینه‌های سنگین نظارتی نیاز دارد و نه اثرات جانبی منفی کنترل‌های شدید بیرونی را به همراه دارد.

سوم، از منظر ظرفیت‌های فقه اسلامی. آموزه‌های فقهی در بسیاری از موارد، به‌طور مستقیم و بی‌واسطه با امنیت اجتماعی مرتبط‌اند. حرمت تجسس در امور خصوصی دیگران، حرمت غیبت و تهمت، حرمت اشاعه فحشا و بدنامی، حرمت ظلم به هر شکل، حرمت غصب اموال دیگران، حرمت سرقت، حرمت ایذاء مؤمن، حرمت پیمان‌شکنی، و حرمت افساد در زمین، همگی نشان می‌دهند که فقه اسلام هرگز محدود به عبادات فردی نیست، بلکه ساختار زندگی اجتماعی، روابط میان افراد، و نظم عمومی جامعه را نیز سامان می‌دهد. از این‌رو، مطالعه دقیق نسبت میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی از منظر فقهی، می‌تواند خلأ مهمی را در پژوهش‌های دینی و اجتماعی موجود پر کند؛ خلأی که ناشی از جدایی نابجای مطالعات تربیتی از مطالعات فقهی است.

چهارم، از منظر نیازهای علمی و کاربردی زمانه. در شرایط کنونی، نیاز به بازخوانی فقه اجتماعی و تربیت دینی با زبانی علمی، منسجم و کاربردی، بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. سیاست‌گذاری اجتماعی و فرهنگی نیز حائز اهمیت فراوان است، زیرا نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در تربیت دینی، در بلندمدت، هزینه‌های نظارتی و قضایی جامعه را به‌شکل قابل‌توجهی کاهش می‌دهد. جامعه‌ای که اعضای آن از درون با ارزش‌های دینی تربیت شده باشند، به‌طور طبیعی کمتر نیازمند نظارت‌های سخت، مستمر و پرهزینه خواهد بود؛ زیرا در چنین جامعه‌ای، خود افراد به ضامن نظم اجتماعی تبدیل می‌شوند.

۳-۱. اهمیت و ضرورت تحقیق

اهمیت و ضرورت این پژوهش را می‌توان از چند جهت توضیح داد. نخست آنکه امنیت اجتماعی از مهم‌ترین نیازهای هر جامعه است و بدون آن، هیچ‌گونه توسعه فرهنگی، اقتصادی و معنوی پایدار نخواهد بود. جامعه‌ای که در آن اعتماد عمومی سست شود، خشونت و بی‌اعتمادی گسترش یابد، یا حقوق افراد به‌آسانی نقض گردد، در واقع از درون دچار فرسایش شده است. از این منظر، پرداختن به ریشه‌های تربیتی و دینی امنیت اجتماعی، اقدامی پیشگیرانه و بنیادین به شمار می‌رود.

دوم آنکه تربیت دینی در اسلام صرفاً به عبادات فردی محدود نیست، بلکه شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهاست که رفتار فردی و اجتماعی را سامان می‌دهد. فردی که به صدق، امانت، عدالت، عفت، رعایت حق‌الناس و پرهیز از ظلم تربیت شده باشد، در عرصه اجتماعی نیز عامل آرامش و اعتماد خواهد بود. بنابراین، تربیت دینی نقش مستقیم در سلامت اجتماعی دارد و نمی‌توان آن را از حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی جدا دانست.

سوم آنکه فقه اسلامی ظرفیت گسترده‌ای برای تنظیم روابط اجتماعی و کاهش زمینه‌های ناامنی دارد. بسیاری از احکام فقهی، به‌ویژه قواعدی چون لاضرر، حفظ نظام، حرمت ایداء، حرمت غیبت و تهمت، و وجوب امر به معروف و نهی از منکر، به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که از بروز ظلم، فساد، و بی‌نظمی اجتماعی جلوگیری کنند. بررسی این ظرفیت‌ها می‌تواند نشان دهد که فقه نه تنها دانش عبادات، بلکه دانشی برای حفظ حیات اجتماعی سالم و امن است.

چهارم آنکه در فضای پژوهشی موجود، کمتر اثری دیده می‌شود که رابطه تربیت دینی و امنیت اجتماعی را با تأکید ویژه بر آموزه‌های فقهی به‌صورت منسجم بررسی کرده باشد. از این‌رو، این پژوهش می‌تواند خلأی مهم در ادبیات علمی را پر کند و الگویی برای پژوهش‌های آینده ارائه دهد. از بُعد کاربردی نیز، نتایج چنین پژوهشی می‌تواند در طراحی برنامه‌های آموزشی، تربیتی و فرهنگی نهادهایی چون خانواده، مدرسه، مسجد و مراکز دینی مورد استفاده قرار گیرد.

۴-۱. پرسش‌های تحقیق

پرسش اصلی

رابطه میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی چیست و آموزه‌های فقهی در این رابطه چه نقشی ایفا می‌کنند؟

پرسش‌های فرعی

۱. تربیت دینی در منطق اسلام چه مؤلفه‌ها و ارکانی دارد؟
۲. امنیت اجتماعی در دیدگاه قرآنی و فقهی چگونه تعریف می‌شود؟
۳. کدام آموزه‌های فقهی بیشترین اثر را در حفظ و تقویت امنیت اجتماعی دارند؟
۴. تربیت دینی چگونه و از چه مسیرهایی می‌تواند به کاهش آسیب‌های اجتماعی منجر شود؟
۵. چه نسبتی میان تربیت اخلاقی، التزام فقهی و اعتماد اجتماعی وجود دارد؟
۶. نقش خانواده، مسجد، مدرسه و سایر نهادهای دینی در تحقق امنیت اجتماعی چیست؟

پاسخ به این پرسش‌ها، زمینه لازم را برای تحلیل دقیق‌تر مسئله در فصول بعدی فراهم می‌کند و به روشن شدن ابعاد مختلف پیوند میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی می‌انجامد.

۵-۱. فرضیه‌های تحقیق

با توجه به پرسش‌های فوق، فرضیه‌های زیر به عنوان چارچوب اولیه تحلیل این پژوهش مطرح می‌شود:

۱. تربیت دینی، با نهادهای ساختن ارزش‌های الهی و اخلاقی در شخصیت فرد، موجب تقویت امنیت اجتماعی می‌شود.

۲. آموزه‌های فقهی اسلام، چارچوبی عملی و کاربردی برای حفظ نظم، حقوق عمومی و سلامت اجتماعی فراهم می‌کنند.

۳. هرچه سطح تربیت دینی در جامعه بالاتر باشد، میزان آسیب‌های اجتماعی و تخطی از حقوق عمومی کاهش می‌یابد.

۴. قواعد فقهی مانند لاضرر و حفظ نظام، از پایه‌های بنیادین امنیت اجتماعی در نظام فکری اسلام به شمار می‌روند.

۵. بدون تربیت دینی و درونی‌سازی ارزش‌ها، اجرای صرف قوانین و مقررات نیز نمی‌تواند امنیت پایدار و درون‌زا ایجاد کند.

این فرضیه‌ها در فصول تحلیلی پژوهش، در پرتو منابع قرآنی، روایی و فقهی، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند تا میزان صحت و دقت آنها روشن گردد.

۶-۱. روش تحقیق

روش این تحقیق، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است. انتخاب این روش با ماهیت موضوع پژوهش کاملاً سازگار است؛ زیرا موضوع حاضر نیازمند بررسی دقیق منابع دینی و فقهی از یک سو، و تحلیل عقلانی نسبت میان این منابع و پدیده اجتماعی امنیت از سوی دیگر است. در این پژوهش، ابتدا آیات قرآن کریم و روایات مرتبط با تربیت، نظم اجتماعی، عدالت، امانت، صدق و حقوق متقابل افراد گردآوری و دسته‌بندی می‌شوند. در گام دوم،

روایات معتبر اهل بیت (ع) که به تبیین ابعاد تربیتی و اجتماعی این موضوعات پرداخته‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. در گام سوم، منابع فقهی معتبر، اعم از متون فقه استدلالی و آثار معاصر در حوزه فقه اجتماعی، مطالعه می‌شوند تا قواعد فقهی مرتبط با امنیت اجتماعی به‌دقت استخراج گردند. در گام چهارم نیز آثار اخلاقی، تربیتی و پژوهش‌های علمی معاصر مرتبط با موضوع، مورد مطالعه و ارجاع قرار می‌گیرند.

پس از گردآوری این داده‌ها، مفاهیم و گزاره‌های اصلی در پرتو تحلیل عقلانی و استدلالی بررسی می‌گردد تا نسبت میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی به‌روشنی آشکار شود. در این تحلیل، پژوهشگر نه به‌صرف گزارش و توصیف منابع بسنده می‌کند و نه صرفاً به برداشت‌های شخصی و ذوقی تکیه می‌کند، بلکه می‌کوشد با استدلال منطقی و ارجاع مستمر به منابع اصیل، نسبت میان مفاهیم را استنتاج کند.

مزیت اصلی این روش آن است که امکان فهم پیوستگی میان منابع وحیانی و نتایج اجتماعی را فراهم می‌سازد. به‌ویژه در موضوع حاضر که هم بُعد دینی و معنوی دارد و هم بُعد اجتماعی، حقوقی و فقهی، روش توصیفی - تحلیلی مناسب‌ترین گزینه به‌شمار می‌رود؛ زیرا صرف توصیف مفاهیم بدون تحلیل، یا صرف گزارش منابع بدون استنتاج، برای کشف نسبت دقیق میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی کافی نیست و پژوهش را در سطح گزارش صرف باقی می‌گذارد، بدون آنکه به تولید دانش جدید بینجامد.

۷-۱. پیشینه تحقیق

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که موضوع رابطه دین و امنیت اجتماعی، هرچند در ادبیات دینی و علوم اجتماعی معاصر ایران سابقه‌ای نسبتاً روشن دارد، اما کمتر به‌صورت منسجم و با تکیه ویژه بر آموزه‌های فقهی مورد بررسی قرار گرفته است. در ادامه، مهم‌ترین آثاری که با موضوع پژوهش حاضر مرتبط‌اند، معرفی و نسبت آنها با این تحقیق تبیین می‌شود.

برخی از این آثار، بر نقش دین در کاهش جرم و افزایش نظم اجتماعی تأکید کرده‌اند و به منظر جرم‌شناسی و پیشگیری کیفری به موضوع نزدیک شده‌اند. برخی دیگر، امنیت را از منظر جامعه‌شناختی و حقوقی بررسی کرده‌اند و کمتر به بُعد دینی و تربیتی آن پرداخته‌اند. در حوزه تربیت دینی نیز آثار متعددی درباره نقش خانواده، مدرسه، مسجد و اخلاق در تربیت نسل مؤمن نگاشته شده است که عموماً از زاویه روان‌شناسی تربیتی به موضوع می‌نگرند.

همچنین در حوزه فقه اجتماعی، مباحثی مانند قاعده لاضرر، حفظ نظام، امر به معروف و نهی از منکر، و حرمت ایذاء مورد توجه فقیهان و پژوهشگران قرار گرفته‌اند، اما این مباحث عمدتاً در چارچوب فقه محض بررسی شده‌اند و کمتر به پیوند آنها با فرایند تربیتی توجه شده است.

الف) کتاب «پیشگیری از وقوع جرم با رویکردی بر آموزه‌های دینی»

این اثر که توسط محمدرضا روزبهانی و علیرضا کاوند بروجردی نگاشته شده، از منظر پیشگیری کیفری به نقش آموزه‌های دینی در کاهش بزهکاری می‌پردازد. نویسندگان در این کتاب می‌کوشند نشان دهند که مفاهیمی مانند تقوا، خودکنترلی درونی، مسئولیت‌پذیری اخلاقی و التزام به حق الناس، ظرفیت بازدارندگی‌ای دارند که پیش از دخالت دستگاه قضایی و انتظامی عمل می‌کنند. نقطه قوت این اثر، پیوند دادن مفاهیم دینی با ادبیات جرم‌شناسی و پیشگیری اجتماعی از جرم است؛ اما تمرکز آن بیشتر بر سطح فردی و روان‌شناختی تقواست و کمتر به ساختار فقهی و استنباط احکام اجتماعی از منابع دینی پرداخته می‌شود. به بیان دیگر، این کتاب بیشتر به «چرایی» اثرگذاری دین بر کاهش جرم توجه دارد تا «چگونگی» استنباط فقهی این اثرگذاری از منابع اصیل اسلامی است.

ب) کتاب «پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی در کودکان و نوجوانان»

این اثر از حامد اختیاری و همکاران، با نگاهی روان‌شناختی و تربیتی، نقش خانواده را به‌عنوان نهاد اصلی تربیت در پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی بررسی می‌کند. کتاب مذکور اگرچه به‌طور مستقیم دین محور نیست، اما بخش‌های قابل توجهی از آن به نقش ارزش‌های اخلاقی و دینی در شکل‌گیری خودکنگریری خودکنترلی کودکان و نوجوانان و کاهش گرایش آنان به رفتارهای اختصاص دارد. اهمیت این اثر برای پژوهش حاضر در آن است که بعد تربیتی و رشدی مسئله را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که تربیت دینی، اگر در سنین پایه شکل نگیرد، در سطح اجتماعی نیز اثر پیشگیرانه کافی نخواهد داشت. با این حال، این اثر از منظر فقهی به موضوع ورود نمی‌کند و در سطح تحلیل‌های تربیتی و روان‌شناختی باقی می‌ماند.

ج) مقاله «خانواده، تربیت دینی و امنیت اجتماعی»

این مقاله از طیبه غلامزاده بافقی، که در کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی در سال ۱۳۹۳ ارائه شده، از نظر موضوعی نزدیک‌ترین اثر به پژوهش حاضر است، زیرا هر سه مفهوم «تربیت دینی»، «امنیت اجتماعی» و نقش نهاد

خانواده را در یک چارچوب واحد بررسی می‌کند. نویسنده در این مقاله تلاش می‌کند نشان دهد که درونی‌سازی ایمان و ارزش‌های الهی در محیط خانواده، زمینه‌ساز پیشگیری از آسیب‌های اخلاقی و در نتیجه، تقویت امنیت اجتماعی است. این مقاله از جهت تأکید بر نقش خانواده در امنیت‌سازی، با بخشی از فصل حاضر همپوشانی دارد؛ اما دامنه بحث آن محدود به نهاد خانواده است و به نقش سایر نهادهای دینی مانند مسجد و حوزه، و نیز به تحلیل فقهی قواعدی مانند لاضرر، حفظ نظام، و حرمت ایداء نمی‌پردازد.

جمع‌بندی و تمایز پژوهش حاضر

مطالعه این آثار و سایر منابع مرتبط نشان می‌دهد که پژوهش‌های موجود عموماً از یکی از سه زاویه به موضوع نزدیک شده‌اند: زاویه جرم‌شناختی و پیشگیری کیفری، زاویه روان‌شناختی و تربیتی، یا زاویه اجتماعی با تأکید بر نهاد خانواده. آنچه در این آثار کمتر دیده می‌شود، تحلیلی است که در آن، تربیت دینی و آموزه‌های فقهی نه به صورت مجزا، بلکه به عنوان دو رکن مکمل یک نظام واحد بررسی شوند؛ نظامی که در آن، فقه چارچوب حقوقی و هنجاری رفتار اجتماعی را فراهم می‌سازد و تربیت دینی، بستر درونی‌ک و اجرای همان چارچوب را ایجاد می‌کند.

بنابراین، پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ را تا حد امکان جبران کند و تصویری پیوسته و منسجم از نقش تربیت دینی در امنیت‌سازی اجتماعی ارائه دهد. تمایز اصلی این تحقیق در آن است که امنیت اجتماعی را نه فقط از منظر انتظامی یا حقوقی، بلکه از زاویه تربیت دینی و فقه اسلامی تحلیل می‌کند. در این پژوهش، فقه به عنوان منبعی برای تنظیم رفتار اجتماعی و تربیت دینی به عنوان بستر درونی‌سازی آن احکام دیده می‌شود. به بیان دیگر، این تحقیق می‌کوشد نشان دهد که فقه بدون تربیت، در سطح اجرا با دشواری روبه‌رو می‌شود و تربیت بدون فقه، از چارچوب حقوقی و هنجاری لازم برخوردار نخواهد بود. به این ترتیب، این پژوهش سهمی افزون بر ادبیات موجود ایفا می‌کند و می‌کوشد پیوستگی میان دو ساحت «هنجارسازی فقهی» و «درونی‌سازی تربیتی» را در ساخت امنیت اجتماعی روشن سازد.

فصل دوم: بررسی رابطه میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی با تأکید بر آموزه‌های فقهی

۱-۲. مقدمه فصل

امنیت اجتماعی و آرامش جمعی، از بنیادی‌ترین نیازهای حیات انسانی و از پیش شرط‌های اساسی هر نوع رشد، تعالی و سامان‌یافتگی در جامعه است. هیچ جامعه‌ای بدون برخورداری از سطحی قابل قبول از امنیت، نمی‌تواند مسیر پایدار آموزش، تربیت، عدالت، اخلاق و توسعه را طی کند.^۱ از این رو، بررسی نسبت میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی، صرفاً یک بحث نظری یا توصیفی نیست، بلکه تلاشی است برای فهم یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تولید ثبات، اعتماد، نظم و همبستگی در جامعه انسانی.^۲ در منظومه فکری اسلام، امنیت اجتماعی نه امری صرفاً انتظامی و بیرونی، بلکه پدیده‌ای ریشه‌دار در ایمان، اخلاق، مسئولیت‌پذیری و تربیت درونی انسان است؛ بدین معنا که اگر انسان در درون خویش به باورهای دینی، وجدان اخلاقی و التزام عملی نسبت به حق و تکلیف دست یابد، بخش مهمی از زمینه‌های بروز آسیب‌های اجتماعی و ناامنی کاهش می‌یابد.^۳

بر این اساس، فصل دوم با هدف تبیین مبانی نظری و مفهومی پژوهش، به بررسی دقیق مفاهیم «تربیت دینی»، «امنیت اجتماعی» و «آموزه‌های فقهی» می‌پردازد^۴ و سپس نشان می‌دهد که چگونه قواعد و آموزه‌هایی همچون امر به معروف و نهی از منکر، قاعده لاضرر، حفظ نظام، حرمت دماء و اعراض، و نیز نقش خانواده و رسانه، می‌توانند در تحقق امنیت اجتماعی نقش آفرین باشند.^۵ در این فصل، کوشش شده است که رابطه میان این متغیرها، نه به صورت گسسته، بلکه

^۱ جوادی آملی، عبدالله، جامعه در قرآن، ج ۱، ص. ۱۴۲

^۲ مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۸۵

^۳ مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص. ۱۱۲

^۴ کلانتری، ابراهیم، فقه و امنیت اجتماعی، ص. ۴۵

^۵ مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص. ۲۳۰

در قالب یک منظومه منسجم و درهم تنیده تحلیل شود؛ منظومه‌ای که در آن تربیت دینی به مثابه خاستگاه درونی امنیت است^۱ و فقه به مثابه چارچوب هنجاری و حقوقی صیانت از جامعه، در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.^۲

۲-۲. مفهوم‌شناسی تربیت دینی

تربیت دینی از جمله مفاهیمی است که در ادبیات غنی اسلامی، تنها به آموزش مجموعه‌ای از معلومات اعتقادی، فقهی یا مناسک ظاهری محدود نمی‌شود؛ بلکه ناظر به فرآیندی عمیق، مستمر و غایت‌مند در جهت شکوفایی فطرت الهی و ساختن انسانی موحد، مسئولیت‌پذیر، اخلاق‌مدار و قانون‌گراست. در این نگاه، تربیت دینی که در قرآن کریم با مفهوم «تزکیه» بر تعلیم مقدم شمرده شده است، فرآیندی است که در آن، باورهای صحیح حکمت نظری گرایش‌های اخلاقی و رفتارهای عملی انسان حکمت عملی در جهت کسب رضای الهی و تحقق «حیات طیبه» سامان می‌یابد. تربیت دینی افزون بر انتقال معرفت، به درونی‌سازی ارزش‌ها و تبدیل آن‌ها به «ملکه راسخه رفتاری» اهتمام دارد؛ به گونه‌ای که آگاهی، گرایش و کنش فرد در یک غایت توحیدی یکپارچه می‌گردد.^۳

در این پارادایم، «دین» نه صرفاً مجموعه‌ای از مناسک فرد گرایانه و منزوی، بلکه نظامی جامع و پویا برای تنظیم بهینه رابطه انسان با خدا، با خویشان، با دیگران و با محیط پیرامون است. از این رو، تربیت دینی در حقیقت خمیرمایه اصلی «جامعه‌سازی اسلامی» محسوب می‌شود. انسانی که در مکتب تربیت دینی و قرآنی رشد یافته است، حقوق دیگران را به مثابه «حق الناس» محترم شمرده و نسبت به تکالیف اجتماعی خود متعهدتر است. چنین انسانی، هنجارها و قوانین را نه صرفاً از سر ترس مجازات حاکمیت یا نهادهای انتظامی، بلکه آن‌ها را درونی کرده و به عنوان بخشی لاینفک از ایمان و عهد بندگی خویش می‌پذیرد. ریشه بسیاری از ناهنجاری‌ها و بزه‌های اجتماعی، نه فقدان قوانین مدون، بلکه ضعف در التزام درونی به قانون است؛ تربیت دینی با فعال‌سازی وجدان اخلاقی، این خلأ را به شایستگی جبران می‌نماید.^۴

^۱ امینی، ابراهیم، آیین تربیت، ص. ۷۸

^۲ عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۳، ص. ۲۱۵

^۳ مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ج ۱، ص. ۴۵.

^۴ جوادی آملی، عبدالله، جامعه در قرآن، ج ۱، ص. ۱۱۲

تربیت دینی را می‌توان در سه ساحت درهم‌تنیده و بنیادین واکاوی کرد: ساحت شناختی، ساحت عاطفی-ارزشی، و ساحت رفتاری. در ساحت شناختی، بینش فرد نسبت به مبانی توحید، نبوت، معاد و عدل الهی شکل می‌گیرد و هستی را در پرتو حکمت و هدفمندی ادراک می‌کند. این نوع جهان‌بینی، انسان را از پوچ‌گرایی و نگاه خودبسنده رها کرده و به زیست مسئولانه سوق می‌دهد. در ساحت عاطفی-ارزشی، محبت به خیر و فضیلت تولی و انزجار از ظلم و رذیلت تبری در جان او ریشه می‌دواند. نهایتاً در ساحت رفتاری، این بینش و گرایش به کنش مشهود بدل گشته و فرد در عبادات، تعاملات خانوادگی، مناسبات اقتصادی و رعایت حقوق عامه، تجلی عینی دین‌داری می‌شود. تربیت دینی در اسلام، صرفاً القای «چه باید کرد» نیست، بلکه هندسه‌سازی «چگونه بودن» است.^۱

از منظر فقه تربیتی اسلام، تربیت زمانی به کمال و اثربخشی می‌رسد که این سه ساحت را به‌طور متوازن ارتقا بخشد. تمرکز صرف بر ساحت شناختی و غفلت از ابعاد اخلاقی و رفتاری، دین‌داری را به آگاهی‌های انتزاعی تقلیل می‌دهد که خروجی اجتماعی ملموسی نخواهد داشت. از سوی دیگر، برجسته‌سازی رفتارهای قالبی بدون پشتوانه معرفتی و عاطفی، منجر به دین‌داری عادت‌ی و قشری می‌گردد که در مواجهه با بحران‌ها، شبهات و فشارهای اجتماعی، به سرعت فرو می‌ریزد. تربیت دینی مطلوب، پیونددهنده ناگسستنی معرفت، محبت و عمل است و دقیقاً همین انسجام سه‌گانه است که شخصیت‌های استوار و جوامع نفوذناپذیر در برابر فساد می‌سازد.^۲

در منظومه نهادهای تربیتی، «خانواده» به‌عنوان سلول بنیادین جامعه، نخستین، اصیل‌ترین و مؤثرترین بستر تحقق تربیت دینی است. کودک سال‌ها پیش از مواجهه با آموزش رسمی مدرسه یا پیام‌های رسانه‌ای، پایه‌های دین‌داری یا انحراف را در آینه رفتار والدین، لحن عاطفی حاکم بر خانه و سبک حل و فصل تعارضات خانوادگی تجربه می‌کند. تربیت دینی در نهاد خانواده، محدود به آموزش مستقیم مناسک نیست؛ بلکه انتقال نامرئی ارزش‌ها از طریق الگوپذیری عملی والدین، اقامه عدل در خانه، وفای به عهد با کودکان و القای تدریجی یاد خدا در متن زندگی روزمره است. خانواده‌ای که بر مدار صدق، امانت و تکریم متقابل استوار است، مستقیماً شهروندانی قانون‌مدار و امنیت‌آفرین به جامعه تحویل می‌دهد.^۳

^۱ مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص. ۷۸

^۲ طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص. ۱۸۵

^۳ باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص. ۹۲

یکی از استراتژیک‌ترین کارکردهای تربیت دینی، ایجاد و تقویت قوه «خودکنترلی» تقوای درونی است. خودکنترلی به معنای ظرفیت مهار خواهش‌های نفسانی، مدیریت هیجانات آنی، و ترجیح مصالح عالیه بر لذائد گذراست. دین با نهادهای ساززی باور به نظارت قاهرانه الهی عالم محضر خداست و حسابرسی دقیق در روز جزا، مقتدرانه‌ترین سیستم بازدارنده را در روان آدمی مستقر می‌سازد. انسانی که به این درجه از خودنظارتی دست یابد، حتی در خلأ حضور پلیس و دوربین‌های مدار بسته، از تجاوز به حریم دیگران، اختلاس، خشونت و خیانت امتناع می‌ورزد. در واقع، شاهیت تربیت دینی، انتقال سنگینی بار امنیت، از اهرم‌های پرهزینه و بیرونی، به اهرم‌های کم‌هزینه و درونی وجدان است.^۱

از این منظر، تربیت دینی دارای کارکردی دوگانه و هم‌زمان است: «فردساز» و «جامعه‌ساز». در سطح خرد و فردی، شخصیت انسان را به زیور آرامش، عزت نفس و تاب‌آوری آراسته می‌سازد؛ و در سطح کلان و اجتماعی، شبکه‌ای درهم‌بافته از اعتماد متقابل، تعاون بر برّ و تقوا، همدلی و قسط را پی‌ریزی می‌کند که ثمره قهری آن، کاهش چشمگیر تعارضات، تقلیل پرونده‌های قضایی و ارتقای ضریب احساس امنیت است. امنیت پایدار اجتماعی، نه بر روی سرنیزه‌ها، بلکه بر بستر سرمایه‌های اخلاقی و تربیت‌های توحیدی بنا می‌شود.^۲

از حیث روش‌شناسی و فلسفه تربیت، تربیت دینی یک فرایند بخشنامه‌ای و صرفاً دستوری نیست، بلکه متکی بر اقناع عقلی، تکرار هدفمند، الگوپردازی و درگیر کردن فرد با «تجربه زیسته ایمانی» است. مربی زمانی به معنای واقعی کلمه «تربیت‌یافته» تلقی می‌شود که گزاره‌های وحیانی را در موقعیت‌های عینی و چالش‌های روزمره تمرین کند. بر همین اساس، پیوند وثیقی میان تربیت دینی و «اخلاق اجتماعی» وجود دارد. در یک جامعه دینی، اخلاق اجتماعی است. نظیر حسن خلق، امانت‌داری، انصاف در بازار، حفظ آبروی مؤمنین و قانون‌پذیری میوه‌های درخت باورهای دینی‌اند. سستی در ریشه‌ها تربیت دینی لاجرم به پژمردگی شاخ و برگ‌ها اخلاق اجتماعی و امنیت منتهی خواهد شد.^۳

از منظر کارکردگرایانه، اثرگذاری تربیت دینی بر ساختار جامعه را می‌توان در سه لایه تبیین نمود: نخست، «کارکرد پیشگیرانه»؛ که با استقرار باورهای بازدارنده و ملکه تقوا، نطفه جرائم و انحرافات را پیش از انعقاد خفه می‌کند. دوم،

^۱ خمینی، سید روح‌الله، شرح چهل حدیث، ج ۱، ص. ۱۴۲

^۲ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص. ۲۱۵

^۳ نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج ۲، ص. ۳۱۸

«کارکرد اصلاحی و ترمیمی»؛ که از طریق مکانیزم بی‌بدیل «توبه» و بازتولید امید به رحمت واسعه الهی، بن‌بست‌های روانی بزهکاران را شکسته و امکان بازگشت شرافتمندانه آن‌ها به آغوش جامعه را فراهم می‌آورد. سوم، «کارکرد انسجام‌بخش»؛ که با تزریق هویتی مشترک و آرمان‌هایی واحد، گسست‌های اجتماعی را ترمیم می‌کند. جوامع بهره‌مند از این کارکردها، در برابر امواج ناامنی بسیار مقاوم‌ترند^۱.

نهایتاً باید تصریح کرد که در هندسه این پژوهش، «تربیت دینی» یک متغیر تشریفاتی یا حاشیه‌ای نیست، بلکه گرانگاه و محور اصلی فهم مکانیزم‌های تولید امنیت اجتماعی است. اگر امنیت را پدیده‌ای چندوجهی و پیچیده بدانیم، ریشه‌یابی آسیب‌ها نشان می‌دهد که سرمنشأ بسیاری از تهدیدات امنیتی، ریشه در خلأهای تربیتی و فقر درونی‌سازی ارزش‌ها دارد. لذا هرگونه سیاست‌گذاری امنیتی در جامعه اسلامی، بدون ابتناء بر اصول تربیت دینی، طرحی ابر و ناپایدار خواهد بود. تربیت، زیربنای آرامش و امنیت، روبنای آن است^۲.

۳-۲. مفهوم‌شناسی امنیت اجتماعی

امنیت اجتماعی مفهومی چندلایه، موسّع و بنیادین است که هم‌زمان دو بُعد درهم‌تنیده‌ی «عینی» و «ذهنی» را دربرمی‌گیرد. در بُعد عینی، امنیت اجتماعی به وضعیت ثبات‌یافته‌ای دلالت دارد که در آن جان، مال، عرض (آبرو)، ناموس و آزادی‌های مشروع آحاد جامعه در برابر تعرض، تجاوز و تهدیدات مادی و فیزیکی مصون باشد. اما در بُعد ذهنی، این مفهوم به ادراک درونی شهروندان، احساس آرامش خاطر، فقدان هراس، و اطمینان قلبی نسبت به حال و آینده اشاره دارد. چه بسا جامعه‌ای که با کنترل‌های شدید پلیسی، نرخ بزهکاری پایینی داشته باشد، اما به دلیل رواج شایعه، تهدیدات پنهان یا بی‌اعتمادی، مردم آن دچار اضطراب و فاقد احساس امنیت باشند؛ در چنین ساختاری، امنیت اجتماعی مطلوب محقق نشده است^۳.

در غنای ادبیات اسلامی، کلیدواژه‌هایی چون «امن»، «ایمان» و «امانت» همگی از یک ریشه لغوی سرچشمه می‌گیرند که نشان‌دهنده پیوند ذاتی میان باورمندی به خداوند و تحقق ایمنی در جامعه است. در این پارادایم، امنیت اجتماعی صرفاً ناظر به فقدان جرم و جنایت نیست؛ بلکه متضمن استقرار محیطی است که در آن، انسان‌ها بتوانند با حفظ کرامت

^۱ امینی، ابراهیم، آیین تربیت، ج ۱، ص. ۵۶

^۲ کلاتری، ابراهیم، فقه و امنیت اجتماعی، ج ۱، ص ۴۲

^۳ عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۳، ص. ۲۱۰

ذاتی خویش، در فضایی آکنده از اعتماد متقابل، برادری و مودّت زندگی کنند. امنیت اجتماعی در نگاه توحیدی، حاصل دیاالکتیک اخلاق، عدالت، قانونمندی و معنویت است و فقدان هر یک از این عناصر، پازل امنیت را مخدوش می‌سازد.^۱

با تأمل در منابع فقهی و روایی روشن می‌گردد که منطق اسلام در تولید امنیت، هرگز نگاهی تقلیل‌گرایانه، صرفاً پلیسی و مبتنی بر قوه قهریه نیست. هرچند وجود نظامات تنبیهی، حدود، تعزیرات و نهادهای حافظ نظم از ضروریات قطعی حکومت اسلامی است، اما اسلام این ساختار را به عنوان آخرین خط پدافندی می‌شناسد. معماری امنیت در اسلام، بر پایه تلفیق شگفت‌انگیز «درون‌سازی اخلاقی» و «برون‌سازی حقوقی» استوار است. تربیت دینی بستر ساز امنیت درونی و بازدارندگی ارادی است، و فقه و شریعت، به عنوان حصاری بیرونی، حافظ حریم جامعه در برابر معدود هنجارشکنان است.^۲ از منظر تحلیل جامعه‌شناختی مبتنی بر فقه، ثبات و امنیت اجتماعی زمانی به نقطه اوج می‌رسد که الگوهای رفتاری در سطح جامعه، قاعده‌مند و پیش‌بینی‌پذیر باشند. هنگامی که افراد یقین داشته باشند دیگران نیز به احکام شریعت و هنجارهای اخلاقی پایبندند، هزینه تعاملات اجتماعی به شدت کاهش یافته و «سرمایه اجتماعی» شکوفا می‌گردد. در مقابل، گسترش دروغ، خیانت در امانت، تبعیض و رذائل اخلاقی، موجب شکل‌گیری فضای سوءظن و آرایش دفاعی شهروندان در برابر یکدیگر می‌شود. در چنین اتمسفری، حتی اگر جرائم خشونت‌بار در حداقل ممکن باشد، کیفیت زیست مؤمنانه و احساس امنیت روانی متلاشی می‌شود.^۳

در لایه فلسفه حقوق اسلامی، امنیت با مقوله «کرامت انسان» پیوندی ناگسستنی و جوهری دارد. خداوند در قرآن کریم انسان را تکریم نموده و این موجود مکرم، باید در سایه‌سار احترام، عدالت و صیانت از حریم‌ها زیست کند. هرگونه رفتار تحقیرآمیز، تعرض‌آمیز و خشونت‌بار، پیش از آنکه نقض یک قانون مدنی باشد، هتک حرمت خلیفه‌الله و عصیان در برابر نظم تشریعی الهی است. لذا، تولید امنیت در جامعه اسلامی صرفاً یک ابزار برای توسعه اقتصادی نیست، بلکه پیش شرط قطعی برای تحقق «حیات طیبه» و بستر اجتناب‌ناپذیر سیر و سلوک الی‌الله است.^۴

^۱ مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ج ۱، ص. ۱۴۵

^۲ علی‌دوست، ابوالقاسم، فقه و مصلحت، ج ۱، ص. ۳۱۴

^۳ جوادی آملی، عبدالله، مفاتیح الحیات، ج ۱، ص. ۲۶۵

^۴ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص. ۳۸۰

علاوه بر این، مفهوم امنیت اجتماعی رابطه‌ای مستقیم و هم‌افزا با پدیده «اعتماد عمومی» دارد. اعتماد عمومی بدان معناست که آحاد ملت به حسن‌نیت هم‌نوعان خود و کارآمدی عادلانه‌ی نهادهای حاکمیتی یقین داشته باشند. این اعتماد که محصول مستقیم صداقت و امانت‌داری برآمده از تربیت دینی است، شیرازه و چسب انسجام اجتماعی محسوب می‌شود. جامعه‌ای که تار و پود آن را بی‌اعتمادی، تزویر و بی‌عدالتی فراگرفته باشد، با هیچ لشکری از پلیس و هیچ انبوهی از قوانین سخت‌گیرانه، طعم شیرین امنیت واقعی را نخواهد چشید.^۱

در نهایت، باید بر رویکرد «پیشگیرانه» در تأمین امنیت اجتماعی تأکید ورزید. یکی از آسیب‌های رایج در سیاست‌گذاری‌های امنیتی، تمرکز افراطی بر مدیریت پسا بحران و مقابله با جرم پس از وقوع آن است؛ حال آنکه در هندسه فقهی و تربیتی اسلام، اصل خدشه‌ناپذیر بر «پیشگیری از وقوع بزه» استوار است. رسالت خطیر تربیت دینی، نهادینه‌سازی فضایل و فعال کردن سیستم ایمنی جامعه است تا اساساً میل به کثروی در نطفه مهار شود. امنیت مطلوب در نظام اسلامی، امنیتی است که از طریق تعمیق باورها، نظارت درونی اخلاقی و فریضه حسنه «امر به معروف و نهی از منکر» تثبیت گردد و جامعه را در برابر ویروس‌های اخلاقی و اجتماعی، واکسینه نماید.^۲

نتیجه آنکه، امنیت اجتماعی در منظومه این پژوهش، یک کل به‌هم‌پیوسته و ارگانیک است که از ابعاد فیزیکی تا ظریف‌ترین لایه‌های روانی و حیثیتی را دربرمی‌گیرد. این متغیر حیاتی، معلولِ بلافصل «تربیت دینی» است. هر کجا که درخت آموزه‌های وحیانی و فقهی در جان شهروندان ریشه دوانده است، سایه‌سار امنیت، اعتماد و قانون‌گرایی گسترده‌تر شده است. امنیت پایدار، نه دستاورد سخت‌افزارهای کنترلی، بلکه ثمره شیرین تربیت انسان‌هایی است که حق، تکالیف اجتماعی، عدالت و حرمت انسان‌ها را به‌عنوان بخشی از ایمان خویش پاس می‌دارند.^۳

۴-۲. جایگاه آموزه‌های فقهی در تأمین امنیت اجتماعی

فقه اسلامی دانشی است که از منابع معتبر دینی، احکام رفتار انسان را در عرصه‌های فردی و اجتماعی استنباط می‌کند. در این میان، بخشی از فقه به‌طور مستقیم با مسائل اجتماعی، نظم عمومی، حقوق مردم، و صیانت از جامعه سروکار دارد. آموزه‌های فقهی در این حوزه، صرفاً مجموعه‌ای از احکام عبادی نیستند، بلکه چارچوبی برای تنظیم مناسبات

^۱ بستان، حسین، جامعه‌شناسی خانواده با نگاهی به منابع اسلامی، ص. ۱۴۴

^۲ کلاتری، ابراهیم، فقه و امنیت اجتماعی، ص. ۸۹

^۳ مهدوی کنی، محمدرضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص. ۲۱۲

انسانی و پیشگیری از فساد، ظلم، تجاوز و بی‌نظمی به‌شمار می‌آیند. از این منظر، فقه یک نظام هنجاری جامع است که هم به ساخت انسان صالح می‌پردازد و هم به ساخت جامعه امن. در واقع، فقه اسلامی با تعیین حدود رفتار مجاز و غیرمجاز، امنیت را از سطح توصیه اخلاقی به سطح الزام اجتماعی و حقوقی ارتقا می‌دهد و بدین‌وسیله از فروپاشی نظم و بروز تعارض‌های مخرب جلوگیری می‌کند. بر این اساس، نظام فقهی اسلام با پیوند زدن مسئولیت‌های فردی به مصالح کلان اجتماعی، نقشه‌راهی منسجم برای صیانت از حقوق عمومی و استقرار امنیتی همه‌جانبه ارائه می‌دهد.

یکی از ویژگی‌های مهم فقه اجتماعی آن است که امنیت را در پیوند با مسئولیت عمومی تعریف می‌کند. یعنی امنیت، امری نیست که تنها بر عهده حکومت یا نهادهای رسمی باشد، بلکه همه افراد جامعه در حفظ آن مسئول‌اند. این مسئولیت عمومی در آموزه‌هایی مانند امر به معروف و نهی از منکر، تعاون بر برّ و تقوا، نهی از ظلم، احترام به حقوق مردم و رعایت حدود الهی ظهور می‌یابد. چنین نگاهی، امنیت را از سطح یک امر تحمیلی به سطح یک وظیفه ایمانی و اخلاقی ارتقا می‌دهد. بنابراین، فقه در اینجا نه فقط ابزار تنظیم روابط، بلکه سازوکار درونی‌سازی نظارت اجتماعی است؛ نظارتی که اگر در بستر تربیت دینی شکل گیرد، کارآمدتر و پایدارتر خواهد بود. به بیان دیگر، فقه با نهادینه کردن فرایضی چون امر به معروف و نهی از منکر، نظارت بیرونی را با غیرت دینی و تربیت درونی گره می‌زند تا پاسداری از امنیت اجتماعی، از یک تکلیف صرفاً حاکمیتی به رسالتی مردمی و همگانی تبدیل گردد.

در فقه اسلامی، قواعدی وجود دارد که مستقیماً نقش حفاظتی و امنیت‌ساز دارند. قاعده لاضرر، قاعده حفظ نظام، حرمت دماء و اعراض، و نیز فریضه امر به معروف و نهی از منکر، از مهم‌ترین این قواعدند. هر یک از این آموزه‌ها، به‌گونه‌ای خاص از آسیب‌پذیری جامعه جلوگیری می‌کنند؛ یکی با منع ضرر رساندن، دیگری با وجوب صیانت از نظم، سومی با حرمت تعرض به جان و آبرو، و چهارمی با نظارت اجتماعی و جلوگیری از گسترش منکر. بدین ترتیب، فقه نه تنها مجوزی برای اخلاق اجتماعی است، بلکه پشتوانه حقوقی و شرعی امنیت اجتماعی نیز محسوب می‌شود. در حقیقت، بسیاری از احکام فقهی را باید پاسخی سامان‌مند به نیاز جامعه به امنیت، اعتماد و ثبات دانست. بنابراین، نظام فقهی اسلام با طراحی این قواعد بنیادین، سازوکاری جامع ارائه می‌دهد که هم‌زمان حافظ حقوق و کرامت فردی بوده و انسجام و امنیت کلان جامعه را تضمین می‌کند.

از سوی دیگر، فقه اسلامی با توجه به واقعیت‌های اجتماعی، صرفاً به صدور حکم انتراعی بسنده نمی‌کند، بلکه مصالح و مفاسد واقعی انسان و جامعه را نیز در نظر می‌گیرد. این ویژگی سبب می‌شود که فقه بتواند در بزنگاه‌های پیچیده

اجتماعی، هم‌زمان مدافع حق، نظم و کرامت انسان باشد. برای نمونه، وقتی قاعده لاضرر مانع رفتار آسیب‌زا می‌شود، یا اصل حفظ نظام اخلال در نظم عمومی را ناروا می‌شمارد، در حقیقت فقه از مرزهای فردی عبور کرده و به سطح تنظیم سلامت عمومی وارد می‌شود. چنین ظرفیتی نشان می‌دهد که فقه اسلامی ذاتاً اجتماعی است و امنیت را نه امری حاشیه‌ای، بلکه یکی از مقاصد جدی خود قرار داده است. بر همین اساس، برای درک دقیق‌تر این ظرفیت عظیم، ضروری است مهم‌ترین قواعد فقهی امنیت‌ساز و کارکردهای اجتماعی آن‌ها - به‌ویژه «قاعده لاضرر» و «اصل حفظ نظام» - به صورت تفصیلی مورد واکاوی قرار گیرند.

در این میان، امر به معروف و نهی از منکر به‌مثابه یکی از برجسته‌ترین آموزه‌های فقه اجتماعی، سازوکاری برای پیشگیری از فروپاشی هنجاری جامعه به‌شمار می‌آید. این فریضه در حقیقت نوعی نظارت همگانی و پیشگیرانه است که جامعه را در برابر گسترش فساد، بی‌تفاوتی اخلاقی و عادی‌سازی منکرات حفظ می‌کند. اهمیت این فریضه در آن است که امنیت اجتماعی را از سطح «واکنش پس از وقوع جرم» به سطح «پیشگیری قبل از گسترش آسیب» ارتقا می‌دهد. جامعه‌ای که در آن افراد نسبت به منکرات حساس‌اند، زمینه کمتری برای عادی شدن فساد، ظلم و قانون‌گریزی دارد. البته در فقه اسلامی، این فریضه دارای شرایط، مراتب و ضوابطی است و نباید به آشفته‌گی، خشونت یا هرج‌ومرج منجر شود. بنابراین، اجرای آن باید بر اساس حکمت، مصلحت، تشخیص درست موضوع و رعایت مراتب انجام گیرد.^۱

قاعده لاضرر نیز از مهم‌ترین پشتوانه‌های فقهی امنیت اجتماعی است. این قاعده که بر منع هرگونه ضرر ناروا دلالت دارد، تنها ناظر به آسیب‌های بدنی یا مالی نیست، بلکه همه انواع آسیب‌های روانی، حیثیتی، فرهنگی و ارتباطی را نیز دربرمی‌گیرد. بر این اساس، نشر شایعه، تخریب شخصیت، افشای اسرار، تهدید روانی و ایجاد اضطراب عمومی نیز می‌توانند مشمول این قاعده باشند. در نتیجه، لاضرر به فقه امکان می‌دهد که نسبت به اشکال نوین آسیب اجتماعی، به‌ویژه در فضای رسانه‌ای و ارتباطات، موضعی فعال و پیشگیرانه اتخاذ کند. این ظرفیت، قاعده لاضرر را به یکی از مؤثرترین مبانی فقهی در تحلیل امنیت اجتماعی معاصر تبدیل کرده است.^۲

^۱ عمید زنجانی، فقه سیاسی: نظام سیاسی و حقوق عمومی در اسلام، ص. ۳۴۲

^۲ محقق داماد، قواعد فقه: بخش مدنی، ص. ۱۳۵

اصل حفظ نظام نیز بیانگر آن است که جامعه برای بقا و استمرار خود نیازمند نظم، انسجام و ثبات است و هر رفتاری که این نظم را برهم زند، از منظر فقهی محل منع و نکوهش خواهد بود. حفظ نظام تنها به معنای حفظ ساختار سیاسی نیست، بلکه تمام لایه‌های نظم اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و خانوادگی را در بر می‌گیرد. بر این اساس، قانون‌گریزی، هرج و مرج طلبی، تخریب اعتماد عمومی و تضعیف نهادهای اجتماعی، همگی در تعارض با این اصل قرار می‌گیرند. فقه از طریق این قاعده، جامعه را به سمت تعادل، پیش‌بینی‌پذیری و آرامش سوق می‌دهد و از انباشت بحران‌های کوچک که می‌توانند به ناامنی بزرگ منجر شوند، جلوگیری می‌کند^۱

همچنین، حرمت دماء، اموال و اعراض در فقه اسلامی از بنیادی‌ترین اصول تأمین امنیت است. حرمت دماء امنیت جانی را تضمین می‌کند، حرمت اموال از مالکیت مشروع و عدالت اقتصادی پاسداری می‌نماید، و حرمت اعراض نیز حیثیت، آبرو و حرمت انسانی را صیانت می‌کند. این سه حوزه، اساس حیات اجتماعی سالم را تشکیل می‌دهند. در صورتی که جان انسان‌ها محترم نباشد، جامعه در معرض خشونت و بی‌ثباتی قرار می‌گیرد؛ اگر مال آنان مصون نباشد، فساد و بی‌اعتمادی گسترش می‌یابد؛ و اگر آبرو و حیثیت افراد حفظ نشود، سرمایه روانی و اخلاقی جامعه آسیب می‌بیند. به همین دلیل، فقه اسلامی با تأکید بر این حریم‌ها، امنیت را در ژرف‌ترین لایه‌های آن پاس می‌دارد^۲.

در نهایت باید گفت آموزه‌های فقهی در تأمین امنیت اجتماعی، صرفاً نقش بازدارنده ندارند، بلکه نقش سازنده نیز ایفا می‌کنند. این آموزه‌ها با تربیت وجدان دینی، تقویت خودکنترلی، ایجاد حس مسئولیت و تعیین مرزهای رفتار مشروع، زمینه یک زندگی جمعی سالم را فراهم می‌سازند. به بیان دیگر، فقه اسلامی تنها مانع گناه نیست، بلکه سازنده نظم، اعتماد و آرامش اجتماعی نیز هست. از این رو، هرگونه پژوهش درباره امنیت اجتماعی در جامعه اسلامی، ناگزیر باید به ظرفیت‌های فقهی به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی تحلیل توجه کند؛ زیرا بدون فقه، امنیت اجتماعی در سطحی صرفاً اداری باقی می‌ماند و از عمق هنجاری و تربیتی خود تهی می‌شود^۳.

^۱ علی‌دوست، فقه و مصلحت، ص. ۲۷۵

^۲ مرعشی، مبانی فقهی امنیت اجتماعی، ص. ۵۴

^۳ مبلغی، فقه اجتماعی و سازوکارهای تأمین امنیت، ص. ۸۵

۵-۲. پیوند تربیت دینی، آموزه‌های فقهی و امنیت اجتماعی

پیوند میان تربیت دینی، آموزه‌های فقهی و امنیت اجتماعی از آن‌رو اهمیت دارد که این سه حوزه در واقع سه سطح یک منظومه واحد را تشکیل می‌دهند: تربیت دینی، سطح درونی‌سازی ارزش‌ها؛ فقه، سطح تنظیم و الزام رفتار؛ و امنیت اجتماعی، سطح برآیند بیرونی این دو. هرگاه تربیت دینی در فرد و خانواده به‌درستی شکل بگیرد، ارزش‌هایی مانند مسئولیت‌پذیری، احترام به حق دیگران، کنترل خشم، پرهیز از ظلم و رعایت حریم‌ها در شخصیت انسان نهادینه می‌شود. در چنین وضعی، فقه دیگر صرفاً یک نظام بیرونی بازدارنده نیست، بلکه به چارچوبی برای هدایت رفتار خودخواسته و آگاهانه تبدیل می‌شود. از همین‌جا روشن می‌شود که امنیت اجتماعی در جامعه دینی، تنها با ابزارهای انتظامی یا قضایی حفظ نمی‌شود، بلکه نیازمند تربیتی است که انسان را از درون به رعایت حق و قانون ملتزم سازد.^۱

تربیت دینی نقش پیشینی و زمینه‌ساز دارد. یعنی پیش از آن‌که جامعه به مرحله مواجهه با جرم، نزاع، بی‌اعتمادی یا بی‌نظمی برسد، تربیت دینی می‌تواند با تقویت ایمان، وجدان اخلاقی و احساس حضور خداوند، از پیدایش بسیاری از آسیب‌ها جلوگیری کند. از منظر تربیتی، هرچه انسان بیشتر با مفاهیمی مانند تقوا، عدالت، امانت‌داری و پاسخگویی الهی مأنوس شود، احتمال گرایش او به رفتارهای تهدیدکننده امنیت اجتماعی کاهش می‌یابد. فقه نیز در ادامه همین فرایند، با تعیین حدود و ضوابط رفتاری، این جهت‌گیری درونی را به نظامی منظم و قابل اجرا تبدیل می‌کند. بنابراین، تربیت دینی و فقه، دو رکن مکمل‌اند: اولی سازنده انگیزه و منش، و دومی تنظیم‌کننده صورت و مرز عمل است.^۲

از نگاه جامعه‌شناختی، هر جامعه‌ای برای حفظ امنیت به دو چیز نیاز دارد: یکی «درونی‌سازی هنجارها» و دیگری «نظارت اجتماعی». تربیت دینی کارکرد نخست را بر عهده دارد و آموزه‌های فقهی کارکرد دوم را. هنگامی که فرد در خانواده، مدرسه و محیط فرهنگی با ارزش‌های دینی پرورش می‌یابد، هنجارهای اجتماعی را نه به‌صورت تحمیلی، بلکه به‌صورت بخشی از هویت خود می‌پذیرد. اما چون همه افراد در یک سطح از رشد اخلاقی نیستند، فقه به‌عنوان نظام هنجاری الزام‌آور وارد عمل می‌شود تا از حقوق عمومی و مصالح جمعی حفاظت کند. به این ترتیب، امنیت اجتماعی در یک جامعه دینی، محصول هم‌افزایی تربیت و قانون است.^۳

^۱ اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی مبانی و پیش‌فرض‌ها، ص. ۸۵

^۲ مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص. ۱۴۲

^۳ رجبی، محمود، جامعه‌شناسی در پرتو اسلام، ص. ۲۱۰

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های این پیوند، خانواده است. خانواده نخستین کانون تربیت دینی و نخستین میدان شکل‌گیری احساس امنیت یا ناامنی در کودک و نوجوان است. اگر در خانواده محبت، صداقت، نظم، احترام متقابل و التزام به حدود دینی حاکم باشد، کودک از همان آغاز با الگوی سالمی از روابط انسانی آشنا می‌شود و این الگو در آینده به جامعه منتقل می‌گردد. اما اگر خانواده خود دچار تعارض، خشونت، بی‌ثباتی و سستی در اجرای ارزش‌های دینی باشد، فرد در برابر آسیب‌های اجتماعی آسیب‌پذیرتر خواهد شد. از این منظر، فقه خانواده و تربیت دینی خانواده دو عامل بنیادی در شکل‌دهی امنیت اجتماعی‌اند؛ زیرا بخش بزرگی از جرم، بی‌اعتمادی و نابسامانی‌های اجتماعی، ریشه در ضعف تربیت اولیه دارد^۱.

از سوی دیگر، آموزه‌های فقهی به‌ویژه در قالب قواعدی مانند لاضرر، حفظ نظام، حرمت تجسس، حرمت هتک کرامت مؤمن و وجوب امر به معروف و نهی از منکر، ظرفیت آن را دارند که امنیت اجتماعی را در برابر تهدیدهای آشکار و پنهان حفظ کنند. این قواعد در واقع، ستون‌های حقوقی و اخلاقی نظم اجتماعی‌اند. لاضرر از ایجاد آسیب مستقیم یا غیرمستقیم باز می‌دارد؛ حرمت تجسس از نقض حریم خصوصی جلوگیری می‌کند؛ حرمت هتک حیثیت، آبرو و کرامت انسان را پاس می‌دارد؛ و امر به معروف و نهی از منکر، جامعه را از بی‌تفاوتی نسبت به فساد و ناهنجاری بیرون می‌آورد. در نتیجه، فقه نه تنها مجموعه‌ای از احکام فردی نیست، بلکه شبکه‌ای از سازوکارهای حمایتی برای حفظ امنیت عمومی است^۲.

در بُعد اخلاقی نیز تربیت دینی و فقه یکدیگر را تکمیل می‌کنند. تربیت دینی، روحیه مراقبت درونی را پرورش می‌دهد و فقه مرزهای بیرونی را مشخص می‌سازد. انسانی که از کودکی با ارزش‌های دینی رشد کرده باشد، در مواجهه با موقعیت‌های اجتماعی کمتر به سوی دروغ، خیانت، خشونت یا سوءاستفاده از حقوق دیگران می‌رود. با این حال، حتی در چنین انسانی نیز خطا و لغزش ممکن است، و از این رو فقه با تعیین حدود، کفارات، ضمان‌ها و مسئولیت‌ها، نظامی برای اصلاح و بازگرداندن فرد به مسیر درست فراهم می‌آورد. این سازوکار اصلاحی باعث می‌شود امنیت اجتماعی نه فقط در سطح پیشگیری، بلکه در سطح ترمیم و بازسازی نیز تضمین شود^۳.

^۱ حسینی، سید حسین، مبانی فقهی و حقوقی خانواده، ص. ۸۸

^۲ مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص. ۲۳۰

^۳ علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عرف، ص. ۱۴۵

نکته مهم دیگر آن است که امنیت اجتماعی در منطق دینی، امری صرفاً مادی یا اداری نیست، بلکه با آرامش روانی و احساس کرامت انسان پیوند دارد. تربیت دینی با ایجاد معنای زندگی، امید، اعتماد به خدا و حس مسئولیت، اضطراب‌های ویرانگر را کاهش می‌دهد و فرد را از رفتارهای پرخاشگرانه و مخرب بازمی‌دارد. فقه نیز با تعیین حقوق متقابل و مرزهای روشن رفتار، زمینه سوءبرداشت و تعارض را به حداقل می‌رساند. بنابراین، هنگامی که تربیت دینی و آموزه‌های فقهی در کنار هم عمل کنند، جامعه از درون به سوی آرامش، اعتماد و تعاون حرکت می‌کند. در چنین جامعه‌ای امنیت اجتماعی صرفاً یک امر تحمیلی نیست، بلکه نتیجه رشد اخلاقی، نظم حقوقی و همبستگی معنوی است.^۱ در نهایت باید گفت که پیوند تربیت دینی، آموزه‌های فقهی و امنیت اجتماعی یک رابطه خطی و ساده نیست، بلکه رابطه‌ای شبکه‌ای و تکاملی است. تربیت دینی انسان را برای پذیرش حق و رعایت حدود آماده می‌کند، فقه این آمادگی را در قالب قواعد الزام‌آور و منسجم تثبیت می‌سازد، و امنیت اجتماعی به عنوان نتیجه این فرایند، در سطح جامعه آشکار می‌شود. از این رو، هر سیاست‌گذاری اجتماعی که بخواهد امنیت پایدار ایجاد کند، ناگزیر باید به تربیت دینی و مبانی فقهی توجه کند؛ زیرا امنیتی که بر این دو تکیه نداشته باشد، سطحی، شکننده و وابسته به ابزارهای کنترل بیرونی خواهد بود.^۲

۶-۲. کارکردهای تربیت دینی در تقویت امنیت اجتماعی

تربیت دینی در جامعه اسلامی تنها به انتقال معرفت‌های اعتقادی یا آموزش مناسک عبادی محدود نمی‌شود، بلکه یک فرایند جامع برای شکل‌دهی به شخصیت انسان، تنظیم روابط اجتماعی و پیشگیری از بروز آسیب‌هاست. در این معنا، تربیت دینی نوعی سرمایه‌گذاری بلندمدت برای امنیت اجتماعی محسوب می‌شود؛ زیرا انسانی که در بستر ایمان، تقوا، مسئولیت‌پذیری و احترام به حقوق دیگران پرورش یافته باشد، کمتر در معرض رفتارهایی قرار می‌گیرد که نظم جمعی را تهدید می‌کنند. تربیت دینی به‌ویژه از طریق درونی‌سازی ارزش‌هایی مانند صداقت، وفاداری، پرهیز از ظلم، رعایت عدالت و کنترل امیال، به انسان می‌آموزد که رفتار او تنها یک کنش فردی نیست، بلکه آثار اجتماعی مستقیم دارد. از

^۱ پسندیده، عباس، رضایت از زندگی: بررسی روان‌شناختی روایات، ص. ۱۱۲

^۲ کلاتری، علی‌اکبر، فقه و امنیت اجتماعی، ص. ۵۵

همین‌رو، امنیت اجتماعی در سطح کلان، حاصل کارکردهای تربیتی دین در ساختن وجدان اخلاقی و هدایت رفتار انسان است.^۱

یکی از مهم‌ترین کارکردهای تربیت دینی در این زمینه، ایجاد خودکنترلی است. خودکنترلی یعنی توانایی مهار خواسته‌های آنی، تأخیر در ارضای تمایلات و انتخاب رفتار مطابق با ارزش‌های پایدار. فردی که در نظام تربیت دینی رشد کرده، معمولاً در برابر وسوسه‌های دروغ، خیانت، خشونت، تجاوز به حق دیگران یا نقض قانون، مقاومت بیشتری دارد؛ زیرا معیار رفتار او صرفاً سود شخصی یا فشار بیرونی نیست، بلکه رضایت الهی و مسئولیت اخلاقی نیز در تصمیم او دخیل است. این ویژگی، نقش مهمی در کاهش جرایم و تعارض‌های اجتماعی دارد. جامعه‌ای که اعضای آن از درون مهار نشده باشند، ناچار باید با هزینه‌های سنگین نظارتی و قضایی امنیت خود را حفظ کند؛ اما جامعه‌ای که تربیت دینی در آن نهادینه شده باشد، بخش بزرگی از امنیت را در سطح پیشینی و درونی تأمین می‌کند.^۲

کارکرد دیگر تربیت دینی، تقویت احساس مسئولیت اجتماعی است. در تربیت دینی، انسان تنها موجودی مستقل و منفصل از دیگران معرفی نمی‌شود، بلکه عضوی از یک شبکه اخلاقی و ایمانی است که نسبت به رفتار خود و دیگران مسئولیت دارد. چنین نگاهی موجب می‌شود فرد در برابر آسیب‌های اجتماعی بی‌تفاوت نباشد و در قبال هنجارشکنی‌ها احساس وظیفه کند. اینجا است که تربیت دینی زمینه‌ساز نهادینه شدن فریضه امر به معروف و نهی از منکر می‌شود. اگر انسان از کودکی بیاموزد که خیرخواهی، اصلاح‌گری و حساسیت نسبت به انحراف، بخشی از دینداری است، جامعه از حالت انفعال بیرون می‌آید و به سمت نظارت اخلاقی همگانی حرکت می‌کند. در نتیجه، امنیت اجتماعی نه فقط محصول کنترل رسمی، بلکه برآیند مشارکت اخلاقی شهروندان خواهد بود.^۳

تربیت دینی همچنین در کاهش خشونت و پرخاشگری نقش بنیادین دارد. بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی ناشی از ضعف تربیت عاطفی و معنوی است؛ یعنی جایی که فرد توانایی مدیریت هیجان، همدلی با دیگران و احترام به حریم انسان‌ها را نیاموخته است. دین با حلم، عفو، انصاف و مهربانی، ساختار عاطفی انسان را اصلاح می‌کند و او را از رفتارهای هیجانی و مخرب باز می‌دارد. به همین دلیل، جامعه‌ای که در آن تربیت دینی قوی باشد، معمولاً سطح

^۱ باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص. ۲۰۵

^۲ مهدوی کنی، محمدرضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص. ۱۲۸

^۳ ارسطا، محمدجواد، مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران، ص. ۱۹۰

پایین تری از پرخاشگری، انتقام‌جویی و نزاع‌های روزمره دارد. این اثر، مستقیماً به امنیت اجتماعی منتهی می‌شود؛ زیرا بخش قابل توجهی از ناامنی‌ها نه از جرم‌های بزرگ، بلکه از خشونت‌های خرد و تعارض‌های روزانه آغاز می‌شود.^۱

از منظر پیشگیرانه، تربیت دینی نوعی «واکسیناسیون اخلاقی» برای جامعه به شمار می‌آید. همان‌گونه که در پزشکی، پیشگیری از بیماری هزینه و رنج کمتری از درمان دارد، در حوزه اجتماعی نیز پیشگیری از انحراف و جرم از مقابله پس از وقوع بسیار کارآمدتر است. تربیت دینی با تثبیت باور به نظارت الهی، مسئولیت اخروی و ارزش کرامت انسانی، زمینه بسیاری از انحراف‌ها را از ابتدا تضعیف می‌کند. فردی که باور دارد رفتار او در محضر خداوند ارزیابی می‌شود، کمتر به سوی فساد، ستم و سوءاستفاده از دیگران می‌رود. این سازوکار پیشگیرانه، از مهم‌ترین دلایل ارتباط مستقیم میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی است؛ زیرا امنیت پایدار بیشتر بر پیشگیری استوار است.^۲

کارکرد مهم دیگر تربیت دینی، تقویت اعتماد اجتماعی است. اعتماد، یکی از پایه‌های اصلی امنیت اجتماعی است و بدون آن، روابط انسانی شکننده و پرهزینه می‌شوند. تربیت دینی با تأکید بر صدق، امانت‌داری، وفای به عهد، عدالت و پرهیز از فریب، زمینه شکل‌گیری اعتماد را فراهم می‌کند. وقتی افراد جامعه به‌طور نسبی قابل اعتماد باشند، همکاری، مشارکت و هم‌زیستی آسان‌تر می‌شود و سطح تعارض‌ها کاهش می‌یابد. در مقابل، هرگاه دروغ، نفاق، خیانت و بی‌وفایی عادی شود، امنیت اجتماعی نیز تضعیف می‌شود؛ زیرا افراد در برابر یکدیگر حالت دفاعی پیدا می‌کنند و سرمایه اجتماعی فرسوده می‌شود.^۳

در نهایت باید گفت تربیت دینی از طریق پرورش هویت ایمانی، تنظیم هیجانات، ایجاد مسئولیت‌پذیری، تقویت اعتماد و پیشگیری از انحراف، بنیان‌های نرم امنیت اجتماعی را شکل می‌دهد. این اثرگذاری نشان می‌دهد که امنیت اجتماعی صرفاً مسئله قانون و انتظامات نیست، بلکه ریشه در نوع تربیت انسان‌ها دارد. به بیان دقیق‌تر، هرچه تربیت دینی عمیق‌تر و پایدارتر باشد، نیاز جامعه به مداخله‌های سخت‌افزاری کمتر می‌شود و امکان تحقق امنیتی پایدار، انسانی و اخلاق‌محور افزایش می‌یابد.^۴

^۱ اسلامی، سید حسن، اخلاق کاربردی و چالش‌های فراوری، ص. ۸۵

^۲ بستان، حسین، پیشگیری از جرائم در اسلام، ص. ۷۷

^۳ مؤدب، سید رضا، مبانی اخلاق اجتماعی در اسلام، ص. ۹۲

^۴ واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص. ۲۱۴

فصل سوم: آموزه‌های فقهی و کارکردهای آن در امنیت اجتماعی

۱-۳. مقدمه فصل

اهمیت و ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که مسئله امنیت اجتماعی در جهان معاصر، دیگر صرفاً یک موضوع انتظامی یا حقوقی نیست، بلکه به یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های زندگی جمعی انسان تبدیل شده است. جامعه امروز، چه در سطح محلی و چه در سطح ملی و جهانی، با طیف گسترده‌ای از تهدیدها و آسیب‌ها روبه‌روست؛ از کاهش اعتماد عمومی و گسترش بی‌تفاوتی اجتماعی گرفته تا افزایش خشونت، فروپاشی تدریجی برخی هنجارهای اخلاقی، تضعیف نهاد خانواده، و رواج رفتارهای پرخطر در میان نسل جوان. در چنین وضعی، امنیت اجتماعی تنها به معنای نبود جرم و خشونت آشکار نیست، بلکه به وضعیتی اشاره دارد که در آن افراد بتوانند در فضایی آکنده از اعتماد، کرامت، آرامش و پیش‌بینی‌پذیری زندگی کنند. از همین رو، هر پژوهشی که بتواند به ریشه‌های شکل‌گیری امنیت اجتماعی بپردازد، از حیث نظری و کاربردی دارای اهمیت جدی خواهد بود. این تحقیق نیز دقیقاً در همین نقطه قرار می‌گیرد؛ یعنی می‌کوشد نشان دهد که امنیت اجتماعی، صرفاً با ابزارهای بیرونی و نهادی تضمین نمی‌شود، بلکه به تربیت انسان از درون و به کارگیری آموزه‌های فقهی در تنظیم رفتار اجتماعی وابسته است.^۱

از منظر نظری، این پژوهش اهمیت دارد زیرا به یکی از خلأهای رایج در مطالعات تربیتی و اجتماعی می‌پردازد؛ خلأی که در آن، تربیت دینی و فقه اجتماعی غالباً به صورت دو حوزه جدا از هم دیده می‌شوند. در بسیاری از آثار موجود، تربیت دینی عمدتاً در سطح اخلاق فردی، مناسک عبادی یا روان‌شناسی تربیتی تحلیل می‌شود، در حالی که ظرفیت آن برای تولید نظم اجتماعی و امنیت عمومی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، فقه نیز گاه به عنوان دانشی صرفاً متوجه عبادات یا احکام فردی تلقی می‌شود و جنبه اجتماعی و امنیت‌ساز آن نادیده گرفته می‌شود. این پژوهش درصدد است این گسست را تا حد امکان برطرف کند و نشان دهد که تربیت دینی و آموزه‌های فقهی دو روی یک حقیقت‌اند؛ تربیت، زمینه درونی‌سازی ارزش‌ها را فراهم می‌کند و فقه، آن ارزش‌ها را در قالب قواعد الزام‌آور و

^۱ عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۲، ص. ۳۱۵

هنجارهای حقوقی تثبیت می‌سازد. بدین ترتیب، پژوهش حاضر می‌تواند به غنای ادبیات نظری در حوزه فقه اجتماعی، تربیت دینی و امنیت اجتماعی کمک کند.^۱

اهمیت این موضوع از منظر دینی نیز بسیار برجسته است؛ زیرا در منطق اسلام، انسان موجودی صرفاً تابع قانون بیرونی نیست، بلکه موجودی است که باید از درون به حق، عدالت، تقوا و مسئولیت‌پذیری متعهد شود. اسلام بر خلاف نظام‌هایی که تنها بر کنترل و تنبیه تکیه دارند، هم‌زمان به اصلاح بیرونی و تربیت درونی نظر دارد. به همین دلیل، آموزه‌های دینی، از خانواده تا مسجد و مدرسه و نهادهای اجتماعی، همگی در جهت ساختن انسان‌هایی عمل می‌کنند که درونی‌ترین انگیزه‌های آنان با ارزش‌های الهی هماهنگ باشد. در چنین نگاهی، تربیت دینی نه یک امر حاشیه‌ای، بلکه سازوکار اصلی پیشگیری از ناامنی و فساد اجتماعی است. هرچه این تربیت عمیق‌تر و مستمرتر باشد، نیاز به مداخلات سخت‌افزاری و نظارت‌های پرهزینه کمتر خواهد شد. این امر به‌ویژه در جوامعی که با بحران اعتماد، تضعیف اخلاق عمومی و گسترش فردگرایی افراطی مواجه‌اند، اهمیتی دوچندان دارد.^۲

از منظر کاربردی نیز این پژوهش واجد ضرورت فراوان است، زیرا نتایج آن می‌تواند در سیاست‌گذاری فرهنگی، تربیتی، خانوادگی و حتی حقوقی مورد استفاده قرار گیرد. اگر پذیرفته شود که امنیت اجتماعی تا اندازه زیادی از درون‌سازی ارزش‌ها و التزام به آموزه‌های فقهی ناشی می‌شود، آنگاه برنامه‌ریزان فرهنگی و آموزشی باید بیش از پیش به تقویت تربیت دینی در خانواده، مدرسه، رسانه و نهادهای دینی توجه کنند. همچنین دستگاه‌های قانون‌گذار و اجرایی نیز باید بدانند که صرف افزایش مقررات و مجازات‌ها، بدون اصلاح بنیان‌های تربیتی، به امنیت پایدار منجر نمی‌شود. این پژوهش از این جهت می‌تواند برای طراحی الگوهای پیشگیرانه، بازدارنده و اصلاحی در حوزه آسیب‌های اجتماعی مفید باشد و به نهادهای مسئول نشان دهد که امنیت اجتماعی، پیش از آن که یک مسئله پلیسی باشد، یک مسئله تربیتی و فقهی است.^۳

ضرورت دیگر این تحقیق از آن‌جا ناشی می‌شود که بسیاری از آسیب‌های اجتماعی امروز، ماهیتی نرم، تدریجی و پنهان دارند. پدیده‌هایی مانند شایعه‌پراکنی، تخریب اعتماد عمومی، هتک حرمت، بی‌اعتنایی به حق الناس، ترویج

^۱ اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی: مبانی و پیش‌فرض‌ها، ص. ۱۱۲

^۲ مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص. ۱۹۸

^۳ نوذری، محمدعلی، درآمدی بر جامعه‌شناسی امنیت در اسلام، ص. ۸۸

الگوهای نادرست رفتاری، و عادی‌سازی برخی انحرافات اخلاقی، به‌سادگی در قالب ابزارهای صرف انتظامی قابل کنترل نیستند. مقابله با این آسیب‌ها نیازمند بنیان‌های عمیق تربیتی و فقهی است که بتوانند پیش از وقوع بحران، از شکل‌گیری آن جلوگیری کنند. از این منظر، تحقیق حاضر می‌کوشد ظرفیت‌های فقهی‌ای مانند لاضرر، حفظ نظام، امر به معروف و نهی از منکر، حرمت تجسس، حرمت غیبت و حرمت ظلم را در پیوند با تربیت دینی تحلیل کند و نشان دهد که این آموزه‌ها چگونه می‌توانند در تقویت سرمایه اجتماعی، اعتماد عمومی و آرامش روانی جامعه مؤثر باشند.^۱ در سطح خانواده نیز اهمیت این پژوهش آشکار است، زیرا خانواده نخستین نهاد تربیت دینی و نخستین محل شکل‌گیری تجربه امنیت یا ناامنی در کودک است. اگر خانواده بتواند ارزش‌های دینی را در قالب محبت، نظم، احترام، عدالت و مسئولیت‌پذیری منتقل کند، فرزندان در آینده به شهروندانی قانون‌مدار و اعتمادآفرین تبدیل خواهند شد. اما اگر این نهاد از کارکرد تربیتی خود فاصله بگیرد، بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی در سطح جامعه بروز خواهد کرد. از این رو، این پژوهش می‌تواند به خانواده‌ها و مربیان نشان دهد که تربیت دینی یک امر صرفاً عبادی نیست، بلکه زیربنای امنیت اخلاقی و اجتماعی نیز هست.^۲

در نهایت، اهمیت این تحقیق در آن است که می‌کوشد پلی میان سه ساحت «تربیت»، «فقه» و «امنیت اجتماعی» برقرار کند؛ سه ساحتی که اگرچه در ظاهر متمایزند، اما در حقیقت به‌طور عمیق به یکدیگر وابسته‌اند. تربیت دینی بدون پشتوانه فقهی ممکن است به سطحی از توصیه‌های اخلاقی فروکاسته شود و فقه بدون تربیت دینی ممکن است از درونی‌سازی اجتماعی و اثرگذاری پایدار بازماند. از این رو، پژوهش حاضر نه تنها به فهم بهتر امنیت اجتماعی کمک می‌کند، بلکه می‌تواند در بازسازی نگاه جامع‌نگر به دین و جامعه نیز مؤثر باشد.^۳

۲-۳. فقه اسلامی و ماهیت اجتماعی آن

فقه اسلامی در نگاه رایج، گاه به‌عنوان دانشی معرفی می‌شود که وظیفه آن بیان احکام شرعی اعمال فردی است؛ اما این تلقی، اگرچه بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد، تصویر کاملی از فقه ارائه نمی‌کند. فقه در منطق اسلام، صرفاً

^۱ مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ج ۲، ص. ۴۵

^۲ بستان، حسین، خانواده در اسلام، ص. ۱۷۲

^۳ کلاتری، علی‌اکبر، فقه و امنیت اجتماعی، ص. ۲۱۰

مجموعه‌ای از دستورهای عبادی یا مقررات شخصی نیست، بلکه دانشی هنجارساز و سامان‌دهنده برای حیات فردی و جمعی انسان به شمار می‌آید. در حقیقت، فقه اسلامی از همان آغاز، ناظر به تنظیم روابط انسان با خدا، با خویش، با دیگران و با ساختار جامعه بوده است. از این منظر، فقه تنها به «چه باید کرد» در سطح فردی پاسخ نمی‌دهد، بلکه به «چگونه باید زیست» در سطح اجتماعی نیز جهت می‌دهد. این ویژگی سبب می‌شود که فقه را بتوان یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های امنیت اجتماعی در جامعه اسلامی دانست؛ زیرا هر نظام اجتماعی برای استمرار و پایداری خود، نیازمند قواعد الزام‌آور، ضوابط رفتاری، حدود حقوقی و مرزهای اخلاقی است، و فقه اسلامی همه این عناصر را در قالبی منسجم فراهم می‌آورد.^۱

ماهیت اجتماعی فقه از آن‌جا آشکار می‌شود که بخش قابل توجهی از احکام آن، مستقیماً با روابط میان افراد و نهادهای اجتماعی ارتباط دارد. احکام مربوط به معاملات، خانواده، قضا، شهادت، حدود، دیات، قصاص، امر به معروف و نهی از منکر، صلح، ضمان، امانت، وقف، وصیت، ارث و حتی برخی ابواب عبادات، همگی واجد آثار اجتماعی‌اند. به عبارت دیگر، فقه اسلامی تنها به رابطه فرد با خداوند نمی‌پردازد، بلکه در تنظیم روابط انسانی، حل تعارض‌ها، حفظ حقوق، جلوگیری از تجاوز، و حمایت از کرامت و امنیت عمومی نیز نقش اساسی دارد. از این رو، هرگاه فقه به‌درستی فهم و اجرا شود، می‌تواند به‌عنوان یک نظام تنظیم‌گر اجتماعی عمل کند و از شکل‌گیری بسیاری از تنش‌ها، بی‌نظمی‌ها و ناامنی‌ها پیشگیری نماید. این نگاه، فقه را از سطح یک دانش صرفاً فردی فراتر می‌برد و آن را در جایگاه یک نظام اجتماعی ارزش‌محور قرار می‌دهد.^۲

نکته مهم این است که در فقه اسلامی، جامعه صرفاً مجموعه‌ای از افراد مستقل و جدا از هم نیست، بلکه واقعیتی زنده، دارای پیوندهای متقابل، حقوق مشترک و مسئولیت‌های متقابل است. بر همین اساس، رفتار هر فرد تنها بر خودش اثر نمی‌گذارد، بلکه می‌تواند در سرنوشت جمعی جامعه نیز تأثیرگذار باشد. این درک از جامعه، موجب می‌شود که فقه اسلامی نسبت به رفتارهایی که به ظاهر شخصی‌اند اما در عمل آثار اجتماعی دارند، حساس باشد. برای مثال، دروغ، غیبت، تهمت، تجسس، فساد مالی، ربا، خیانت در امانت، کم‌فروشی، ظلم و هتک حرمت، تنها رفتارهای فردی و اخلاقی محسوب نمی‌شوند، بلکه آثار مستقیم و غیرمستقیمی بر اعتماد عمومی، آرامش روانی، انسجام اجتماعی و

^۱ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (آشنایی با علوم اسلامی)، ص. ۹۵

^۲ عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۱، ص. ۱۴۲

امنیت جمعی دارند. فقه اسلامی با ممنوع‌سازی یا کنترل این رفتارها، در واقع از بنیان‌های امنیت اجتماعی پاسداری می‌کند.^۱

از منظر جامعه‌شناختی نیز فقه را می‌توان یکی از ابزارهای مهم ایجاد نظم هنجاری دانست. هر جامعه‌ای برای بقا نیازمند آن است که اعضایش از قواعد مشترک تبعیت کنند و نسبت به مرزهای مجاز و غیرمجاز آگاهی داشته باشند. فقه اسلامی این آگاهی را نه بر پایه قراردادهای صرفاً عرفی، بلکه بر اساس مبانی الهی و مصالح واقعی انسان تنظیم می‌کند. به همین دلیل، احکام فقهی در اسلام تنها توصیه‌های اخلاقی نیستند، بلکه دارای پشتوانه الزام‌آورند و در بسیاری موارد، ضمانت اجرایی نیز دارند. این الزام، در صورتی که با تربیت دینی همراه شود، نه تنها آزادی انسان را سلب نمی‌کند، بلکه از او در برابر فروغلتیدن در هرج و مرج و تمایلات افسارگسیخته و رفتارهای آسیب‌زا محافظت می‌کند. بنابراین، فقه اسلامی در سطح اجتماعی، نقش سامان‌بخش، کنترل‌کننده و پیشگیرانه دارد و به همین دلیل می‌تواند امنیت اجتماعی را به صورت پایدار تقویت نماید.^۲

یکی دیگر از جلوه‌های ماهیت اجتماعی فقه، توجه آن به مصالح عمومی و دفع مفاسد اجتماعی است. بسیاری از قواعد فقهی بر این اصل بنا شده‌اند که هرگاه رفتاری موجب زیان به دیگران یا اختلال در نظم عمومی شود، باید محدود یا ممنوع گردد. قاعده لاضرر، اصل حفظ نظام، قاعده نفی سیل، قاعده احترام مال و جان و عرض مؤمن، و نیز قواعد مربوط به ضمان و اتلاف، همگی نشان می‌دهند که فقه اسلامی نسبت به آسیب‌های اجتماعی بی‌تفاوت نیست. بلکه برعکس، این دانش دینی تلاش می‌کند تا با شناسایی سرچشمه‌های فساد و ناامنی، از بروز بحران‌های فردی و اجتماعی جلوگیری کند. در واقع، یکی از کارکردهای اصلی فقه، پیشگیری از گسترش مفاسد پیش از آن است که به بحران‌های ساختاری بدل شوند. از این جهت، فقه اسلامی را باید دانشی پیش‌گیرانه و اصلاح‌محور دانست که به جای واکنش صرف به بحران، در صدد ساختن بنیان‌های سالم اجتماعی است.^۳

همچنین، فقه اسلامی در ایجاد امنیت اجتماعی، فقط بر ممنوعیت‌ها تکیه ندارد، بلکه از طریق ایجاد تعهدات مثبت نیز عمل می‌کند. برای نمونه، وجوب ادای حقوق دیگران، وجوب وفای به عهد، لزوم رعایت امانت، ضرورت عدالت

^۱ مهدوی کنی، محمدرضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص. ۲۱۵

^۲ بستان، حسین، جامعه‌شناسی اصول و مبانی اسلامی، ص. ۱۱۰

^۳ علی‌دوست، ابوالقاسم، فقه و مصلحت، ص ۳۲۰

در داوری، حرمت ظلم و توصیه به اصلاح ذات‌البین، همگی از احکام یا آموزه‌هایی هستند که به تحکیم روابط اجتماعی و افزایش اعتماد عمومی منجر می‌شوند. جامعه‌ای که در آن افراد نسبت به حق‌الناس حساس باشند، کمتر دچار بحران اعتماد و تعارض خواهد شد. از این رو، می‌توان گفت که فقه اسلامی هم‌زمان دو کارکرد دارد: از یک سو، مانع رفتارهای مخرب می‌شود و از سوی دیگر، رفتارهای سازنده را تقویت می‌کند. این دو کارکرد در کنار هم، زمینه‌ساز امنیت اجتماعی پایدارند؛ امنیتی که نه از ترس صرف، بلکه از درون‌سازی ارزش‌ها و التزام به هنجارهای دینی سرچشمه می‌گیرد.^۱

از سوی دیگر، فقه اسلامی به واسطه پیوندی که با عدالت دارد، نقشی کلیدی در تقویت امنیت اجتماعی ایفا می‌کند. عدالت، در منطق اسلام، تنها یک فضیلت فردی نیست، بلکه یکی از ارکان نظم اجتماعی و یکی از مهم‌ترین شروط پایداری جامعه است. هرگاه عدالت در توزیع فرصت‌ها، اجرای قانون، داوری میان مردم و رفتار با اقشار مختلف جامعه رعایت نشود، احساس تبعیض و بی‌اعتمادی گسترش می‌یابد و این امر به تضعیف امنیت اجتماعی می‌انجامد. فقه اسلامی با تأکید بر عدالت در قضاوت، توزیع ثروت و منع تجاوز از حدود الهی، به صورت مستقیم با امنیت اجتماعی پیوند می‌خورد. در واقع، فقه نه تنها احکام را بیان می‌کند، بلکه معیارهایی برای عدالت اجتماعی نیز ارائه می‌دهد؛ معیارهایی که اگر در ساختارهای اجرایی جامعه پیاده شوند، احساس انصاف و آرامش را در میان مردم افزایش می‌دهند.^۲

نکته دیگر آن که ماهیت اجتماعی فقه اسلامی به گونه‌ای است که بر تربیت فردی نیز اثر اجتماعی به جا می‌گذارد. یعنی فردی که با فقه اسلامی تربیت می‌شود، صرفاً یک انسان متعبد نیست، بلکه انسانی مسئول، قانون‌مدار، حقوق‌مدار و حساس نسبت به سرنوشت دیگران است. چنین انسانی در رفتارهای روزمره خود، از دروغ، خیانت، فساد، بی‌انصافی و تجاوز به حقوق دیگران پرهیز می‌کند و همین پرهیز، به تدریج در کاهش آسیب‌های اجتماعی اثر می‌گذارد. از این منظر، فقه و تربیت دینی دو حوزه جدا از هم نیستند، بلکه یکدیگر را تکمیل می‌کنند. فقه، ضامن بیرونی و هنجاری

^۱ جوادی آملی، عبدالله، مفاتیح الحیات، ص. ۴۰۵

^۲ صدر، سید محمدباقر، اقتصاد ما، ص. ۱۸۰

تربیت است و تربیت، ضامن درونی و پایدار اجرای فقه. همین هم‌افزایی است که فقه اسلامی را از یک نظام صرف قانونی متمایز می‌کند و به آن بُعد اجتماعی و تربیتی می‌بخشد.^۱

در نتیجه، می‌توان گفت که فقه اسلامی در ذات خود دانشی اجتماعی است؛ دانشی که نه تنها احکام رفتار فردی را روشن می‌سازد، بلکه قواعد لازم برای تنظیم روابط اجتماعی، حفظ کرامت انسان‌ها، پیشگیری از تعارض، حمایت از حقوق عمومی و ایجاد آرامش جمعی را نیز فراهم می‌کند. از این رو، هرگونه مطالعه درباره امنیت اجتماعی در جامعه اسلامی، ناگزیر باید به فقه اسلامی به عنوان یکی از بنیادی‌ترین منابع تولید امنیت توجه کند. فقه، اگر با فهم درست، اجرای عادلانه و پشتوانه تربیت دینی همراه شود، می‌تواند جامعه‌ای بسازد که در آن اعتماد، نظم، کرامت، تعاون و آرامش، جایگزین بی‌نظمی، ظلم، اضطراب و ناامنی گردد. بر همین اساس، ماهیت اجتماعی فقه را باید یکی از مهم‌ترین محورهای نظری این پژوهش دانست، زیرا بسیاری از سازوکارهای امنیت اجتماعی در بستر همین ماهیت معنا پیدا می‌کنند.^۲

۳-۳. قاعده لاضرر در امنیت اجتماعی

قاعده لاضرر از مهم‌ترین قواعد فقهی است که در پیوند میان فقه و امنیت اجتماعی جایگاهی بنیادین دارد. این قاعده بر نفی هرگونه ضرر و زیان ناروا در شریعت اسلامی دلالت می‌کند و بیانگر آن است که هیچ حکم، رفتار یا رابطه‌ای نباید به گونه‌ای سامان یابد که به آسیب غیرموجه به فرد یا جامعه بینجامد. اهمیت این قاعده از آنجاست که امنیت اجتماعی، در معنای دقیق خود، چیزی جز مصونیت افراد و نهادهای اجتماعی از آسیب‌های ناروا نیست. جامعه‌ای امن است که در آن، انسان‌ها نسبت به جان، مال، آبرو، آرامش روانی، حریم خصوصی و حقوق مشروع خود احساس مصونیت کنند. قاعده لاضرر دقیقاً در همین نقطه عمل می‌کند و با منع ضرررسانی، یکی از بنیادی‌ترین پایه‌های فقهی امنیت اجتماعی را فراهم می‌آورد.^۳

از منظر فقهی، لاضرر صرفاً یک قاعده محدود به روابط فردی و شخصی نیست، بلکه قاعده‌ای عام و فراگیر است که در حوزه‌های مختلف عبادی، معاملاتی، خانوادگی، قضایی و اجتماعی جریان دارد. هر جا که اعمال یک حق، اجرای

^۱ اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی، ج ۱، ص. ۱۴۵

^۲ کلاتری، علی‌اکبر، فقه و امنیت اجتماعی، ص. ۷۵

^۳ محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه: بخش مدنی، ج ۱، ص. ۱۴۲

یک رفتار یا استمرار یک رابطه، موجب ورود زیان غیرمتعارف به دیگری شود، این قاعده قابلیت اعمال پیدا می‌کند. بنابراین، فقه اسلامی آزادی فرد را در چارچوب مسئولیت اجتماعی می‌فهمد و اجازه نمی‌دهد که حق شخصی به وسیله‌ای برای تحمیل زیان بر دیگران تبدیل شود. این ویژگی، قاعده لاضرر را به یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های نظری عدالت اجتماعی و نظم عمومی بدل می‌کند.^۱

ضرر در این قاعده معنایی گسترده دارد و تنها به آسیب‌های مالی یا جسمانی محدود نمی‌شود. زیان‌های روحی، روانی، حیثیتی، اخلاقی، خانوادگی و اجتماعی نیز در دایره آن قرار می‌گیرند. در جامعه معاصر، بخش مهمی از ناامنی‌ها از جنس همین آسیب‌های غیرمادی است؛ مانند شایعه‌پراکنی، تحقیر افراد، نقض حریم خصوصی، افشای اسرار، نشر اکاذیب، تهدید روانی، و ایجاد ترس و بی‌اعتمادی عمومی. این گونه رفتارها اگرچه ممکن است در ظاهر با صدمه فیزیکی همراه نباشند، اما آثار عمیق و پایداری بر امنیت روانی و اجتماعی بر جای می‌گذارند. از این جهت، قاعده لاضرر ظرفیت بالایی برای تحلیل و کنترل آسیب‌های نرم و پنهان در جامعه دارد.^۲

یکی از مهم‌ترین کارکردهای این قاعده، پیشگیری از تعارض و نزاع در جامعه است. بسیاری از اختلافات اجتماعی از آن‌جا آغاز می‌شود که اشخاص یا گروه‌ها بدون توجه به آثار رفتار خود بر دیگران، منافع و خواسته‌های خویش را دنبال می‌کنند. در چنین شرایطی، تجاوز به حقوق دیگران، به تدریج احساس بی‌عدالتی و ناامنی را گسترش می‌دهد. قاعده لاضرر با محدود ساختن چنین رفتارهایی، مرزهای حقوقی و اخلاقی را روشن می‌سازد و مانع از آن می‌شود که آزادی، مالکیت یا اختیار فردی به دستاویزی برای آسیب‌رسانی تبدیل شود. این امر به تثبیت روابط سالم اجتماعی، کاهش اصطکاک‌های روزمره و افزایش اعتماد متقابل کمک می‌کند.^۳

قاعده لاضرر همچنین با کرامت انسانی پیوندی مستقیم دارد. در منطق اسلامی، انسان موجودی محترم و دارای حرمت است و هیچ‌کس حق ندارد او را تحقیر، اذیت یا بی‌اعتبار سازد. رفتارهایی مانند تمسخر، تهدید، تحقیر، تهمت، بدنام‌سازی و بهره‌برداری از ضعف دیگران، هرچند گاه در قالب‌های غیرمستقیم بروز می‌کنند، اما از منظر فقهی مصداق ضرر و تعدی به حقوق انسان‌اند. قاعده لاضرر با نفی چنین رفتارهایی، از جایگاه کرامت انسانی دفاع می‌کند

^۱ مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص. ۶۵

^۲ بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص. ۲۱۰

^۳ مبلغی، احمد، «فقه اجتماعی و سازوکارهای تأمین امنیت»، ص. ۴۵

و امنیت روانی افراد را در برابر فشارهای اجتماعی تضمین می‌سازد. جامعه‌ای که در آن حیثیت اشخاص محترم باشد، از سطح بالاتری از امنیت و اعتماد برخوردار خواهد بود.^۱

در حوزه خانواده نیز قاعده لاضرر نقش بسیار مهمی دارد. خانواده، نخستین نهاد شکل‌دهنده به شخصیت انسان است و هرگونه ضرر جسمی یا روانی در آن، آثار بلندمدت و عمیقی بر رشد فرد و کیفیت روابط اجتماعی او خواهد داشت. خشونت خانگی، تحقیر فرزندان، تبعیض میان اعضای خانواده، بی‌توجهی عاطفی، تهدید و فشارهای نامتعارف، همگی از مصادیق آسیب‌هایی‌اند که با روح این قاعده ناسازگارند. بر اساس لاضرر، هیچ‌یک از اختیارات والدینی یا همسری نباید به ابزاری برای تحمیل زیان و تخریب شخصیت اعضای خانواده تبدیل شود. از این رو، قاعده لاضرر می‌تواند مبنایی جدی برای تقویت خانواده سالم و تربیت نسل امن، مسئول و آرام باشد.^۲

این قاعده در عرصه اقتصادی نیز آثار گسترده‌ای دارد. احتکار، کم‌فروشی، فریب در معامله، ربا، تضییع حقوق کارگر، و هر نوع سوءاستفاده از نیاز مردم، مصادیقی از ضرر اجتماعی‌اند که اعتماد عمومی را تضعیف می‌کنند. در جامعه‌ای که روابط اقتصادی آن بر مبنای اطمینان، انصاف و عدالت نباشد، امنیت اجتماعی نیز آسیب می‌بیند. قاعده لاضرر با منع زیان‌رسانی در مناسبات اقتصادی، به شکل‌گیری فضایی سالم برای دادوستد، همکاری و تولید کمک می‌کند و از تبدیل اقتصاد به عرصه استثمار و بی‌اعتمادی جلوگیری می‌نماید.^۳

در حوزه رسانه و فضای مجازی، اهمیت این قاعده بیش از پیش آشکار می‌شود. انتشار اخبار نادرست، شایعه‌سازی، تخریب شخصیت‌ها، افشای اطلاعات خصوصی، تهدید روانی و تحریک هیجانات عمومی می‌تواند در مدت کوتاهی امنیت روانی یک جامعه را به هم بزند. قاعده لاضرر در این جا می‌تواند مبنایی برای اخلاق رسانه‌ای و مسئولیت‌پذیری ارتباطی باشد. آزادی بیان، اگر به ابزار آسیب به دیگران تبدیل شود، با این قاعده ناسازگار است. بنابراین، هر نوع تولید و انتشار محتوا باید با ملاحظه پیامدهای آن بر اعتماد عمومی، آرامش اجتماعی و کرامت اشخاص صورت گیرد.^۴ البته اجرای قاعده لاضرر نیازمند تشخیص درست موضوع و پرهیز از برداشت‌های سلیقه‌ای است. هر دشواری

^۱ مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص. ۱۱۲

^۲ حسینی، سید حسین، مبانی فقهی و حقوقی خانواده، ص. ۸۵

^۳ موسویان، سید عباس، اقتصاد اسلامی، ص. ۱۹۰

^۴ عاملی، سعیدرضا، فضای مجازی و اخلاق اجتماعی، ص. ۱۲۴

یا محدودیتی را نمی‌توان ضرر شرعی دانست. در فقه، ضرر باید عرفاً قابل توجه، ناموجه و خارج از حدود متعارف باشد. علاوه بر این، استناد به لاضرر نباید موجب تعطیلی احکام قطعی و نادیده گرفتن مصالح مهم‌تر شود. از همین رو، این قاعده در عین گستردگی، نیازمند تفسیر دقیق فقهی و توجه به شرایط واقعی جامعه است. چنین رویکردی مانع از آن می‌شود که این قاعده به شکلی نادرست یا ابزاری مورد استفاده قرار گیرد^۱.

۴-۳. اصل حفظ نظام و ضرورت نظم اجتماعی

اصل حفظ نظام از مهم‌ترین مبانی فقهی در امنیت اجتماعی است و در تحلیل فقهی حیات جمعی، جایگاهی بنیادین دارد. جامعه بدون نظم، انسجام و قابلیت پیش‌بینی، نمی‌تواند بستر امنی برای زندگی انسان‌ها باشد؛ زیرا امنیت اجتماعی فقط به نبود تهدید مستقیم یا خشونت آشکار محدود نمی‌شود، بلکه وجود قواعد پایدار، روابط قابل اعتماد، و هنجارهای پذیرفته‌شده را نیز دربر می‌گیرد. هنگامی که نظم اجتماعی سست شود، احساس بی‌ثباتی، اضطراب عمومی و کاهش اعتماد به نهادها پدید می‌آید و زمینه برای شکل‌گیری آسیب‌های متنوع اجتماعی فراهم می‌شود. از این منظر، هرگونه رفتار، تصمیم یا سیاستی که اساس نظم اجتماعی را متزلزل کند، در تعارض با اصل حفظ نظام قرار می‌گیرد؛ زیرا بقای جامعه، وابسته به صیانت از سازوکارهای نظم‌بخش آن است^۲.

اصل حفظ نظام در نگاه فقهی، مفهومی فراتر از نظم سیاسی دارد و تمامی ساحت‌های زندگی اجتماعی را شامل می‌شود. نظم خانوادگی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و اخلاقی نیز از اجزای همین نظام‌اند و هر یک در تولید یا تضعیف امنیت عمومی نقش دارند. خانواده به عنوان نخستین نهاد اجتماعی، اگر از کارکرد تربیتی و هنجارساز خود فاصله بگیرد، نخستین نشانه‌های بی‌ثباتی در سطح جامعه آشکار می‌شود؛ زیرا خانواده محل شکل‌گیری شخصیت، مسئولیت‌پذیری، احترام به قانون و پذیرش قواعد جمعی است. در عرصه فرهنگ و رسانه نیز هرگاه شایعه‌پراکنی، تحقیر ارزش‌ها، بی‌ثباتی هنجاری یا عادی‌سازی قانون‌گریزی رواج یابد، انسجام اجتماعی آسیب می‌بیند و جامعه نسبت به بحران‌ها آسیب‌پذیرتر می‌شود^۳.

^۱ اگرچی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، ج ۱، ص. ۵۵

^۲ خمینی، سید روح‌الله، کتاب البیع، ج ۲، ص. ۶۲۵

^۳ عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۲، ص. ۲۱۴

بر این اساس، قانون‌گریزی، بی‌تعهدی اجتماعی، عادی‌سازی فساد، و بی‌احترامی به قواعد جمعی، همگی از منظر فقهی محل اشکال‌اند؛ زیرا جامعه‌ای که نظام آن فروپاشد، امنیت خود را نیز از دست می‌دهد. قانون‌گریزی فقط به معنای نقض آشکار مقررات رسمی نیست، بلکه هر نوع رفتار خودمحرانه‌ای که به تضعیف حقوق عمومی و سستی هنجارهای اجتماعی بینجامد، می‌تواند مصداق اخلال در نظام تلقی شود. فقه اسلامی با تکیه بر اصل حفظ نظام، این روند را خطری جدی برای بقای سلامت اجتماعی می‌داند و بر ضرورت پاسداری از نظم عمومی تأکید می‌ورزد.^۱

یکی از ابعاد مهم این اصل، پیوند آن با مسئولیت‌پذیری اجتماعی است. در جامعه‌ای که افراد فقط به منافع فردی خود بیندیشند و نسبت به پیامدهای رفتار خویش بر دیگران بی‌تفاوت باشند، امکان حفظ نظم پایدار بسیار کاهش می‌یابد. بی‌تعهدی اجتماعی، سکوت در برابر فساد، و رها کردن اصلاح اجتماعی، به تدریج نظم جمعی را فرسوده می‌سازد. از همین رو، اصل حفظ نظام در فقه اسلامی با آموزه‌هایی مانند امر به معروف و نهی از منکر، رعایت حق الناس و نظارت اجتماعی پیوند می‌خورد؛ زیرا این آموزه‌ها سازوکارهایی برای صیانت از نظم و سلامت جمعی‌اند.^۲

این اصل با قاعده لاضرر نیز ارتباطی عمیق دارد. هر رفتاری که ضرر گسترده و غیرمتعارف بر جامعه تحمیل کند، نه تنها از منظر قاعده لاضرر قابل پذیرش نیست، بلکه به تضعیف اصل حفظ نظام نیز می‌انجامد. لاضرر به منزله منع آسیب‌رسانی است و حفظ نظام به منزله صیانت از انسجام عمومی؛ و این دو در کنار یکدیگر، بنیان‌های امنیت اجتماعی را تقویت می‌کنند.^۳ اصل حفظ نظام نشان می‌دهد که فقه اسلامی فقط به رفتار فردی نمی‌پردازد، بلکه از ساختار کلان جامعه نیز پاسداری می‌کند و امنیت را در پیوند با نظم، قانون‌مندی و مسئولیت جمعی می‌فهمد. جامعه‌ای که در آن نظم اجتماعی، اعتماد عمومی و هنجارهای مشترک حفظ شود، می‌تواند زمینه‌ساز رشد اخلاقی و تربیتی باشد. به همین دلیل، اصل حفظ نظام را باید یکی از روشن‌ترین مبانی فقهی در تبیین رابطه تربیت دینی و امنیت اجتماعی دانست.^۴

^۱ مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ج ۳، ص. ۱۴۲

^۲ جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه: ولایت فقاها و عدالت، ص. ۳۰۵

^۳ علیدوست، ابوالقاسم، فقه و مصلحت، ص. ۴۱۵

^۴ ارسطا، محمدجواد، مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران، ص. ۱۷۸

۵-۳. امر به معروف و نهی از منکر به مثابه سازوکار نظارت همگانی

امر به معروف و نهی از منکر از بنیادی‌ترین آموزه‌های اسلامی در سامان‌دهی روابط اجتماعی و پاسداری از سلامت جمعی است. این اصل، صرفاً یک وظیفه فردی یا اخلاقی محدود به روابط خصوصی نیست، بلکه سازوکاری فراگیر برای نظارت همگانی بر رفتارهای اجتماعی، اصلاح انحرافات و جلوگیری از گسترش آسیب‌ها به شمار می‌آید. در جامعه‌ای که این فریضه به صورت درست اجرا شود، اعضای جامعه نسبت به سرنوشت یکدیگر بی تفاوت نمی‌مانند و احساس مسئولیت متقابل در میان آنان تقویت می‌شود؛ از این رو، آن را می‌توان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق امنیت اجتماعی دانست.^۱

از منظر تربیتی، این اصل بر این پیش فرض استوار است که جامعه سالم تنها با وجود قوانین رسمی حفظ نمی‌شود، بلکه نیازمند نظارت درونی و بیرونی اعضای خود نیز هست. امر به معروف و نهی از منکر، نوعی بیدارسازی وجدان جمعی و تقویت حساسیت اخلاقی نسبت به هنجارهاست. هنگامی که افراد نسبت به خطاها و بی‌عدالتی‌های آشکار واکنش مسئولانه نشان دهند، زمینه برای عادی‌سازی فساد کاهش می‌یابد و هنجارهای درست اجتماعی تقویت می‌شود.^۲

یکی از کارکردهای مهم این فریضه، پیشگیری از گسترش آسیب‌های اجتماعی است. بسیاری از ناهنجاری‌ها، اگر در مراحل نخست مورد تذکر و اصلاح قرار گیرند، به بحران‌های بزرگ‌تر تبدیل نمی‌شوند. این ویژگی، نشان‌دهنده پیوند عمیق میان آموزه‌های دینی و سازوکارهای تأمین امنیت اجتماعی است؛ زیرا امنیت اجتماعی نه فقط با مجازات پس از وقوع جرم، بلکه با پیشگیری فرهنگی و اخلاقی تحقق می‌یابد.^۳

البته تحقق صحیح این اصل نیازمند شرایط و آداب خاص است. امر به معروف زمانی کارکرد اصلاحی و امنیت‌آفرین دارد که با علم، مصلحت‌سنجی، لحن مناسب و رعایت کرامت انسان‌ها همراه باشد. اگر این فریضه با خشونت و تحقیر اجرا شود، نه تنها به اصلاح منجر نمی‌گردد، بلکه زمینه‌ساز تنش و ناهنجاری می‌شود. فقه اسلامی این اصل را ابزاری برای تعمیق اخلاق اجتماعی می‌داند.^۴

^۱ مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، ج ۱، ص. ۲۰۵

^۲ اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی، ج ۲، ص. ۱۱۲

^۳ کلاتری، علی‌اکبر، فقه و امنیت اجتماعی، ص. ۱۸۵

^۴ هاشمی شاهرودی، سید محمود، بایسته‌های فقه جزا، ص. ۹۴

۶-۳. حرمت تجسس، غیبت، تهمت و هتک حرمت

در هندسه فقهی و اخلاقی اسلام، تأمین و تضمین امنیت اجتماعی صرفاً به صیانت از جان و مال تقلیل نمی‌یابد، بلکه حفاظت از آبرو، کرامت و امنیت روانی افراد که از آن تعبیر به «امنیت عرضی» می‌شود، رکن رکن پایداری جامعه است. یکی از کارآمدترین مکانیزم‌های فقه اسلامی در راستای تحقق این سطح عمیق از امنیت، وضع قوانین بازدارنده تحت عنوان «محرمات فقهی» در حوزه روابط میان فردی است. احکام مربوط به تحریم تجسس، غیبت، تهمت و هتک حرمت، در حقیقت به عنوان کمربند حفاظتی سرمایه اجتماعی و شبکه اعتماد عمومی عمل می‌کنند. هرگاه این رذایل در جامعه‌ای رواج یابد، فضای اجتماعی به سوی سوءظن، ترس، گسست پیوندهای ایمانی و فروپاشی انسجام درونی حرکت می‌کند. در این رویکرد، احکام تحریمی نه تنها واجد جنبه‌های فردی و اخروی هستند، بلکه کارکردی کاملاً مدنی و اجتماعی دارند و به عنوان زیرساخت‌های حقوقی برای جلوگیری از فروپاشی روانی جامعه به شمار می‌روند.

گام نخست در صیانت از این امنیت، پاسداشت حریم خصوصی و جلوگیری از ورود غیرمجاز به اسرار دیگران است. تجسس در امور پنهان افراد، نقض آشکار حریم خصوصی و تجاوز به مرزهای امنیت روانی شهروندان محسوب می‌شود. قرآن کریم با نهی صریح و قاطع، راه را بر هرگونه سرکشی به حریم دیگران بسته و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُوا...»^۱. علامه طباطبایی ذیل این آیه با نگاهی جامعه‌شناسانه تصریح می‌کند که تجسس، امنیت و استقلال درونی افراد را سلب کرده و جامعه را به محیطی ناامن و آکنده از وحشت تبدیل می‌سازد.^۲ علامه طبرسی نیز در مجمع‌البیان تأکید دارد که جستجو در عیوب پنهان مسلمانان، ریشه‌های اعتماد را می‌خشکاند و الفت را به عداوت مبدل می‌سازد.^۳ در روایتی عمیق از پیامبر اکرم (ص)، تأثیر مخرب تجسس بر سلامت جامعه چنین بیان شده است که اگر در صدد کشف اسرار و عیوب پنهان مردم باشی، آنان را فاسد کرده‌ای و یا در آستانه فساد قرار داده‌ای است.^۴ جامعه‌ای که در آن افراد همواره احساس کنند زیر نگاه کاوشگر و بدبینانه دیگران قرار دارند، به تدریج اعتماد خود را از دست می‌دهد و روابط انسانی در آن سطحی، محتاطانه و توأم با نفاق

^۱ حجرات، ۱۲

^۲ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۳۲۳

^۳ طبرسی، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۰۵

^۴ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۵

می‌شود. از این منظر، حرمت تجسس سازوکاری فقهی برای حفظ آرامش عمومی و جلوگیری از اشاعه فحشا در جامعه است.^۱

در گام بعدی، فقه اسلامی به مقابله با پدیده ویرانگر «غیبت» می‌پردازد که همچون موریانه‌ای پیکره روابط انسانی و سرمایه اجتماعی را به شدت فرسوده می‌سازد. قرآن کریم غیبت را به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه کرده است که نشان‌دهنده ترور شخصیت و بی‌دفاع بودن فرد غیبت‌شونده است. شیخ انصاری (ره) در *المکاسب*، فلسفه حرمت شدید غیبت را در روایات، حفظ اخوت اسلامی و جلوگیری از کینه‌توزی می‌داند. ایشان تأکید می‌کند که غیبت، موجب ریختن آبرو و سقوط جایگاه مؤمن در نگاه دیگران می‌شود که این امر مستقیماً با مقاصد شریعت در حفظ نظام اجتماعی در تضاد است.^۲ شهید ثانی نیز در رساله *کشف الریبه* غیبت را از بزرگ‌ترین عوامل گسست اجتماعی می‌داند که بذر کینه را در دل‌ها می‌کارد و شیرازه محبت مؤمنین را از هم می‌پاشد.^۳ در همین راستا، امام صادق (ع) در روایتی تکان‌دهنده، غیبت را عامل خروج از ولایت الهی و ورود به ولایت شیطان معرفی می‌فرماید و تأکید می‌کند هر کس سخنی علیه مؤمنی نقل کند تا از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از ولایت خود خارج می‌کند.^۴ این رویکرد فقهی نشان می‌دهد که صیانت از شبکه ارتباطی سالم، شرط لازم برای بقای امنیت اجتماعی است و هرگونه خدشه به تصویر ذهنی افراد از یکدیگر، مستقیماً امنیت کلان جامعه را تهدید می‌کند.

فراتر از غیبت، حرمت تهمت و بهتان قرار دارد که مقابله‌ای جدی با تروریسم شخصیتی و آشفتگی افکار عمومی است. تهمت یا نسبت دادن ناروای گناه به دیگران، مرحله‌ای بسیار خطرناک‌تر است که اعتماد عمومی را به‌طور بنیادین متلاشی می‌کند. قرآن کریم این عمل را گناهی آشکار و سنگین شمرده و عاملان آن را متحمل بهتانی بزرگ می‌داند.^۵ در جامعه‌ای که تهمت رواج یابد، مرز میان حق و باطل از بین رفته، افکار عمومی در معرض فریب قرار می‌گیرد و شایعه‌پروری جایگزین حقیقت‌جویی می‌شود. امام صادق (ع) اثر تهمت را براندازنده ریشه‌های ایمان در جامعه می‌داند و می‌فرماید هرگاه مؤمن به برادر دینی خود تهمت بزند، ایمان در قلب او ذوب می‌شود، همان‌گونه که نمک در آب ذوب می‌گردد.^۶ (۱). فقیه عالی‌قدر، نراقی در *معراج السعاده* نیز تهمت را نابودکننده عدالت اجتماعی

۱ مصباح یزدی، *اخلاق در قرآن*، ج ۳، ص ۱۸۲

۲ انصاری، *المکاسب*، ج ۱، ص ۳۱۰

۳ شهید ثانی، *کشف الریبه عن احکام الغیبه*، ص ۲۴

۴ کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۵۸

۵ احزاب، ۵۸

۶ کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۶۱

می‌داند، زیرا با رواج آن، هیچ انسان پاکدامنی احساس امنیت نخواهد کرد و بستر برای رشد منافقان و فرصت‌طلبان فراهم می‌شود.^۱ حرمت شدید تهمت در فقه، راهبردی اساسی برای جلوگیری از هرج و مرج شناختی و صیانت از حیثیت شهروندان است.

تمام محرمات یادشده در نهایت به یک مفهوم کلان‌تر و بنیادین یعنی «هتک حرمت و تحقیر مؤمن» بازمی‌گردند. در اندیشه اسلامی، امنیت اجتماعی زمانی محقق می‌شود که «کرامت انسانی» پاس داشته شود و آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»^۲ تجلی همین اصل است. فقه اسلامی، حرمت و آبروی مؤمن را دارای قداستی عظیم می‌داند؛ تا جایی که پیامبر اکرم (ص) با نگاه به کعبه فرمودند که ای کعبه، حرمت تو چقدر بزرگ است، اما سوگند به خدا که حرمت مؤمن از تو بزرگ‌تر است.^۳ در قواعد فقهی نیز قاعده‌ای تحت عنوان «حرمت مال و عرض مسلمان» وجود دارد که هرگونه تعرض به آبروی افراد را مستوجب ضمان و مسئولیت می‌داند.^۴ هتک حرمت اشخاص، احساس امنیت را در کل جامعه کاهش داده و روابط را بر پایه ترس و کینه بنا می‌کند. همان‌گونه که اندیشمندان اخلاق تأکید کرده‌اند، صیانت از حرمت اشخاص، رکن رکن امنیت اجتماعی است.^۵

در یک نگاه جامع فقهی و تربیتی، می‌توان استنباط کرد که احکام تحریمی اسلام در باب تجسس، غیبت، تهمت و هتک حرمت، صرفاً توصیه‌هایی فردی برای کمال اخروی نیستند؛ بلکه این احکام، یک «پدافند غیرعامل فقهی» برای حفاظت از ساختار جامعه و صیانت از سرمایه اجتماعی‌اند. امنیت پایدار، تنها در سایه سلاح و قانون بیرونی شکل نمی‌گیرد، بلکه نیازمند درونی‌سازی ارزش‌هایی است که حریم و حرمت انسان‌ها را خط قرمز جامعه تعریف کند. هر اندازه این آموزه‌ها از طریق تربیت دینی در فرهنگ عمومی نهادینه‌تر شوند، میزان تنش‌ها، پرونده‌های قضایی و آسیب‌های اجتماعی کاهش یافته و بنیان‌های همبستگی و امنیت پایدار اجتماعی استوارتر خواهد شد.^۶ تربیت دینی با استمداد از این مبانی فقهی، شهروندانی پرورش می‌دهد که خود، نگاهبان امنیت روانی و اجتماعی یکدیگرند

۱ نراقی، معراج السعاده، ص ۴۲۷

۲ اسراء، ۷۰

۳ ابن ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۳۲

۴ بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲۵۴

۵ مهدوی کنی، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۳۴۵

۶ باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۰

۷-۳. حرمت ظلم، غصب و تجاوز به حقوق دیگران

در منظومه فقه اسلامی، حرمت ظلم، غصب و هرگونه تجاوز به حقوق دیگران، صرفاً یک حکم فردی و اخلاقی نیست، بلکه از اساسی ترین قواعد ضامن عدالت و پایه های قوام بخش امنیت اجتماعی است. هیچ جامعه ای نمی تواند طعم ثبات و آرامش را بچشد، مگر آنکه ارکان آن بر عدالت و صیانت از حقوق استوار باشد. ظلم، شالوده اعتماد عمومی را ویران می سازد و غصب، بذر ناامنی و بی اعتمادی را در قلوب مردم می پراکند. آنگاه که حقی پایمال شود، این پیام به کل جامعه ارسال می گردد که پیمان های اجتماعی سست و حقوق افراد بی ضمانت است. این احساس بی پناهی، یکی از مهلک ترین عوامل فرساینده سرمایه اجتماعی و زمینه ساز گسست های بزرگ است.

قرآن کریم با بیانی رسا و قاطع، پیوند میان نبود ظلم و تحقق امنیت را ترسیم می کند و می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^۱؛ یعنی آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را به ستم نیالودند، امنیت از آن ایشان است و هم آنان هدایت یافتگان اند. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه، «ظلم» را به معنای وسیع کلمه، یعنی «قرار دادن هر چیز در غیر جایگاه شایسته اش» می داند که شامل شرک تا پایمال کردن کوچک ترین حق الناس می شود و امنیت مذکور در آیه را نیز امنیتی فراگیر در دنیا و آخرت معرفی می کند.^۲ از این منظر، ظلم تنها تعدی فیزیکی یا اقتصادی نیست، بلکه هرگونه تبعیض، بی عدالتی در قضاوت، سوء استفاده از قدرت، تحقیر کرامت انسانی و محروم ساختن افراد از حقوق مشروعشان، مصداق بارز ظلم و عامل تهدید کننده امنیت روانی و اجتماعی است.

در کلام امیرمؤمنان علی (ع)، این پیوند میان عدالت و ثبات اجتماعی به زیباترین شکل تبیین شده است. ایشان در نامه به مالک اشتر، رعایت حقوق مردم را محور سیاست و ورزی معرفی کرده و می فرمایند که هیچ چیز در جلب اعتماد حاکم، به اندازه احسان به مردم و محترم شمردن حقوق آنان مؤثر نیست؛ زیرا رضایت توده مردم، ستون دین و سپر دفاعی در برابر دشمنان است.^۳ این بیان نشان می دهد که از دیدگاه فقه حکومتی، امنیت پایدار نه با ابزار نظامی، که با تحقق عدالت و جلب رضایت عمومی به دست می آید. جامعه ای که در آن ظلم به صورت آشکار یا پنهان رواج یابد، به تدریج دچار خشم انباشته و بدبینی عمومی می شود و در چنین فضایی، کارآمدی قوانین رسمی نیز از میان می رود.

^۱ انعام، ۸۲

^۲ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه

^۳ سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳

غصب نیز به عنوان یکی از روشن ترین مصادیق تجاوز به حقوق، به شدت در فقه اسلامی نکوهش شده است. صاحب جواهر الکلام، از بزرگ ترین فقهای شیعه، غصب را استیلا و تسلط عدوانی بر مال یا حق دیگری تعریف می کند و آن را از گناهان کبیره ای می داند که آثار مخرب دنیوی و اخروی دارد.^۱ دایره شمول غصب فراتر از تصرف در مال است و شامل هر نوع تصرف ناروا در جایگاه، منافع یا حقوق مشروع دیگران نیز می شود. آثار اجتماعی این پدیده بسیار گسترده است؛ زیرا وقتی مالکیت و حقوق افراد تضمین نشود، انگیزه تلاش، تولید و همکاری های اقتصادی کاهش می یابد و جامعه به سمت پنهان کاری و تقابل های فردی سوق داده می شود.

اساساً فقه اسلامی با تأکید کم نظیر بر «حق الناس»، نشان می دهد که حقوق مردم امری توصیه ای یا اخلاقی محض نیست، بلکه مهم ترین بستر تنظیم روابط اجتماعی است. در روایات معصومین (ع)، ظلم به سه دسته تقسیم شده است: ظلمی که بخشیده نمی شود شرک به خدا، ظلمی که بخشیده می شود ظلم انسان به خود میان او و پروردگار و ظلمی که هرگز رها نمی شود و مورد بازخواست قطعی قرار می گیرد، که همان بدهی و حقوق مردم نسبت به یکدیگر است.^۲ این تأکید نشان می دهد که خداوند از حق خود می گذرد، اما از حق بند گانش نمی گذرد. این اصل فقهی، سنگین ترین مسئولیت را متوجه افراد و حکومت ها در پاسداری از حقوق دیگران می کند، زیرا هر جا حقی ضایع شود، پایه های امنیت جمعی به لرزه درمی آید.

از منظر تربیتی، حرمت ظلم و غصب زمانی در جامعه نهادینه می شود که افراد از کودکي با ارزش عدالت، کرامت انسانی و احترام به حقوق دیگران آشنا شوند. در اینجا نقش «تربیت دینی» برجسته می شود؛ زیرا تنها با اتکا به قوانین و مجازات های بیرونی نمی توان ریشه ظلم را خشکاند. تربیت دینی وجدان اخلاقی و تقوای فردی را به گونه ای پرورش می دهد که فرد، تعدی به حق دیگری را امری قبیح و ضد ارزشی بداند. این همان نقطه ای است که فقه و تربیت به یکدیگر پیوند می خورند و «بازدارندگی درونی» را پیش از نیاز به «بازدارندگی بیرونی» محقق می سازند. فردی که از درون تربیت شده باشد، حتی در غیاب ناظر و قانون، از ظلم و تجاوز پرهیز می کند و این خود، پایدارترین شکل امنیت است.^۳

^۱ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، کتاب الغصب،

^۲ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۴۳

^۳ عباسی و دلبری، فقه تربیتی، ج ۱، ص ۲۱۵

در جمع‌بندی می‌توان گفت که حرمت ظلم، غصب و تجاوز به حقوق دیگران، یکی از اصلی‌ترین تضمین‌های فقهی برای تحقق امنیت اجتماعی است. جامعه‌ای که در آن عدالت جاری باشد، حقوق افراد محترم شمرده شود و ستم در هر سطحی نکوهیده و محدود گردد، از ثبات، اعتماد و همبستگی بیشتری برخوردار خواهد بود. برعکس، هراندازه ظلم و تعدی به حقوق دیگران گسترش یابد، امنیت اجتماعی شکننده‌تر شده و زمینه برای فروپاشی اعتماد عمومی و بروز انواع تعارضات فراهم می‌گردد. از این رو، فقه اسلامی با تأکید بر این محرمات، در حقیقت از حیاتی‌ترین ستون‌های نظم و آرامش اجتماعی پاسداری می‌کند.

فصل چهارم: تبیین کاربردی پیوند فقه، تربیت و امنیت اجتماعی

۱- ۴. کلیات فصل

این فصل در امتداد مباحث پیشین این پژوهش، به جمع‌بندی تحلیلی و تبیین لوازم کاربردی رابطه میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد که این رابطه، صرفاً یک پیوند نظری یا اخلاقی انتزاعی در لابه‌لای متون نیست، بلکه در سطح ساخت اجتماعی، رفتار فردی، تنظیم مناسبات جمعی و پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی نیز کارکردی مستقیم، عینی و قابل مشاهده دارد. در فصل‌های قبلی، ابتدا مفهوم تربیت دینی و نسبت آن با امنیت اجتماعی از منظر مفهومی تبیین شد، سپس مبانی فقهی پشتیبان این نسبت، از جمله ساختار حقوقی قاعده لاضرر، گستره اصل حفظ نظام، ضمانت اجرای امر به معروف و نهی از منکر، و حرمت تجاوز به حقوق دیگران (در ابعاد مادی و معنوی) مورد بررسی و مذاقه قرار گرفت. اکنون در این فصل، زمینه برای یک نگاه نهایی و کاربردی فراهم می‌شود تا روشن گردد این مبانی و قواعد فقهی، چگونه می‌توانند در عرصه‌های واقعی زندگی اجتماعی به صورت یک منظومه و نظام هماهنگ اثر بگذارند و به تولید و بازتولید آرامش، اعتماد متقابل، نظم پایدار و همبستگی عمومی منجر شوند.

در واقع، این فصل حلقه اتصال میان مباحث انتزاعی نظری و پیامدهای عینی و ساختاری پژوهش است و از این جهت، نقش آن در تکمیل نقشه مفهومی پایان‌نامه اساسی و غیرقابل‌انکار به شمار می‌آید.^۱

از منظر روش‌شناختی نیز، این فصل بر آن است که حاصل بحث‌های پیشین را در سطحی منسجم‌تر بازخوانی کند و نشان دهد که تربیت دینی، هنگامی که بر مبانی اصیل فقهی و اخلاقی استوار باشد، می‌تواند به صورت یک سازوکار قدرتمند «کنترل درونی رفتار» عمل کند و نیاز مداوم و پرهزینه جامعه به نهادهای کنترل‌گر صرفاً بیرونی مانند پلیس و دادگاه‌ها را به شدت کاهش دهد. در ادبیات دینی و تربیتی اسلام، هر جا که مؤلفه‌هایی چون ایمان، تقوا، مسئولیت‌پذیری شرعی، رعایت دقیق حق‌الناس، و التزام به حدود و ثغور الهی در شخصیت فرد درونی شده باشد، زمینه برای کاهش تعارضات، خشونت‌های کلامی و فیزیکی، بی‌اعتمادی‌های مزمن و هنجارشکنی‌های اجتماعی فراهم می‌شود. از این رو، امنیت اجتماعی در این چارچوب فقهی-تربیتی، نه فقط محصول سازوکارهای رسمی و برخورد‌های قهری، بلکه اساساً نتیجه تربیت درونی و پایدار انسان مؤمن و خودمهارگر است که حضور ناظر الهی را در تمام شئون زندگی احساس می‌کند.^۲

این نکته از آن رو اهمیت مضاعف می‌یابد که امنیت اجتماعی در نگاه اصیل دینی، یک وضعیت صرفاً انتظامی، مکانیکی یا پلیسی نیست؛ بلکه حاصلی از شبکه‌ای درهم‌تنیده از باورهای توحیدی، هنجارهای پذیرفته‌شده و التزام‌های اخلاقی است که در متن زندگی روزمره افراد و در تعاملات خرد و کلان آن‌ها شکل می‌گیرد و دائماً بازتولید می‌شود. اگر فرآیند تربیت دینی بتواند در وجدان فردی انسان، حس مراقبت الهی، احترام به حقوق بنیادین دیگران و پرهیز از هرگونه تعدی و تجاوز را نهادینه سازد، بسیاری از زمینه‌های آسیب‌زا، تنش‌آفرین و بحران‌ساز، پیش از آنکه به سطح یک معضل یا بحران اجتماعی ارتقا یابند، در همان نطفه مهار خواهند شد. به همین دلیل است که در منابع غنی تربیتی و قواعد فقهی ما، همواره بر تقدم نهادینه‌سازی ارزش‌ها و «اصلاح درون» بر مهار فیزیکی و «اصلاح بیرون» تأکید ویژه‌ای می‌شود. بر این اساس، امنیت پایدار را نباید در غلبه ظاهری و موقت بر رفتارهای مجرمانه جست‌وجو کرد، بلکه ریشه آن در سامان‌یابی درونی شخصیت انسانی و بلوغ اخلاقی جامعه نهفته است.^۳

^۱ عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۲، ص. ۱۴۲

^۲ مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص. ۲۱۵

^۳ جوادی آملی، عبدالله، جامعه در قرآن، ص. ۳۱۰

افزون بر این، بررسی دقیق رابطه تربیت دینی و امنیت اجتماعی در این فصل، مستلزم توجه ویژه به نقش نهادهای واسط و جامعه‌پذیرکننده‌ای مانند خانواده، مدرسه، مسجد، رسانه و سایر تشکلهای اجتماعی است؛ چراکه تربیت دینی هرگز در خلأ و به صورت مجرد تحقق نمی‌یابد، بلکه در بستر روابط اجتماعی، شبکه‌های ارتباطی و الگوهای تعاملی معنا و فعلیت پیدا می‌کند. هر اندازه این نهادهای بنیادین در سیاست‌گذاری و عمل با یکدیگر هماهنگ‌تر باشند و پیام‌های تربیتی واحدی را مخابره کنند، امکان انتقال صحیح ارزش‌های دینی و فقهی به نسل جدید و تثبیت ماندگار آن‌ها در رفتار اجتماعی بیشتر خواهد شد و در نتیجه طبیعی آن، از میزان تعارضات نقش، بی‌نظمی‌های ساختاری و بی‌ثباتی اجتماعی کاسته می‌شود. تحقیقات و تأملات جامعه‌شناختی با رویکرد اسلامی نیز مؤید آن است که هر جا سرمایه اجتماعی بر پایه اعتماد متقابل، دینداری آگاهانه و احساس مسئولیت شرعی و عرفی شکل گرفته باشد، شاخص‌های امنیت اجتماعی ارتقا یافته و بستر بروز رفتارهای تهدیدکننده و وندالیستی به‌طور معناداری مهار شده است.^۱

از سوی دیگر، یکی از محورهای کلیدی و نوآورانه این فصل آن است که نشان دهد آموزه‌های مستحکم فقهی مربوط به منع ضرر رساندن به غیر، حفظ نظم عمومی جامعه، و صیانت از حریم خصوصی و حقوق دیگران، صرفاً مجموعه‌ای از احکام فردی خشک و بی‌روح نیستند؛ بلکه از چنان ظرفیت عظیمی برخوردارند که می‌توانند مستقیماً به مبنای تولید، حفظ و ارتقای امنیت اجتماعی تبدیل شوند. هنگامی که منطق قاعده «لاضرر»، ضرورت حیاتی اصل «حفظ نظام» و خط قرمز «حرمت تعدی به جان، مال و آبروی مردم» در فرآیند تربیت دینی به درستی درک، تبیین و درونی شود، فرد تربیت‌یافته نه تنها از ارتکاب مستقیم رفتارهای زیان‌بار بازمی‌ماند، بلکه نسبت به آثار و تبعات جمعی و پنهان رفتار خود نیز به شدت حساس و مسئولیت‌پذیر می‌شود. این حساسیت و خودآگاهی، یکی از برجسته‌ترین شاخص‌های بلوغ امنیت اجتماعی در یک جامعه دینی است؛ زیرا جامعه‌ای که اعضای آن پیش از هر اقدامی، پیامدهای شرعی و اجتماعی اعمال خویش را بر سرنوشت دیگران محاسبه می‌کنند، بسیار کمتر در معرض بی‌ثباتی، پرخاشگری و فروپاشی اعتماد عمومی قرار می‌گیرد.^۲

^۱ بستان، حسین، جامعه‌شناسی اصول و مبانی اسلامی، ص. ۱۷۴

^۲ علیدوست، ابوالقاسم، فقه و مصلحت، ص. ۲۹۳

بر این اساس، پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا ضمن وفاداری کامل به مباحث نظری و استدلالی فصل‌های پیشین، افق‌های اجرایی، اجتماعی و کاربردی آن قواعد را در زیستِ امروزی برجسته سازد. بنابراین، رسالت این فصل نه تکرار ملال‌آور مباحث گذشته، بلکه گام برداشتن در مرحله‌ای جدید برای صورت‌بندی نهایی نتایج کاربردی پژوهش است؛ نتایجی که به‌وضوح نشان می‌دهد تربیت دینی مبتنی بر درک صحیح پشتوانه‌های فقهی، یکی از استوارترین بنیادهای تأمین امنیت اجتماعی به شمار می‌رود و می‌تواند در پیشگیری از جرم، کاهش آسیب‌های نوپدید، تقویت همبستگی ملی، افزایش سرمایه اجتماعی و تثبیت نظم عادلانه نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نماید. از این رو، در ادامه، ابعاد مختلف این ساختار با تمرکز بر مهم‌ترین کانون تولید رفتار یعنی «خانواده» مورد بررسی موشکافانه قرار خواهد گرفت.^۱

۲-۴. نقش خانواده در تربیت دینی و امنیت اجتماعی

خانواده نخستین، طبیعی‌ترین و بنیادی‌ترین نهاد تربیتی در هندسه هر جامعه‌ای محسوب می‌شود و از همین رو، هرگونه سخن گفتن و نظریه‌پردازی پیرامون نهادینه‌سازی تربیت دینی و استقرار امنیت اجتماعی بدون تمرکز و توجه اصیل به جایگاه بی‌بدیل خانواده، تحلیلی ناقص، ابتر و ناتمام خواهد بود. کودک پیش از آنکه پای در محیط‌های وسیع‌تری چون مدرسه، خیابان، فضای مجازی رسانه یا سایر نهادهای مدنی بگذارد، در اتمسفر انحصاری خانواده با نخستین و مهم‌ترین الگوهای گفتاری، رفتاری، تنظیم عواطف، درک نظم، احترام به قواعد و مسئولیت‌پذیری آشنا می‌شود و دقیقاً همین تجربه‌های ناب و اولیه، شالوده و بنیان مستحکم شخصیت اخلاقی و اجتماعی آینده او را معماری می‌کند. در واقع، خانواده شاه‌راه و محل اصلی انتقال ارزش‌های حیاتی، هنجارهای مقبول و باورهای عمیق دینی است. اگر این جریان انتقال به‌درستی و با ظرافت صورت گیرد، فرد از همان آغازین روزهای آگاهی خود با مفاهیم سنگینی چون قداست حق‌الناس، لزوم صداقت، اهمیت امانت‌داری، مرزهای حیا، حفظ کرامت دیگران و پرهیز از هرگونه خودکامگی و تعدی عجین می‌شود. شکل‌گیری صحیح چنین فرایندی در درون خانه، به‌طور مستقیم و بی‌واسطه در کور کردن سرچشمه‌های انحراف، کاهش زمینه‌های آسیب‌زا و در نهایت تقویت قلعه امنیت اجتماعی اثر می‌گذارد؛

چراکه کالبدشکافی بخش عمده‌ای از بزهکاری‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی نشان می‌دهد که ریشه این بحران‌ها در ضعف تربیت اولیه، فقدان محبت و خلأ نظارت عاطفی و اخلاقی در نهاد خانواده نهفته است.^۱

در منظومه فکری و نگاه انسان‌شناختی دین مبین اسلام، خانواده هرگز به یک خوابگاه یا محلی صرفاً برای تأمین نیازهای زیستی، خوراک و پوشاک تقلیل نمی‌یابد؛ بلکه میدان اصلی و خط مقدم شکل‌گیری جوانه ایمان، استواری اخلاق و تمرین التزام به حدود و قوانین الهی است. پدر و مادر، پیش از آنکه معلم باشند، با سبک زندگی، نحوه حل تعارضاتشان با یکدیگر، و کنش‌ها و واکنش‌های روزمره خود، نقش یک «الگوی زنده و مجسم» را برای فرزندان ایفا می‌کنند. این الگوگیری و همانندسازی در سنین حساس کودکی و نوجوانی، تأثیری شگرف، ناخودآگاه و ماندگار بر هندسه شخصیتی و هویت اجتماعی فرد بر جای می‌گذارد. هنگامی که فضای یک خانواده بر پایه‌های استواری چون محبت بی‌دریغ، اجرای عدالت میان فرزندان، احترام متقابل، فرهنگ گفت‌وگو و رعایت وسواس‌گونه‌ی حقوق اعضا سامان یافته باشد، کودک در بالاترین سطح ممکن امنیت روانی و اخلاقی را لمس و تجربه می‌کند. انسانی که در چنین گلخانه‌ای رشد یابد، در مواجهه با جامعه نیز تعادل روانی خود را حفظ کرده و در آینده بسیار کمتر به سمت ناهنجاری‌ها، رفتارهای پرخاشگرانه، بزهکاری‌های خشونت‌آمیز یا قانون‌گریزی گرایش پیدا می‌کند. در نقطه مقابل، اگر ساختار خانواده دچار گسست عاطفی، تنش‌های دائمی، بی‌ثباتی در روش‌های تربیتی، استبداد رأی، بی‌توجهی به ارزش‌های دینی یا الگوهای رفتاری منافقانه باشد، همین آشفتگی درونی به‌صورت یک موج ویرانگر در شکل‌گیری رفتارهای پرخطر و ضدامنیتی در سطح کلان جامعه بازتاب می‌یابد.^۲

منظر دقیق فقه اجتماعی نیز، خانواده جایگاهی فراتر از یک قرارداد ساده یا رابطه خصوصی میان دو فرد دارد؛ زیرا شرع مقدس بر این باور است که شعاع آثار، برکات و حتی آسیب‌های مترتب بر نهاد خانواده، دیوارهای خانه را درنور دیده و مستقیماً به حوزه عمومی، حقوق عامه و نظم کلان جامعه سرایت می‌کند. فقه پویای اسلامی با تأکیدات مؤکد بر حرمت ضرر رساندن به اعضای خانواده (لاضرر)، وجوب رعایت دقیق حقوق متقابل زوجین و فرزندان، مسئولیت‌پذیری شرعی والدین (حق تربیت) و ضرورت حیاتی پرورش صحیح نسل آینده، در حقیقت نهاد خانواده را به‌عنوان یکی از راهبردی‌ترین و مهم‌ترین کانون‌های پیشگیری از جرم و صیانت از امنیت جامعه معرفی و تثبیت

^۱ مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص. ۱۳۵

^۲ بستان، حسین، خانواده در اسلام، ص. ۲۱۲

می‌کند. اگر والدین به هر دلیلی از زیر بار مسئولیت آموزش دینی و پرورش اخلاقی فرزندان خود شانه خالی کنند یا نسبت به آن دچار تغافل شوند، از منظر فقهی تنها مرتکب یک کوتاهی فردی نشده‌اند، بلکه در واقع بستر و زمینه مساعدی برای تکثیر رفتارهای زیان‌بار و تولید ناامنی در متن جامعه فراهم آورده‌اند. اما اگر خانواده در امر خطیر تربیت فرزندان به گونه‌ای هدفمند و مبتنی بر موازین شرعی عمل کند که قطب‌نمای حس مسئولیت، بیداری وجدان اخلاقی و پابندی داوطلبانه به قانون در درون فرزندان فعال گردد، این مجاهدت خاموش خانوادگی، در نهایت به کاهش چشمگیر آمار جرایم، تقلیل تعارضات مدنی و بسط احساس امنیت در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر خواهد انجامید.^۱

نکته بسیار مهم و ظریف دیگر آن است که انتقال تربیت دینی در خانواده، صرفاً در قالب آموزش‌های زبانی، نصیحت‌های مستقیم و بخشنامه‌های کلامی صورت نمی‌پذیرد، بلکه پیش از هر چیز از طریق «زیست عملی» و «تجربه مشترک» والدین شکل می‌گیرد. فرزندی که در محیط خانه، تجلی عینی صداقت در گفتار، صبر در سختی‌ها، گذشت در اختلافات، تقید به نماز و عبادات، مراعات وسواس گونه‌ی حقوق دیگران و پرهیز جدی از دروغ، غیبت و تحقیر را در رفتار و منش روزمره والدین خود مشاهده می‌کند، این مفاهیم عالی را نه به عنوان یک تئوری، بلکه به صورت باوری عینی، ملموس و قطعی درونی می‌سازد و در نتیجه، در تعاملات اجتماعی، اقتصادی و شغلی آینده خود نیز بی‌اختیار همین الگوهای سالم را بازتولید می‌نماید. در مقابل، وجود شکاف، تعارض و دوگانگی میان «گفتار دینی» و «رفتار عملی» در محیط خانواده، همچون موریانه‌ای پایه‌های اعتماد تربیتی را پوک کرده و از بین می‌برد و موجب می‌شود که ارزش‌های مقدس دینی در نگاه فرزند، تنها در سطحی ظاهری، شعاری و منافقانه تنزل یابند. بنابراین در منطق تربیت اسلامی، «کیفیت عمل و تطابق گفتار با رفتار در بستر خانواده»، بسیار تعیین کننده‌تر و کارآمدتر از کمیت توصیه‌ها و موعظه‌هاست؛ و این کیفیت ناب تربیتی تنها هنگامی قابل تحصیل است که والدین، خود پیشاپیش به مبانی فقهی و آموزه‌های حیات‌بخش دینی ملتزم بوده و خانه را با عمل خویش، به پادگانی از تقوا، ادب، گذشت و مسئولیت‌پذیری اجتماعی مبدل سازند.^۲

^۱ مهدوی کنی، محمدرضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص. ۳۴۵

^۲ فلسفی، محمدتقی، کودک از نظر وراثت و تربیت، ج ۲، ص. ۱۹۸

از سوی دیگر، باید توجه داشت که نهاد خانواده در معماری امنیت اجتماعی تنها از طریق آموزش و تربیت مستقیم فرزندان اثرگذار نیست؛ بلکه از رهگذر تولید و انباشت «سرمایه عاطفی» و «سلامت روان» نیز نقشی بی‌بدیل و تعیین‌کننده ایفا می‌کند. خانواده سالمی که در تار و پود آن آرامش، همدلی، درک متقابل، اعتماد و منطق گفت‌وگو حاکم باشد، همچون یک سپر محافظ، اعضای خود را در برابر فشارهای خردکننده بیرونی ایمن ساخته و آنان را برای مشارکت سازنده، سالم و فعال در جامعه مهیا می‌سازد. در چنین پناهگاه امنی، فرد عملاً می‌آموزد که اختلاف نظرها و تفاوت سلیق، لزوماً به دشمنی و تعارض ویرانگر منجر نمی‌شود؛ یاد می‌گیرد که حق مخالف نیز محترم است و مهم‌تر از همه می‌آموزد که حل هر مسئله و بحرانی، از مسیر عقلانیت، انصاف، و رجوع به قواعد شرعی و اخلاقی کاملاً امکان‌پذیر است. این دسته از آموزش‌های ضمنی و تجربیات زیسته، بی‌شک از مهم‌ترین و مستحکم‌ترین پایه‌های روانی امنیت اجتماعی به شمار می‌روند؛ چراکه جامعه‌ای که تک‌تک افراد آن شیوه مسالمت‌آمیز تعامل، مدارا و تحمل یکدیگر را پیش‌تر در آزمایشگاه خانواده تمرین کرده و آموخته باشند، در صحنه عمومی اجتماع نیز بسیار کمتر به ورطه خشونت، پرخاشگری، بی‌اعتمادی مفرط و بی‌نظمی سقوط می‌کنند. به همین دلیل روشن است که نهاد خانواده را باید نقطه صفر مرزی و نقطه آغازین تولید امنیت اجتماعی دانست؛ نقطه‌ای حیاتی که در آن، مفاهیم و قواعد فقهی و تربیتی، از حالت خشک توصیه نظری خارج شده و به خون جاری در رگ‌های یک تجربه زیسته و سبک زندگی تبدیل می‌گردد.^۱

خانواده، اصلی‌ترین بستر، خاک حاصلخیز انتقال مفاهیم تربیت دینی و قطب اصلی و مرکزی شکل‌گیری امنیت پایدار اجتماعی است. هر اندازه این نهاد مقدس از انسجام ساختاری، محبت سرشار، اجرای عدالت رفتاری، رسوخ ایمان و روحیه مسئولیت‌پذیری بیشتری برخوردار باشد، به همان نسبت بستر برای جوانه زدن و رشد یک شخصیت سالم، متعادل، حق‌مدار و قانون‌پذیر در وجود فرزندان مهیاتر خواهد شد. نتیجه قهری این فرآیند آن است که جامعه نیز از ثمرات شیرین این تربیت درونی، در قالب کاهش چشمگیر پرونده‌های قضایی و آسیب‌های اجتماعی، بسط سرمایه اجتماعی، افزایش اعتماد متقابل میان شهروندان و تقویت پایه‌های نظم عمومی بهره‌مند می‌شود. بنابراین، اختصاص یک بخش محوری به موضوع «خانواده» در پژوهش حاضر، به هیچ وجه یک بحث حاشیه‌ای، زینتی یا استطرادی نیست؛ بلکه در کانون و بطن تحلیل رابطه میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی جای دارد؛ چراکه تجربه بشری و قواعد فقهی

^۱ جوادی آملی، عبدالله، مفاتیح الحیات، ص. ۲۶۵

ثابت کرده‌اند که بخش عمده‌ای از مؤلفه‌های شکل‌دهنده امنیت پایدار، مدت‌ها پیش از آنکه آثارشان در عرصه عمومی و کف خیابان‌ها ظاهر شود، در متن و بطن زندگی خاموشِ خانوادگی نطفه بسته‌اند و دقیقاً در همان‌جا نیز باید توسط والدین و نظام حاکم پاسداری، حمایت و تقویت شوند.^۱

۳-۴. نقش مسجد و نهادهای دینی

مسجد در هندسه معرفتی و سنت اصیل اسلامی، هرگز صرفاً یک کالبد فیزیکی یا توقفگاهی انحصاری برای اقامه شعائر عبادی فردگرایانه نبوده است؛ بلکه از همان نخستین روزهای تأسیس جامعه اسلامی در مدینه‌النبی، به عنوان یک نهاد چندبعدی، تمدن‌ساز و کانون اصلی مدیریت و انسجام اجتماعی ظاهر شد. قرآن کریم، رسالت «عمران و آبادانی» مساجد را فراتر از ساخت‌وساز مادی، به مؤلفه‌های شناختی و رفتاری انسان‌ها پیوند می‌زند: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...»^۲. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه تصریح می‌کند که مقصود از عمارت مسجد، تنها بنای ظاهری آن نیست، بلکه حضور زنده، اقامه شعائر و ایجاد کانونی برای اجتماع قلوب مؤمنین است که پایه‌های جامعه توحیدی را مستحکم می‌سازد.^۳

از این رو، هرگونه نظریه‌پردازی پیرامون مکانیزم‌های تربیت دینی و پایه‌های امنیت اجتماعی، بدون واکاوی جایگاه مسجد و دیگر نهادهای دینی، تحلیلی ابتر خواهد بود. انسان در اتمسفر معنوی مسجد، در کنار دیگر مؤمنان، الگوی زیست جمعی بر پایه نظم (در صفوف یکپارچه جماعت)، احترام متقابل، مساوات و همدلی را به صورت عملی تجربه می‌کند. این تجربه مستمر، درونی‌سازی هنجارهای دینی را تسهیل کرده و به شکل‌گیری رفتارهای مسئولانه در بیرون از دیوارهای مسجد می‌انجامد.^۴

مسجد از آن جهت در منظومه امنیت اجتماعی اهمیتی راهبردی دارد که فرایند تربیت دینی را از سطح محدود «خانواده» خارج کرده و به آن بُعدی فراگیر و «اجتماعی» می‌بخشد. در روایتی عمیق از امام حسن مجتبی (علیه‌السلام)، کارکردهای شبکه‌ای و امنیت‌ساز مسجد این گونه تبیین شده است: «مَنْ أَدَامَ الْإِخْتِلَافَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِحْدَى ثَمَانٍ:

^۱ اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی، ج ۲، ص. ۱۱۴

^۲ توبه: ۱۸

^۳ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۰۰

^۴ مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۱۱۲

آيَةُ مُحْكَمَةٍ وَ أَخَا مُسْتَفَاداً وَ عِلْماً مُسْتَطَرَفاً وَ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً وَ كَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى أَوْ تُرَدُّهُ عَنْ رَدَى...»؛ (هرکس پیوسته به مسجد رفت و آمد کند، به یکی از هشت فایده می‌رسد: ... برادری سودمند، دانشی تازه، رحمتی مورد انتظار، سخنی که او را به هدایت رهنمون شود یا از هلاکت بازدارد...)¹. در این روایت، دستیابی به «برادران سودمند» توسعه سرمایه و اعتماد اجتماعی و «بازدارندگی از هلاکت» کاهش بزهکاری و آسیب‌پذیری، مستقیماً به عنوان دستاوردهای حضور در نهاد مسجد معرفی شده‌اند که ارکان اصلی امنیت اجتماعی به شمار می‌روند.

از سوی دیگر، ساختار نهادهای دینی تنها به فیزیک مسجد محدود نمی‌شود؛ بلکه شبکه‌ای درهم‌تنیده از نهادها روحانیت، هیئت‌های مذهبی، حوزه‌های علمیه و تشکل‌های جهادی را در بر می‌گیرد که هر یک از رهگذر هدایت اخلاقی و اصلاح ذات‌البین، نقش مؤثری در تقویت ساختارهای امنیت عمومی ایفا می‌کنند. رسالت این شبکه، بیدارسازی «وجدان دینی» و ایجاد حساسیت نسبت به «حق الناس» است. در جامعه‌ای که این شبکه دینی حضوری پویا داشته باشد، اصل قرآنی «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَكَأَنَّكُمْ تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»² عینیت می‌یابد و فریضه راهبردی «امر به معروف و نهی از منکر» به یک سازوکار زنده و همگانی برای نظارت و مراقبت اجتماعی بدل می‌گردد؛ سازوکاری که نقش پیشگیرانه فوق‌العاده‌ای در مهار خشونت و فروپاشی هنجاری دارد.³

از حیث مبانی فقهی، کارکرد مسجد و نهادهای دینی را باید در چارچوب کلان «قاعده حفظ نظام» و «صیانت از مصالح عمومی» تحلیل کرد. در آموزه‌های فقهی، تشریع نمازهای جماعت، جمعه و اعیاد، با این هدف غایی صورت گرفته است که فرد مسلمان از پيله انزوا و فردگرایی مفرط خارج شود.⁴ آیت‌الله اعرافی در مباحث فقه تربیتی تأکید می‌کند که شریعت از طریق وضع احکام ترغیبی برای حضور در اجتماعات دینی، در پی «تربیت انسان تراز اجتماع» است؛ انسانی که ظرفیت مدارا و آستانه تحمل اجتماعی بالایی دارد و حضور او در جامعه، خودبه‌خود تولیدکننده امنیت روانی و جانی برای دیگران است.⁵

¹ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۷

² مائده: ۲

³ مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۲۳۰

⁴ جوادی آملی، مفاتیح الحیات، ص ۴۱۵

⁵ اعرافی، فقه تربیتی، ج ۱، ص ۱۴۵

بنابراین، مسجد نه تنها یک ایستگاه عبادی، بلکه قدرتمندترین ابزار فقه و شریعت برای «تولید امنیت اجتماعی» است. به‌ویژه در عصر حاضر که نهادهای مدرن در انتقال پایدار ارزش‌ها دچار تزلزل شده‌اند، نهادهای دینی می‌توانند به‌عنوان یک لنگرگاه امن، نقش جبران‌کننده و بی‌بدیلی در تثبیت هویت فردی و حفظ انسجام امنیتی جامعه ایفا نمایند^۱.

۴-۴. نقش مدرسه و نهاد آموزش رسمی

مدرسه، به‌عنوان فراگیرترین و ساختاریافته‌ترین نهاد آموزش رسمی پس از خانواده، در فرایند پیچیده تربیت دینی و پی‌ریزی پایه‌های امنیت اجتماعی، از جایگاهی بی‌بدیل، قطعی و تعیین‌کننده برخوردار است. کودک و نوجوان پس از خروج از محیط عاطفی و محدود خانه، برای نخستین بار در مدرسه با مختصات یک «جامعه مدنی کوچک» و یک «نظم نهادی» رسمی مواجه می‌شود. در این فضای جدید است که او ناگزیر به پذیرش قواعد جمعی، تمرین مسئولیت‌پذیری در قبال غیر هم‌خون، رعایت حقوق برابر همسالان و انطباق با هنجارهای عمومی یک ساختار بزرگ‌تر می‌گردد. اگر خانواده را نخستین خاکریز جامعه‌پذیری بدانیم، مدرسه بدون تردید دومین، وسیع‌ترین و حساس‌ترین میدان این کارزار تربیتی است؛ میدانی که در آن، فرایند تربیت از اقتضائات کاملاً غریزی و احساسی خانوادگی فراتر رفته و در قالب برنامه‌ریزی‌های دقیق آموزشی، انضباط سازمان‌یافته، و روابط رسمی میان کادر آموزشی و دانش‌آموز استمرار و قوام می‌یابد. از این منظر عمیق، مدرسه هرگز صرفاً یک ماشین انتقال فرمول‌ها و دانش‌های نظری صرف نیست؛ بلکه در حقیقت کارگاهی برای تراش دادن شخصیت، صیقل دادن وجدان اخلاقی، آموزش عملی احترام به قانون، و تثبیت درونی ارزش‌های دینی در سطح عمومی فرد است. بر این اساس، هرگونه خلأ، انحراف یا ناکارآمدی در کارکرد تربیتی و پرورشی مدرسه، با یک واسطه کوتاه، خود را در قالب امواج بی‌نظمی، هنجارشکنی، و ندالیسم و بحران‌های امنیتی در کف خیابان‌های جامعه نشان خواهد داد^۲.

در مختصات یک جامعه دینی، چنانچه نهاد قدرتمند آموزش رسمی از روح لطیف و معنابخش «تربیت دینی و اخلاقی» تهی گردد، رسالت آن به یک سیستم مکانیکی برای انتقال محفوظات و معلومات پراکنده تنزل خواهد یافت و هرگز قادر نخواهد بود انسان‌هایی متعادل، خودساخته و مسئولیت‌پذیر تحویل اجتماع دهد. اما هنگامی که محتوای دروس و شیوه‌های آموزشی به‌طور ارگانیک و هوشمندانه با ارزش‌های اصیل دینی، فضایل اخلاقی و مبانی فقهی (چون

^۱ عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، ص ۸۸

^۲ باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۷۶

حق الناس، انصاف و عدالت) پیوند بخورد، مدرسه به بزرگ‌ترین دستگاه «درونی‌سازیِ هنجارها» مبدل می‌گردد؛ هنجارهایی که ثمره نهاییِ آن‌ها در قالبِ بسط و تعمیقِ امنیت اجتماعی نمایان می‌شود. دانش‌آموزی که طیِ دوازده سال حضور مداوم در مدرسه، با مفاهیم والایی چون صداقت، امانت‌داری، عدالت‌ورزی، حرمتِ مال و آبروی دیگران، مسئولیت در قبال محیط زیست و جمع، و پرهیز جدی از هرگونه آزاررسانیِ زبانی و فیزیکی (قاعده لاضرر) عجین شده باشد، بی‌شک در سنین جوانی و بزرگسالی و در کشاکشِ مناسبات پیچیده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، کمترین گرایش را به رفتارهای پرخطر، قانون‌گریزانه، خشونت‌آمیز یا فاسد خواهد داشت. از این جهت، آموزش رسمی تنها زمانی در مدارِ کارآمدی قرار دارد که دیوارِ فرضی میان «دانش» و «ارزش» را فرو ریخته و به موازاتِ رشد علمی، به شکوفاییِ متوازنِ اخلاق و دینداری در وجود دانش‌آموز اهتمام ورزد^۱.

یکی از ظریف‌ترین و راهبردی‌ترین ابعادِ نقش مدرسه در هندسه امنیت اجتماعی، میزانِ نفوذ و تأثیرگذاریِ آن بر «نسل نوجوان» است؛ نسلی که در بحرانی‌ترین و حساس‌ترین پیچِ تکاملِ شخصیتی و هویتیِ خود قرار دارد و بیش از هر زمان دیگری در معرضِ بمبارانِ الگوهای رفتاریِ همسالان، محیط آموزشی و فضای بیرونی است. اگر مدرسه بتواند با بهره‌گیری از مشاورانِ آگاه، مربیانِ دلسوزِ تربیتی، فعالیت‌های جذابِ فرهنگی و شکل‌دهی به یک شبکه ارتباطیِ سالم میان دانش‌آموزان، حسِ ارزشمندی، تعلق‌خاطر، خودمهارگری و مسئولیت‌پذیری را در جانِ این نوجوانان شعله‌ور سازد، در حقیقت بزرگ‌ترین گام را برای «پیشگیریِ بنیادین» از انحرافات، بزهکاری‌ها و جرایم آینده برداشته است. در نقطه مقابل، غفلتِ ساختار آموزشی از نیازهای روحی و اخلاقیِ نسل جدید، و یا برخوردِ خشک و پادگانی با مقوله تربیت دینی، بلافاصله زمینه را برای احساسِ پوچی، طغیانگری، و جذب شدنِ نوجوانان به سمت خرده‌فرهنگ‌های بزهکار و ناسازگار با هنجارهای اجتماعی فراهم می‌آورد. از این رو، دستگاه تعلیم و تربیت را باید یکی از قدرتمندترین نهادهای حافظ و تولیدکننده امنیت اجتماعی به شمار آورد؛ نهادی که رسالتِ خطیرِ آن، خشکاندنِ ریشه‌های ناامنی در سطح تربیتی، مدت‌ها پیش از رسیدنِ آسیب‌ها به سطح انتظامی و قضایی است^۲.

نکته بسیار حائز اهمیت در آسیب‌شناسی و تحلیلِ نقش مدرسه آن است که انتقال مفاهیم دینی و اخلاقی، هرگز محدود به «برنامه درسیِ رسمی» و کتب آموزشی نیست؛ بلکه بخش اعظم و ماندگارِ این اثرگذاری، از طریق «برنامه

^۱ امینی، ابراهیم، آیین تربیت، ص. ۱۴۵

^۲ اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی، ج ۲، ص. ۲۱۰

درسی پنهان» یعنی همان الگوهای نانوشته نظم، تعامل، تشویق، تنبیه و مدیریت مدرسه — صورت می‌پذیرد. نحوه کنش و واکنش مدیران و معلمان با یکدیگر و با دانش‌آموزان، شیوه داوری و حل و فصل اختلافات، میزان پابندی عملی کادر مدرسه به احترام متقابل، رعایت و سواس گونه عدالت آموزشی میان شاگردان، پرهیز مطلق از تحقیر و سرزنش‌های ویرانگر، و ایجاد یک اتمسفر مبتنی بر اعتماد و صداقت در محیط آموزشگاه، همگی حامل پیام‌های تربیتی عمیق، خاموش اما به شدت نافذی هستند که در ناخودآگاه دانش‌آموز حک می‌شوند. اگر یک مدرسه در عمل روزمره خود، تجلی عینی عدالت، احترام به حقوق افراد و مسئولیت‌پذیری باشد، دانش‌آموز با تمام وجود درمی‌یابد که آموزه‌های دینی صرفاً شعارهایی برای امتحان دادن نیستند، بلکه فرمول‌هایی عملی برای بهتر زیستن‌اند. فردی که احترام، قانون‌مداری و پرهیز از ظلم را در آزمایشگاه مدرسه «زندگی کرده باشد»، در متن جامعه نیز به شدت از تضییع حقوق دیگران، تعدی به حریم عمومی و ایجاد ناامنی فاصله می‌گیرد. بنابراین، روح حاکم بر فضای مدرسه و کیفیت اخلاقی روابط انسانی در آن، حتی از محتوای نظری کتب درسی نیز در تثبیت پایه‌های امنیت اجتماعی اثربخش‌تر است.^۱

۵-۴. نقش رسانه و فضای عمومی

در مختصات پیچیده جامعه معاصر، رسانه‌های ارتباط جمعی و فضای عمومی برآمده از شبکه‌های اجتماعی، به قدرتمندترین عرصه‌های معماری ذهنیت‌ها، شکل‌دهی به نگرش‌ها، و هدایت الگوهای زیست جمعی تبدیل شده‌اند؛ و دقیقاً از همین رهگذر است که در تحلیل پیوند میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی، جایگاهی به شدت حساس، تعیین‌کننده و گاه شمشیرگونه (دو لبه) پیدا می‌کنند. اگر در ساختارهای سنتی گذشته، بار اصلی جامعه‌پذیری دینی بر دوش مثلث طلایی «خانواده، مسجد و مدرسه» قرار داشت، در عصر انقلاب ارتباطات، رسانه‌ها به عنوان ضلع چهارم و چه بسا مسلط‌ترین ضلع این هندسه، به طور شبانه‌روزی، مستقیم و غیرمستقیم، در حال مهندسی افکار، ارزش‌گذاری‌های اجتماعی و طراحی سبک‌های رفتاری شهروندان هستند. در این پارادایم جدید، رسانه دیگر صرفاً یک ابزار خنثی برای انتقال پیام نیست؛ بلکه خود رسانه، سازنده معنا، تعیین‌کننده اولویت‌ها، و جهت‌دهنده اصلی قطب‌نمای افکار عمومی است. بر این اساس، هر پالس و محتوایی که از مجاری رسانه‌ای (اعم از دیداری، شنیداری و مجازی) پمپاژ می‌شود، قابلیت آن را دارد که پایه‌های تربیت دینی و هنجارهای اخلاقی را مستحکم سازد و یا در نقطه مقابل، همچون

^۱ مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص. ۲۱۵

موریا نه‌ای به جان ریشه‌های امنیت اجتماعی افتاده و آن را از درون پوک نماید. در جامعه‌ای که سیاست‌گذاری رسانه‌ای آن با چارچوب‌های اخلاقی و فقهی اسلام هم‌سو باشد، ضریب اعتماد عمومی ارتقا یافته، خشونت‌های نمادین مهار شده، و همبستگی ملی تقویت می‌گردد^۱.

یکی از اصلی‌ترین مکانیسم‌های اثرگذاری رسانه در پازل امنیت اجتماعی، قدرت بلامنازع آن در مقوله «الگو سازی» و «قهرمان‌پروری» است. در جهان امروز، انسان‌ها و به‌ویژه طبقه نوجوان و جوان، بخش عمده‌ای از آرمان‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب خود را نه از لابه‌لای متون پندآموز، بلکه از طریق مشاهده، هم‌ذات‌پنداری و تقلید از الگوهای جذاب رسانه‌ای، سلبریتی‌ها و شخصیت‌های سینمایی و مجازی وام می‌گیرند. چنانچه دستگاه‌های رسانه‌ای بتوانند با هنرمندی، ظرافت و بدون افتادن در دام شعارزدگی، الگوهای مبتنی بر عقلانیت، صداقت، قانون‌مداری، حیا، فداکاری برای جمع، و رعایت دقیق حقوق مادی و معنوی دیگران را خلق و برجسته نمایند، این ویژگی‌های تمدن‌ساز به تدریج در لایه‌های پنهان ذهن مخاطب ته‌نشین شده و به بازتولید رفتارهای اجتماعی سالم، امن و متعادل منجر می‌گردد. اما در نقطه مقابل، اگر ویتترین رسانه‌ها به جولانگاه ترویج خشونت‌عریان، شهرت‌طلبی‌های پوچ، مصرف‌گرایی جنون‌آمیز، عادی‌سازی خیانت، تحقیر قانون و افراط در لذت‌جویی فردگرایانه مبدل شود، روحیه جمعی، نجابت اخلاقی و سرمایه اجتماعی به سرعت مضمحل شده و جامعه آبستن بحران‌های عمیق امنیتی و بزهکاری می‌گردد. از این روست که هدایت و مدیریت محتوایی رسانه در جامعه دینی، نه یک امر تشریفاتی و حاشیه‌ای، بلکه در کانون صیانت از «امنیت ملی و اجتماعی» قرار دارد^۲.

از منظر دقیق فقه اجتماعی و حقوق عمومی نیز، بررسی عملکرد رسانه‌ها و فضای مجازی را باید ذیل قواعد مستحکم و خطوط قرمز شرعی همچون «حرمت اضرار به غیر»، «حرمت تجسس در حریم خصوصی»، «حرمت اشاعه فحشا»، و گناهان کبیره‌ای چون غیبت، تهمت، هتک حرمت و شایعه‌پراکنی تحلیل و ارزیابی نمود. بخش بسیار بزرگی از التهابات، ناامنی‌های روانی و تنش‌های اجتماعی در عصر حاضر، دقیقاً از نقطه‌ای آغاز می‌شود که این مرزهای فقهی و اخلاقی در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی درهم شکسته می‌شود؛ آبروی مؤمنین به بازی گرفته می‌شود، حریم خصوصی افراد نقض می‌گردد، و پمپاژ اخبار دروغ یا تقطیع شده، اعتماد و آرامش روانی جامعه را به مسلخ می‌برد.

^۱ جواد آملی، عبدالله، دین و جامعه، ص. ۱۷۵

^۲ مصباح یزدی، محمدتقی، تهاجم فرهنگی، ص. ۹۲

بنابراین، اقتضای قطعی تربیت دینی در روزگار ما این است که سواد رسانه‌ای مبتنی بر «تقوای دیجیتال» در جامعه نهادینه شود؛ به گونه‌ای که هم تولیدکننده محتوا و هم مصرف‌کننده پیام، نسبت به تبعات شرعی و اجتماعی کلام و تصویر خود شدیداً پاسخگو و حساس باشند. اگر فضای عمومی جامعه بر ستون‌های صداقت، امانت‌داری در نقل، انصاف و پاسداشت کرامت انسانی استوار گردد، نه تنها بستر بسیاری از جرایم نوپدید و پرونده‌های قضایی برچیده می‌شود، بلکه اتمسفری سرشار از اعتماد، آرامش و امنیت بر روابط اجتماعی حاکم خواهد شد.^۱

افزون بر این موارد، رسانه‌ها رسالتی بسزایی در جهت‌دهی به «افکار عمومی» و تولید «امید و مشارکت اجتماعی» بر عهده دارند. اعتمادسازی در بستر جامعه زمانی به نقطه اوج خود می‌رسد که رسانه‌ها به جای دامن‌زدن به قطبی‌سازی‌های کاذب، پمپاژ یأس، و ایجاد هراس‌های واهی در دل شهروندان، به مثابه آینه‌ای شفاف اما مسئولیت‌پذیر، واقعیات را با هدف اصلاح، همیاری و تقویت خیر عمومی بازتاب دهند. هنگامی که یک رسانه، تمرکز خود را بر ترویج فرهنگ تعاون، دستگیری از نیازمندان، احترام به حقوق شهروندی و مسئولیت‌پذیری همگانی معطوف می‌سازد، توده‌های مردم را از حالت انفعال، تماشاچی بودن و بی‌تفاوتی خارج کرده و به سمت کنشگری مثبت، اخلاقی و سازنده سوق می‌دهد. این جریان‌سازی رسانه‌ای، خصوصاً برای مصونیت‌بخشی به نسل جوانی که هویت و جهان‌بینی خود را در فضای شبکه‌ای امروز جست‌وجو می‌کند، حیاتی است. در یک جمع‌بندی نهایی باید تأکید کرد که در جهان جدید، هرگونه تلاش و برنامه‌ریزی برای بسط «تربیت دینی» و استقرار «امنیت اجتماعی»، بدون درک عمیق از کارکرد رسانه و به کارگیری ظرفیت‌های بی‌نظیر آن، آب در هاون کوبیدن است؛ چراکه رسانه در این پژوهش، نهادی است که می‌تواند در یک آن، هم قدرتمندترین بال پرواز جامعه به سوی امنیت پایدار باشد و هم مخرب‌ترین سلاح برای فروپاشی شیرازه اخلاق و اعتماد عمومی است.^۲

۶-۴. راهکارهای فقهی و تربیتی تقویت امنیت اجتماعی

برای تقویت امنیت اجتماعی در جامعه دینی، صرف شناخت مبانی نظری و انتزاعی تربیت دینی به هیچ وجه کفایت نمی‌کند؛ بلکه این مبانی عالی باید در قالب یک «هندسه عملیاتی» به مجموعه‌ای از راهکارهای فقهی، حقوقی و تربیتی

^۱ انصاری، مرتضی، المکاسب، ج ۱، ص. ۳۲۰

^۲ عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۲، ص. ۲۱۸

قابل اجرا ترجمه شوند تا بتوانند در مویرگ‌های نهادهایی چون خانواده، مدرسه، مسجد و رسانه جریان یافته و اثرگذار باشند. امنیت اجتماعی در این پارادایم، تنها به استقرار پلیس و نبود آشکار بزهکاری و خشونت فیزیکی تقلیل نمی‌یابد، بلکه ناظر به وضعیت پایداری است که در آن، شهروندان از حیث جان، مال، آبرو، کرامت انسانی و حقوق متقابل شهروندی در حریم امن شرع و قانون قرار داشته باشند و روابط اجتماعی تماماً بر پایه اعتماد، عدالت و مسئولیت‌پذیری سامان یابد. از این رو، هر سیاست یا راهکاری که بتواند تربیت دینی را از لایه شعار به ساحت درونی افراد منتقل کند، رفتارهای اجتماعی را اخلاقی‌تر سازد و نسبت افراد با یکدیگر را در چارچوب تکالیف شرعی منضبط‌تر نماید، در حقیقت به‌طور مستقیم به تولید و پمپاژ امنیت اجتماعی یاری رسانده است.^۱

یکی از راهبردی‌ترین گام‌ها در این مسیر، تقویت آموزش «فقه اجتماعی» در کنار تربیت صرفاً اخلاقی است. بخش عظیمی از تعارضات، پرونده‌های قضایی و آسیب‌های اجتماعی دقیقاً از نقطه‌ای جوانه می‌زنند که افراد جامعه نسبت به حقوق مشروع دیگران، حدود شرعی رفتار خود در عرصه عمومی، و پیامدهای وضعی و تکلیفی اعمالشان آگاهی و وقوف کافی ندارند. فقه غنی اسلامی با تکیه بر قواعد درخشانی همچون «قاعده لاضرر»، «اصل حفظ نظام»، «حرمت ظلم»، «حرمت غصب»، «حرمت تجسس»، «حرمت غیبت» و «حرمت تهمت»، جامع‌ترین و دقیق‌ترین چارچوب را برای مهندسی رفتار فردی و جمعی ارائه می‌دهد. اگر این قواعد حیات‌بخش، از سنین کودکی و نوجوانی و در قالب روش‌های نوین و متناسب با فهم مخاطب در نهادهای آموزشی نهادینه شوند، نسل جدید با تمام وجود درمی‌یابد که «امنیت» یک کالای وارداتی یا انتزاعی نیست، بلکه دقیقاً از دل رعایت موبه‌موی همین موازین در تعاملات روزمره خلق می‌شود. به همین دلیل، آموزش فقه و احکام باید از حالت خشک، حافظه‌محور و اصطلاح‌زده خارج شده و به «فهم اجتماعی و کارکردی» تکالیف ارتقا یابد؛ به گونه‌ای که دانش‌آموز بداند هر کنش او، از یک نگاه ساده تا یک اظهار نظر رسانه‌ای، واجد اثر اجتماعی و دارای حکم شرعی است.^۲

پیوند دادن ارگانیک تربیت دینی با «مهارت‌های رفتاری و اجتماعی» الزامی است. تربیت دینی چنانچه تنها به موعظه، ارائه مفاهیم تجریدی اعتقادی یا توصیه‌های کلی اخلاقی بسنده کند، همواره در سطح ذهن و احساس مخاطب متوقف مانده و هرگز به یک «سبک زیست پایدار» تبدیل نخواهد شد. اما هنگامی که آموزه دینی «کظم غیظ» و «حلم»، در

^۱ جوادی آملی، عبدالله، مفاتیح الحیات، ص. ۲۴۵

^۲ خمینی، سید روح‌الله، کتاب البیع، ج ۲، ص. ۴۶۰

قالب کارگاه‌های عملی مهارت «کنترل خشم» آموزش داده شود، و یا مفهوم «جدال احسن»، به مهارت «گفت‌وگوی سازنده و حل مسالمت‌آمیز تعارضات» ترجمه گردد، عالی‌ترین سطح از امنیت اجتماعی در تعاملات روزمره پدیدار می‌شود. ریشه‌یابی بسیاری از بحران‌های خرد و کلان اجتماعی نشان می‌دهد که منشأ آن‌ها لزوماً ضعف در باورهای بنیادین دینی نیست، بلکه فقدان مهارت در تبدیل این باورها به واکنش‌های صحیح، تاب‌آوری و تصمیم‌گیری‌های اخلاقی در لحظات بحرانی است. از این رو، نظام تربیتی مطلوب باید آموزه‌های آسمانی را به هنجارها و مهارت‌های رفتاری ملموس، سنجش‌پذیر و کاربردی تبدیل نماید؛ هنجارهایی که به واسطه آن‌ها، فرد از هرگونه تعدی و آسیب‌رسانی به حریم مادی و روانی هم‌نوعان خود به‌شدت پرهیز کند.^۱

ستون فقرات امنیت پایدار در جامعه اسلامی، «تقویت نظارت درونی و نهادینه‌سازی تقوای فردی» است. امنیت اجتماعی در سطح کلان و ساختاری، به‌هیچ‌وجه بدون شکل‌گیری «خودمهارگری اخلاقی» در تک‌تک آحاد جامعه دوام نخواهد آورد. اگر انسان عصر حاضر، رفتار خود را صرفاً بر اساس اهرم‌های فشار، دوربین‌های مداربسته و نظارت‌های پلیسی تنظیم کند، به‌محض ایجاد خلأ در مراقبت‌های بیرونی یا بروز بحران، مستعد تخلف، غارت و آسیب‌زایی خواهد بود. اما اگر «وجدان بیدار دینی» و احساس حضور در محضر پروردگار در وجود او شعله‌ور شود، حتی در تاریک‌ترین خلوت‌ها و در اوج قدرت نیز از کوچک‌ترین تعرضی به حقوق ضعیف‌ترین افراد خودداری خواهد ورزید. در اینجا، تربیت دینی با فعال‌سازی باور به معاد، حساب‌رسی دقیق اخروی و یادآوری پیوسته «حرمت حق‌الناس»، قدرتمندترین و درعین‌حال کم‌هزینه‌ترین سیستم نظارتی را در درون انسان تعبیه می‌کند. در این چارچوب تحلیلی، تقوا دیگر یک امر گوشه‌گیرانه و صرفاً فردی نیست، بلکه یک «سازوکار عظیم اجتماعی» برای خشکاندن ریشه‌های جرم، فساد اقتصادی و بی‌اعتمادی عمومی است.^۲

تحقق این اهداف، مستلزم حمایت هم‌زمان و ایجاد هم‌افزایی میان نهاد «خانواده، مدرسه، مسجد و رسانه» در قالب یک شبکه یکپارچه تربیتی است. تجربیات متراکم اجتماعی گواه بر آن است که هیچ‌یک از این نهادها به‌تنهایی، هراندازه هم که کارآمد باشند، قادر به تولید امنیت پایدار و فراگیر نخواهند بود. خانواده می‌بایست بذریعۀ محبت، اعتماد و ارزش‌های بنیادین را در جان کودک بکارد؛ مدرسه رسالت آموزش قانون‌پذیری، نظم اجتماعی و بسط مهارت‌ها

^۱ مهدوی کنی، محمدرضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص. ۳۱۵

^۲ مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص. ۱۲۰

را بر دوش کشد؛ مسجد حسّی تعلق به امت اسلامی و مشارکت مؤمنانه را پمپاژ کند؛ و رسانه نیز در خط مقدم، به صیانت از افکار عمومی و بازنمایی الگوهای صحیح زیست اخلاقی بپردازد. چنانچه پیام‌های ارسالی از سوی این نهادها دچار تضاد و تناقض نگردد و همگی با یکدیگر هم‌سو شوند، فرایند تربیت دینی از حالت جزیره‌ای، مقطعی و متناقض خارج شده و به یک «جریان مستمر فرهنگ‌ساز» بدل می‌گردد. در چنین ساختار منسجمی، امنیت اجتماعی دیگر یک داروی تلخ و پسینی برای درمان بزهکاری نخواهد بود، بلکه میوه شیرین و پیشینی تربیت صحیح نسل هاست^۱.

در ساحت نظارت‌های بیرونی نیز، بازگشت عقلانی و روشمند به الگوی مترقی «امر به معروف و نهی از منکر»، کلیدی‌ترین سازوکار برای اصلاح کژی‌های اجتماعی است. این فریضه مهجور در منطق فقه اسلامی، هرگز به معنای دخالت‌های آزاردهنده یا تجسس فردی نیست؛ بلکه دقیقاً ابزار شریعت برای صیانت از «سلامت و امنیت عمومی جامعه» به شمار می‌رود. زمانی که پیکره جامعه در برابر فساد، رشوه‌خواری، هنجارشکنی و ظلم بی‌تفاوت شده و به انفعال کشیده شود، ویروس ناامنی با سرعتی تصاعدی تکثیر می‌یابد. البته متون دقیق فقهی صراحت دارند که اجرای این فریضه باید بر پایه آگاهی کامل، حکمت، مصلحت‌سنجی، تدریج، شفقت و حفظ کامل کرامت انسانی استوار باشد تا خود به عامل ایجاد تنش و ناامنی ثانویه مبدل نگردد. بنابراین، سیستم تربیت دینی موظف است شیوه صحیح، هنرمندانه و اثربخش نظارت همگانی را به شهروندان بیاموزد؛ شیوه‌ای که در آن، هدف انتقام‌جویی یا مچ‌گیری نیست، بلکه دستگیری، هدایت و ترمیم بافت آسیب‌دیده‌ی جامعه است^۲. علاوه بر الزامات رفتاری، «مراقبت از زبان و مرزهای رسانه‌ای» در سطح فردی و عمومی، یکی از اورژانسی‌ترین نیازهای امنیتی امروز است. واکاوی پرونده‌های جنایی و بحران‌های امنیتی جامعه نشان می‌دهد که بسیاری از فجایع، نزاع‌های دسته‌جمعی و گسست‌های عمیق، از یک سخن ناسنجیده، شایعه‌افکنی، تحقیر، دروغ، غیبت یا تهمت ساده آغاز شده‌اند. در عصر انفجار اطلاعات و شبکه‌های اجتماعی، این آسیب‌ها ضربی هزاربرابری یافته‌اند؛ چراکه یک تصویر تقطیع‌شده یا یک خبر کذب می‌تواند در کسری از ثانیه، آبروی چندین ساله یک فرد یا اعتبار یک نهاد را ویران کرده و امنیت روانی میلیون‌ها نفر را مخدوش سازد. از این رو، تربیت دینی باید «حساسیت شدید نسبت به حق الناس زبانی و رسانه‌ای» را در کانون توجه خود قرار دهد. آموزش «تقوای دیجیتال» و پرهیز مطلق از بازنشر محتوای آسیب‌زا و آبروبر، ارتباط مستقیمی با قواعد فقهی

^۱ باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۲، ص. ۹۴

^۲ مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، ص. ۶۷

«حرمتِ هتکِ مؤمن»، «حرمتِ تجسس» و «حرمتِ اشاعهٔ فحشا» دارد و رعایتِ آن، سپرِ مستحکمی در برابرِ التهاباتِ روانی و تنش‌های اجتماعی خواهد بود.^۱

راهبردها و احکامِ فقهی- تربیتی تنها در صورتی قادرند کالبدِ جامعه را به زیورِ امنیت آراسته کنند که از سطحِ توصیه‌های کلیشه‌ای و موعظه‌های صرف عبور کرده و به مثابه روح، در کالبدِ سیاست‌گذاری‌های کلانِ آموزشی، فرهنگی و تقنینی کشور دمیده شوند. اگر تربیتِ اصیلِ دینی در متنِ زندگی روزمره، مناسباتِ اقتصادی و تعاملاتِ اجتماعی شهروندان جریان و سریان یابد، خروجیِ آن، انسان‌هایی توسعه‌یافته، قانون‌مدار، دگرخواه و مسئولیت‌پذیر خواهد بود؛ انسان‌هایی که پاسداری از امنیتِ جامعه را نه به‌عنوانِ یک الزامِ جبری حکومتی، بلکه به‌عنوانِ بخشی جدایی‌ناپذیر از هویتِ ایمانی و وظیفه شرعی خویش تلقی می‌کنند. بر این اساس، فرضیهٔ اصلیِ این پژوهش به اثبات می‌رسد که: ارتقای سطحِ امنیت اجتماعی در یک جامعه اسلامی، بدونِ مرمت و تقویتِ بنیادهای تربیتی و فقهیِ آن، سرابی بیش نیست.^۲

در این فصل، تلاشِ محقق بر آن بود تا پیوندِ وثیقِ میان «تربیت دینی» و «امنیت اجتماعی» را از آسمانِ نظریات به زمینِ واقعیات و کارکردهای نهادی بکشانند. تحلیلِ تفصیلیِ نهادها نشان داد که خانواده، به‌عنوانِ خشتِ اولِ معماریِ شخصیت، چگونه با محبت و قانونمندی، سدی در برابرِ بزهکاری می‌سازد؛ و به دنبالِ آن، مسجد، مدرسه و رسانه، هر یک به سهمِ خود، چگونه این هویتِ شکل‌گرفته را در مواجهه با چالش‌های پیچیده بیرون، صیقل داده و اجتماعی می‌سازند. نقطه اشتراکِ تمامیِ این نهادها در آن است که هرچه در انتقالِ ارزش‌های فقهی و اخلاقی، هوشمندتر، صادقانه‌تر و به‌روزتر عمل کنند، نمودارِ جرایم، خشونت و بی‌اعتمادی در جامعه با شیبِ تندتری سقوط خواهد کرد.^۳

در نهایت، از منظرِ دانشِ فقه، امنیتِ اجتماعی صرفاً یک وضعیتِ حقوقی- پلیسی نیست، بلکه ثمره شیرینِ التزامِ عمومی به مجموعه‌ای از احکامِ بازدارنده و اخلاق‌ساز است؛ احکامی چون حرمتِ ظلم، غصب، و تعدی به جان و مالِ مردم، که همگی با هدفِ صیانت از کرامتِ خلیفه‌الله و حفظِ پیوندهای ایمانی تشریع شده‌اند. تربیت دینی و امنیت اجتماعی، دو روی یک سکه‌اند؛ یکی علت است و دیگری معلول. جامعه‌ای که می‌خواهد طعمِ آرامشِ واقعی، توسعه همه‌جانبه

^۱ نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج ۲، ص. ۲۹۰

^۲ عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۳، ص. ۱۵۰

^۳ اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی، ج ۱، ص. ۱۸۵

و امنیتِ پایدار را بپوشد، ناگزیر است سرمایه‌گذاریِ اصلیِ خود را بر روی «تربیتِ انسانِ ترازِ فقه و اخلاقِ اسلامی» متمرکز سازد؛ چراکه امن‌ترین جوامع، نه جوامعی با زندان‌های بزرگ‌تر، بلکه جوامعی با انسان‌های مهذب‌ترند^۱.

^۱ سبحانی، جعفر، مبانی فقهی و کلامی، ص. ۲۰۱

نتیجه گیری

این پژوهش با هدف «بررسی رابطه میان تربیت دینی و امنیت اجتماعی با تأکید بر آموزه‌های فقهی» به انجام رسید و بر این فرضیه استوار بود که امنیت اجتماعی پایدار، محصول یک نظام یکپارچه و هماهنگ از تربیت درونی و قوانین بیرونی است. یافته‌های تحقیق نشان داد که تکیه صرف بر سازوکارهای کنترلی خارجی، مانند پلیس و نظارت‌های فیزیکی، برای مهار جرائم و ناهنجاری‌های اجتماعی ناکافی است و قادر به مقابله با پدیده «جرائم در سایه» نیست. امنیت حقیقی و عمیق، بیش از آنکه محصول نظارت بیرونی باشد، میوه نظارت درونی و خودکنترلی است که از رهگذر «تربیت دینی» در افراد نهادینه می‌شود.

پژوهش حاضر نشان داد که تربیت دینی، با محوریت مفاهیمی چون تقوا، ایمان به حضور خداوند و باور به معاد، یک «نیروی کنترل‌کننده درونی» در فرد ایجاد می‌کند که مؤثرترین و کم‌هزینه‌ترین ابزار پیشگیری از جرم و تأمین امنیت است. این تربیت، کارکردهای چندگانه‌ای از جمله پیشگیری، اصلاح (از طریق توبه) و ایجاد انسجام اجتماعی را بر عهده دارد.

در کنار این بعد تربیتی، «آموزه‌های فقهی» به مثابه بال دوم این نظام، چارچوب‌های حقوقی و هنجاری لازم برای زندگی اجتماعی را فراهم می‌آورند. این تحقیق نشان داد که قواعدی بنیادین در فقه اجتماعی، مانند «قاعده لاضرر»، «اصل حفظ نظام»، «وجوب امر به معروف و نهی از منکر»، و همچنین «حرمت تجسس، غیبت، و تهمت»، تنها مجموعه‌ای از احکام فردی نیستند، بلکه یک «سپر دفاعی فقهی» برای حفاظت از امنیت روانی، حیثیتی و جانی جامعه محسوب می‌شوند. این آموزه‌ها، مرزهای رفتار اجتماعی را مشخص کرده و از حقوق افراد در برابر تعدی دیگران محافظت می‌کنند.

تحلیل نقش نهادهای کلیدی جامعه خانواده، مسجد، مدرسه و رسانه نشان داد که این چهار رکن، مجاری اصلی برای پیاده‌سازی این مدل یکپارچه هستند. خانواده به عنوان اولین پایگاه تربیتی، مدرسه از طریق برنامه درسی آشکار و پنهان، مسجد به عنوان مرکز معنویت و همبستگی اجتماعی، و رسانه با الگوسازی‌های خود، نقشی حیاتی در تبدیل آموزه‌های دینی و فقهی به رفتار عملی و منش اجتماعی دارند.

در نهایت، این پژوهش اثبات می‌کند که تلاش برای دستیابی به امنیت اجتماعی بدون سرمایه‌گذاری بر روی تربیت انسان‌های متعهد و بااخلاق، تلاشی بی‌ثمر و همچون سرابی در بیابان است. امن‌ترین جوامع، جوامعی با انسان‌های مذهب‌ترند. بنابراین، راهبرد اصلی برای آینده باید بر تبدیل معارف غنی دینی و فقهی به مهارت‌های کاربردی و برنامه‌های تربیتی منسجم در سطح نهادهای اجتماعی متمرکز شود تا ایمان، خود ضامن امان در جامعه گردد.

• قرآن کریم
• نهج البلاغه

- (۱) ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزیه، ۱۴۰۵ق: قم، نشر سیدالشهداء (ع).
- (۲) ارسطا، محمدجواد، مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۸: قم، انتشارات بوستان کتاب.
- (۳) اسلامی، سید حسن، اخلاق کاربردی و چالش‌های فراروی، ۱۳۹۰: قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- (۴) اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی (مبانی و پیش‌فرض‌ها)، ۱۳۹۲: قم، مؤسسه فرهنگی و هنری اشراق.
- (۵) امینی، ابراهیم، آیین تربیت، ۱۳۸۷: قم، انتشارات اسلامی.
- (۶) انصاری، مرتضی، المکاسب، ۱۳۸۰: قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- (۷) باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ۱۳۸۹: تهران، انتشارات مدرسه.
- (۸) بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ۱۳۸۹: تهران، مؤسسه عروج.
- (۹) بستان، حسین، پیشگیری از جرائم در اسلام، ۱۳۹۳: قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- (۱۰) بستان، حسین، جامعه‌شناسی اصول و مبانی اسلامی، ۱۳۹۳: قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- (۱۱) بستان، حسین، جامعه‌شناسی خانواده با نگاهی به منابع اسلامی، ۱۳۸۳: قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- (۱۲) بستان، حسین، خانواده در اسلام، ۱۳۹۰: قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- (۱۳) پسندیده، عباس، رضایت از زندگی: بررسی روان‌شناختی روایات، ۱۳۹۲: قم، نشر دارالحديث.
- (۱۴) جوادی آملی، عبدالله، جامعه در قرآن، ۱۳۸۸: قم، مرکز نشر اسراء.
- (۱۵) جوادی آملی، عبدالله، دین و جامعه، ۱۳۸۸: قم، مرکز نشر اسراء.
- (۱۶) جوادی آملی، عبدالله، مفاتیح الحیات، ۱۳۹۱: قم، مرکز نشر اسراء.
- (۱۷) جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه: ولایت فقاہت و عدالت، ۱۳۸۸: قم، مرکز نشر اسراء.
- (۱۸) حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعہ، ۱۴۰۹ق: قم، مؤسسه آل البيت (ع).
- (۱۹) حسینی، سید حسین، مبانی فقهی و حقوقی خانواده، ۱۳۹۶: تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- (۲۰) خمینی، سید روح‌الله، تحریر الوسیله، ۱۳۸۹: قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۲۱) خمینی، سید روح‌الله، صحیفه امام، ۱۳۷۸: تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۲۲) دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی: منطق عملی (دفتر سوم: سیره اجتماعی)، ۱۳۹۰: تهران، انتشارات دریا.
- (۲۳) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ۱۴۱۲ق: بیروت، دار القلم.

- (۲۴) رجبی، محمود، *انسان‌شناسی اسلامی*، ۱۳۹۲: قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی.
- (۲۵) سبحانی، جعفر، *مبانی حکومت اسلامی*، ۱۳۷۹: قم، انتشارات اسلامی.
- (۲۶) شریف لک‌زایی، *امنیت و انتظارات اجتماعی*، ۱۳۹۴: قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- (۲۷) طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ۱۴۱۷ق: قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- (۲۸) طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ۱۳۷۲: تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- (۲۹) طوسی، محمد بن حسن، *تهذیب الاحکام*، ۱۴۰۷ق: تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- (۳۰) عاملی، سعیدرضا، *فضای مجازی و اخلاق اجتماعی*، ۱۳۹۷: تهران، انتشارات امیرکبیر.
- (۳۱) عباسی، محمود و دلبری، سید محمد، *فقه تربیتی*، ۱۳۹۰: قم، انتشارات المصطفی.
- (۳۲) علیدوست، ابوالقاسم، *فقه و عرف*، ۱۳۸۴: تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- (۳۳) علیدوست، ابوالقاسم، *فقه و مصلحت*، ۱۳۸۸: تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- (۳۴) عمید زنجانی، عباسعلی، *فقه سیاسی: نظام سیاسی و حقوق عمومی در اسلام*، ۱۳۸۹: تهران، انتشارات امیرکبیر.
- (۳۵) فلسفی، محمدتقی، *کودک از نظر وراثت و تربیت*، ۱۳۸۷: تهران، هیئت نشر معارف اسلامی.
- (۳۶) کلانتری، علی‌اکبر، *فقه و امنیت اجتماعی*، ۱۳۹۴: قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- (۳۷) کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ۱۴۰۷ق: تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- (۳۸) گرجی، ابوالقاسم، *مقالات حقوقی*، ۱۳۸۸: تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- (۳۹) مبلخی، احمد، «فقه اجتماعی و سازوکارهای تأمین امنیت» (مقاله)، ۱۳۹۲: قم، فصلنامه فقه اهل بیت (ع).
- (۴۰) محقق داماد، سید مصطفی، *قواعد فقه: بخش مدنی*، ۱۳۹۸: تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
- (۴۱) مرعشی، سید محمدحسن، «مبانی فقهی امنیت اجتماعی» (مقاله)، ۱۳۸۳: تهران، مجله مقالات و بررسی‌ها.
- (۴۲) مصباح یزدی، محمدتقی، *اخلاق در قرآن*، ۱۳۹۰: قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- (۴۳) مصباح یزدی، محمدتقی، *تهاجم فرهنگی*، ۱۳۸۵: قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی.
- (۴۴) مصباح یزدی، محمدتقی، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، ۱۳۷۹: تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- (۴۵) مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، ۱۳۸۹: تهران، انتشارات صدرا.
- (۴۶) مطهری، مرتضی، *تعلیم و تربیت در اسلام*، ۱۳۸۹: تهران، انتشارات صدرا.
- (۴۷) مطهری، مرتضی، *حماسه حسینی*، ۱۳۸۹: تهران، انتشارات صدرا.
- (۴۸) مطهری، مرتضی، *سیری در سیره نبوی*، ۱۳۸۵: تهران، انتشارات صدرا.
- (۴۹) مکارم شیرازی، ناصر، *القواعد الفقهیه*، ۱۳۸۶: قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی‌طالب (ع).
- (۵۰) مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ۱۳۷۴: تهران، دار الکتب الاسلامیه.

- (۵۱) مؤدب، سید رضا، مبانی اخلاق اجتماعی در اسلام، ۱۳۹۷: قم، انتشارات دانشگاه قم.
- (۵۲) موسویان، سید عباس، اقتصاد اسلامی، ۱۳۹۵: تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- (۵۳) مهدوی کنی، محمدرضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ۱۳۷۱: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- (۵۴) نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۱۴۰۴ق: بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- (۵۵) نراقی، احمد، معراج السعاده، ۱۳۷۸: قم، انتشارات هجرت.
- (۵۶) نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ۱۳۸۲: بیروت، مؤسسه اعلمی.
- (۵۷) نوذری، محمدعلی، درآمدی بر جامعه‌شناسی امنیت در اسلام، ۱۳۹۵: قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- (۵۸) واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، ۱۳۸۷: تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- (۵۹) هاشمی شاهرودی، سید محمود، بایسته‌های فقه جزا، ۱۳۸۹: تهران، نشر میزان.